



خورشید عدالت (۶)

ویژه نامه •• حوت (اسفند) ۱۳۹۹

بمناسبت بیست و ششمین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی
حضرت حجت الاسلام و المسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره)
و گرامیداشت:

شهید جنبش تبسم، روشنائی، موعود، کوثر دانش و دانشگاه کابل

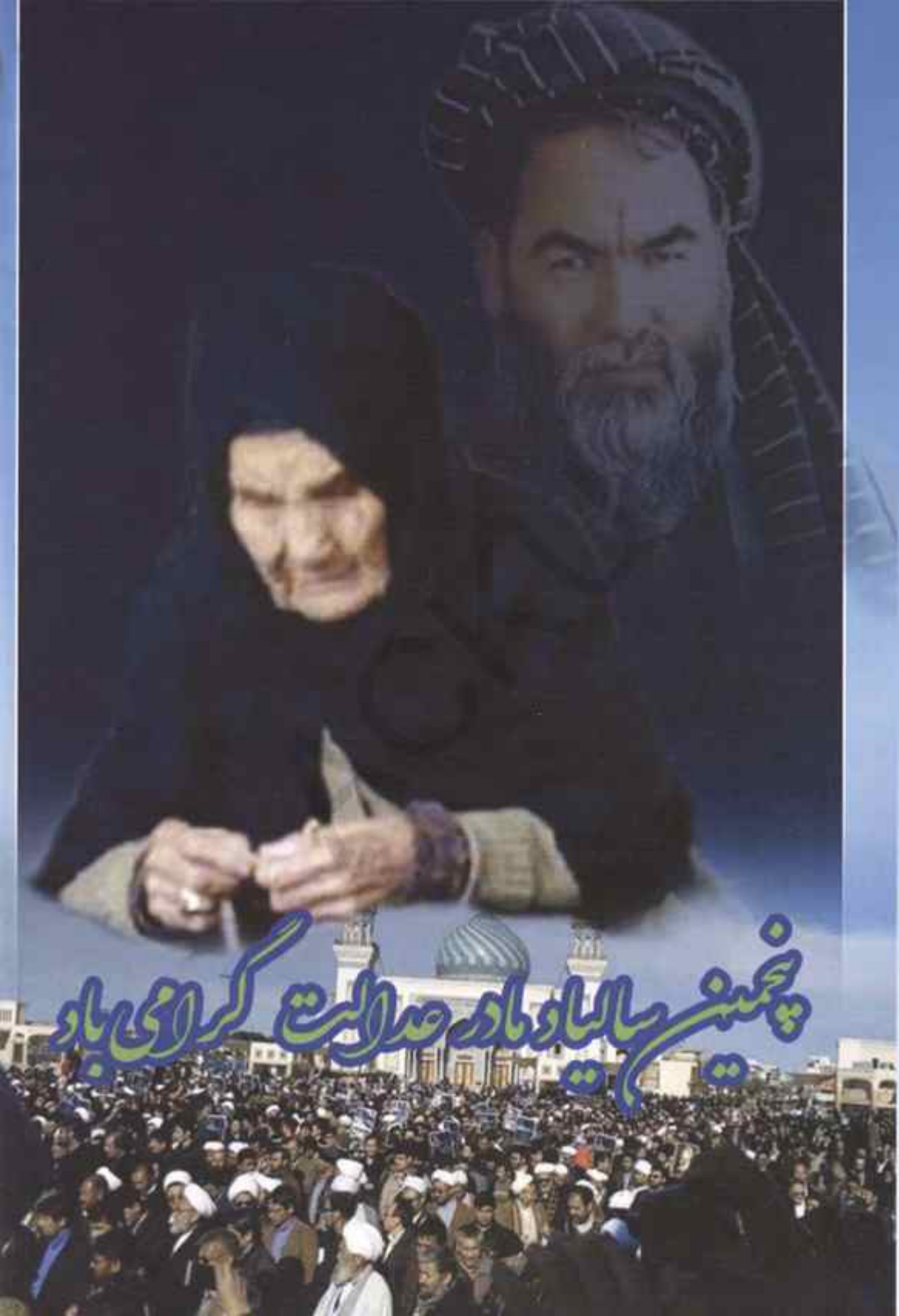


مقالاتی درباره:

- مؤلفه‌های عدالت اجتماعی در اندیشه شهید مزاری
- شهید مزاری و اندیشه تغییر نظام سیاسی در افغانستان
- راهبردهای حل بحران همبستگی ملی از نگاه شهید مزاری
- شهید مزاری و تلاش‌ها برای رسمیت مذهب چغتری و تثبیت مرجعیت دینی
- شهید مزاری: نقطه اتصال هزاره‌ها

همراه با:

- متن سخنرانی یگانه یادگار رهبر شهید، زینب مزاری - اشعاری در رثای رهبر
- زندگی نامه شهید: سبک‌بالان بی ادعا - خاطراتی از رهبر شهید - و...



پنجشنبه سالاداد عدالت گرونی یاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ویژه نامه خورشید عدالت (۶)

بمناسبت بیست و ششمین سالگرد شهادت شهید وحدت ملی

حضرت حجة الاسلام و المسلمین استاد عبدالعلی مزاری (ره)

و گرامیداشت شهیدای:

جنبش های تبسم و روشنائی، کورس های آموزشی موعود و کوثر دانش و دانشگاه کابل

صاحب امتیاز: مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابہ مزاری (ره) - ثامن

مدیر مسئول: جمعه علی روحانی (محمد صادق)

سر دبیر: محمد باقر محسنی

مدیر اجرایی: اسدالله رضایی

ویراستاری: دکتر شوکت علی محمدی

صفحه آرا و طراح جلد: خادم حسین احمدی

همکاران این شماره: استاد محمد عزیزی، دکتر محمد محسنی، دکتر محمد رضا رحیمی، دکتر

عصمت الله احمدی، حجت الاسلام حسین شجاعی، امین محمدی، ناصر یاری زاده، سوسن

زاهدی، معصومه روحانی، مقدسی انگوری، نسیم خرمی، جنرال رازق داد گوهری، زهرا محسنی،

عزیزه میثم (وکیل محترم شورای ولایتی غزنی)، جنرال علی اکبر قاسمی (وکیل محترم مردم غزنی

در پارلمان)، نوروز علی رحیمی، قومندان حبیب زاهدی، آصف قاسمی، نوروز نبی زاده، غلام علی

حسینی، دکتر امیری، علی بابا محمدی، رضا یاری زاده، هاجر شجاعی، غارقه ذوالفقاری.

مقالاتی چاپ شده لزوماً بیانگر دیدگاه مجمع فرهنگی رهروان رهبر شهید بابہ مزاری (ره) - ثامن نیست.

آدرس: اصفهان، پارک لاله، اول خیابان زینبیه، بن بست شهید سید رسول نوری (۱۰)، پلاک ۶۱

تلفن تماس: ۰۹۱۶۰۳۱۵۳۹۱

Email: majmarahravan@gmail.com





فهرست مطالب

سر مقاله / کمیسیون فرهنگی ۵

بخش اول: رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری (ره) ۷

- مؤلفه‌های عدالت اجتماعی در اندیشه شهید مزاری (ره) / محمد محسنی ۸

- شهید مزاری و اندیشه تغییر نظام سیاسی در افغانستان / عبدالعلیم برهانی ۱۸

- راهبردهای حل بحران همبستگی ملی از نگاه شهید مزاری (ره) / دکتر محمدرضا رحیمی ۳۲

- شهید مزاری و تلاش‌ها برای رسمیت مذهب و تثبیت مرجعیت / استاد محمد عزیزی ۵۲

- شهید مزاری نقطه اتصال هزاره‌ها / مقدسی انگوری ۶۹

- متن سخنرانی یگانه یادگار رهبر شهید زینب مزاری ۷۷

- مزاری؛ آزادمرد راستین افغانستان / سوسن زاهدی (بصیر) ۸۰

- خاطراتی از رهبر شهید: ۸۳

۱- رهبر شهید به‌خاطر تحقق عدالت اجتماعی در برابر رفقای سابقش استاد / محمدنسیم خرمی ۸۳

۲- خاطره آخرین جلسه رهبر شهید مزاری / جنرال رازق داد گوهری ۹۷

۳- خاطره مدال افتخار / محمدابراهیم «بابه» ۱۰۱

۴- شهید مزاری در جاغوری! / حجت الاسلام قاضی اسحاق محبی ۱۰۷

۵- آخرین نگاه تیزبین رهبر شهید / انجنیر عقیل ۱۰۸

۶- گذر زمان و قضاوت تاریخ / هارون نجفی‌زاده ۱۱۹

- اشعاری در ثنای رهبر شهید ۱۲۰



بخش دوم: زندگی نامه شهداء؛ سبک بالان بی ادعا ۱۲۳

- ۱- زندگی نامه معلم شهید احمد سیاه پوش ۱۲۴
- ۲- زندگی نامه شهید حسین علی احمدی ۱۳۲
- ۳- زندگی نامه شهید محمد جواد سخی زاده ۱۴۳
- ۴- زندگی نامه شهید علی بابا رحیمی ۱۴۵

بخش سوم: گرامیداشت شهدای جنبش تبسم، روشنائی، کوثر دانش، دانشگاه کابل ۱۵۱

- به بهانه چهارمین سالروز شهادت خونین کفنان جنبش روشنائی / عباس دلجو ۱۵۱
- اشعاری در رثای شهدا ۱۵۲
- جان پدر کجاستی: اشعار درباره شهدای دانشگاه کابل ۱۵۴

بخش چهارم: از دیگر موضوعات ۱۶۵

- علل سقوط بامیان / اسدالله رضایی ۱۶۶



سرمقاله:

راز جاودانگی و محبوبیت شهید مزاری



محبوبیت داشتن، مطلوب هر انسان است. هر کسی فطرتاً دوست دارد که مردم او را دوست داشته باشند. بی شک محبوبیت یکی از عطایا و بخشش‌های خداوندی است که برای برخی از انسان‌ها میسر می‌شود. محبوبیت گاهی مقطعی است و گاهی دایمی. دوام وضعیت محبوب بودن، زمانی به وجود می‌آید که با خون مردم عجین شده، در رگ‌های انسان، و در اعماق دل‌ها چنگ انداخته باشد. چنین محبوبیتی قابل زوال نیست، روزیبه‌روز در حال زایش و افزایش است. محبوبیت شهید مزاری از این نوع محبوبیت است، که در دل‌ها راه پیدا کرده است، حتی کودک تازه به زبان آمده، مزاری را، «مزاری» گفته به وی عشق می‌ورزد. اولین دلیل محبوبیت مانا و ماندگار، ایمان، عمل صالح و زندگی قرآنی بودن شهید مزاری است. خداوند در سورهٔ مریم آیهٔ ۹۶ فرموده است: «آنانی که ایمان به خدا آوردند» و کردار شایسته انجام دادند، خداوند به زودی دوستی و محبت آن‌ها را در دل‌های مردم جای می‌دهد». شهید مزاری انسان مومن، معتقد، اهل شب‌زنده‌داری و قرائت قرآن بود، با احساسات مردمش بازی نمی‌کرد، تصمیم‌گیری‌هایش بر اساس منافع مردمش بود. بارها در صحبت‌هایش با مردم فرموده‌اند: «من هیچ منفعتی غیر از منافع شما ندارم». دومین دلیل محبوبیت و جاودانگی رهبر شهید، تقوای فردی و سیاسی شهید مزاری است. رهبر شهید به معنای واقعی کلمه انسان متقی، شجاع، مدبر و پرهیزکار بود. معیار انتخاب و عملکردش در موضع‌گیری‌های فردی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی تقوا بود؛ «ان اکرمکم عندالله اتقیکم»! با همین پاکی توانست قلب مردم را تسخیر کند و در عمق جان و وجدان مردم جای گرفت. رهبر شهید ساده می‌زیست، اهل تجمل نبود، مال‌اندوز و هوسران نبود، عزت‌نفس داشت و اهل غیرت بود. روح آزادش با شکم‌پرستی، زن‌پرستی، پول‌پرستی، شهوت‌پرستی، خشم‌پرستی و... سازگاری نداشت. من، انسانی‌اش بر تمام من‌های دیگر غلبه داشت. مثل پیامبران، ائمه هدی (ع)، اصحاب پیامبر چون عمار، ابوذر، سلمان و... بود. همچنین مانند رهبران عدالت‌خواه جهان چون ماهاتما گاندی هندی، یعقوب لیث صفاری، لوترکینگ آمریکایی، عمر مختار لیبیایی، عبده مصری، شهید سردار سلیمانی ایرانی خفیف نمونه بود. کاخ نداشت، با کم‌ترین امکانات زندگی می‌کرد، نان به نرخ روز نمی‌خورد، از اصول و مبانی خود دست برنمی‌داشت، هر روز برای منافع شخصی، حریت، شخصیت و عظمت مردمش را در معاملات سیاسی به ثمن ناچیز نمی‌فروخت.



شهید مزاری اهل ارگ نبود، اما اهل درک بود. تخم افکارش را به جای کاشتن در زمین شوره زار ارگ، در زمین های حاصل خیز ذهن و ضمیر مردمش کاشت و نتیجه گرفت. متأسفانه امروز کسانی که خود را میراث دار رهبر شهید می دانند برای ورود به ارگ و رسیدن به مقام تشریفاتی و کسر شان مردم شان، مسابقه گذاشته اند. تنها میراث گران بهایی که شهید مزاری آن را با خون دل خوردن برای عزت مردمش به وجود آورده بود، تشنگان قدرت آن را قطعه قطعه و مردم را دسته دسته کرده، تضعیف کردند و به جای اینکه عدالت خواهان سیاسی باشند، خون خوران سیاسی شده اند. خون شهدای جنبش تبسم و جنبش روشنایی و... را معامله کرده اند.

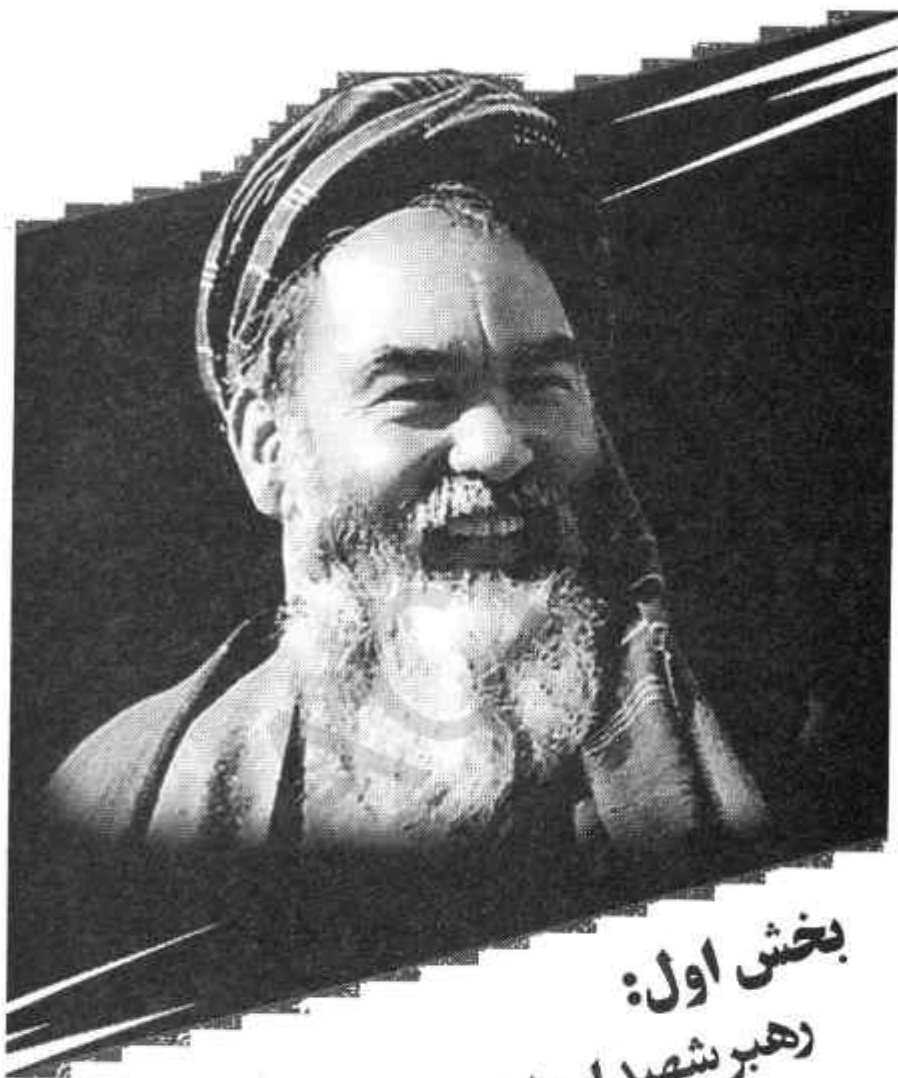
سومین دلیل محبوبیت رهبر شهید، فرزاندگی در رهبری، ورزیدگی در سیاست، قاطعیت، متانت، قناعت، تعهد، تدین، عشق به مردم، سعه صدر، مقاومت و پایداری، اراده مستحکم و خلل ناپذیر آن پیر پشمینه پوش است. چهارمین دلیل محبوبیت، در میان مردم و با مردم بودن رهبر شهید است. دیدن او صحبت کردن با او تشریفات و کش و قش نداشت. هرکس هر وقت می خواست می توانست با رهبر شهید ملاقات کند، با چنین ویژگی هایی رهبر شهید توانست قلب مردمش را تسخیر و در عمق وجدان آن ها جای گرفت.

نامش، اندیشه اش، افتخار، اقتدار و اعتبار ما شد. اما کسانی که که چنین ویژگی و ملاکی برتری ندارند، بخواهند با کش و قش، گرفتن همایش های «رهبر خردگرا، فرزند دانا، آیت عظمی و...» یا مصرف بیت المال خودشان را محبوب سازند، بدانند که به جای محبت، نفرت کسب خواهند کرد. چنانکه مردم تاریخ را می خوانند، از فراغه که خودشان را با زور و مصرف بیت المال می قبولاند، از آن ها متنفر می شوند. مدعیان رهبری بدانند که برای نسل جدید جامعه میزان سنجش و امتحان آن ها برای رهبری و محبوب القوب شدن، عملکرد مزاری گونه آن ها برای مردم است، که متأسفانه خیلی ها در این امتحان رفوزه و ناکام شدند. و هیچ سختی با مزاری نداشته و ندارند. و امیدی به خیر آن ها نیست. اما جای خوشبختی است که نسل جدید به پا خاسته تا راه رهبر شهیدشان را ادامه دهند و تاریخ نوینی بسازند و بنگارند. حکومت های فاشیستی را اگر ساقط نمی توانند، محکوم کنند، پاسخ گو بسازند. به مردم آگاهی دهند. این نسل با زبان تحقیر و توهین بیگانه است. این نسل طماع، ترسو، معامله گر نیست، این نسل نسل روشنایی، نسل ساختن، نسل بازخواست، نسل پیام، نسل منطق و مناظره است. این نسل ادامه دهنده راه شهید مزاری است و در رگ رگ هر فرد آن خون مزاری است.

ما را ترسانید در ما شعله جاری است
در رگ رگ هر فرد ما خون مزاری است

کمیسیون فرهنگی





بخش اول:
رهبر شهید استلا عبدالعلی مزای (ره)



مؤلفه‌های عدالت اجتماعی در اندیشه شهید مزاری (ره)

محمد محسنی^۱

مقدمه

بدون شک عدالت تنها دغدغه جامعه‌ای امروزی بشری نیست بلکه عمر به درازایی تفکر بشر دارد. از آن زمان که بشر پایه عرصه‌ای حیات گذاشت و شروع به اندیشه و تفکر نمود همواره عدالت یکی از موضوعات مهم در اندیشه‌ای بشر تلقی می‌شود. جایگاه عدالت در مکتب توحیدی به ویژه در نظام سیاسی اسلام از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار است. لذا در تفکر اسلامی عدالت از اموری است که بدون هیچگونه قید و شروطی مطلوبیت ذاتی دارد.

در نگرش اسلامی، انسان‌ها از نسل واحدند و همه باهم در برابر قانون برابرند؛ یعنی تمام افراد بشر در مقابل قانون و اجرای آن برابرند و از جهات حقوق انسانی، نژادی، اجتماعی و قانونی، هیچ‌کس بر دیگری امتیازی ندارند. عدالت از این بُعد فقط یک صفت اخلاقی نیست، بلکه یک اصل اجتماعی مهم اسلامی است.

از دیر باز تا کنون مبحث عدالت اجتماعی، یکی از مباحث اساسی دانش‌های مختلف از جمله علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و فلسفه بوده است. برخلاف بسیاری از مباحث مطرح در فلسفه اخلاق، مسئله عدالت اجتماعی بیشتر در قلمرو فلسفه اجتماعی مطرح می‌شود و باید از فلسفه اجتماعی معیارها و ملاک‌های لازم را به دست آوریم، تا بتوانیم با تمسک به آن، عدالت را در جامعه بنا کنیم. عدالت اجتماعی معمولاً با مفاهیمی چون اعتدال، برابری حقوق افراد و همچنین برابری فرصت‌ها و امکانات همراه است.

شهید عبدالعلی مزاری (ره)، یکی از رهبران تاریخ‌ساز در گفتمان شیعی است که توانست بزرگترین و برحق‌ترین جنبش مردمی را بر علیه تبعیض تاریخی نژادی- مذهبی، و... بخاطر برپایی عدالت اجتماعی، رهبری کند. بدین صورت استاد شهید پرچمدار جنبش عدالتخواهی در نیمه دوم قرن بیستم در افغانستان به حساب می‌آید که علیه هرگونه ظلم، تبعیض و نابرابری اجتماعی مقاومت و ایستادگی نمود و خواستار هویت جمعی برای جامعه به موازات اصالت افراد، اصالت قائل شده و افزون بر لحاظ حقوق افراد، برای جامعه نیز حقی قائل بود. در این



صورت در تنظیم عادلانه مناسبات اجتماعی علاوه بر اصول ناظر بر حقوق افراد، قواعدی نظیر توازن که ضامن حق جمعی است را محترم می‌شمرد. در این مختصر نوشتار فرض این است که اندیشه عدالت اجتماعی از دیدگاه رهبر شهید عبدالعلی مزاری (ره) کاملاً مبنای دینی دارد که به اختصار مؤلفه‌های اندیشه عدالت اجتماعی مورد واکاوی قرار گیرد.

اهمیت قسط و عدل در اسلام

قسط و عدل در اسلام بسیار مورد تأکید قرار گرفته است اهمیت این موضوع چگونه ای است که پس از ایمان و اعتقاد و پرستش پروردگار متعال، عدالت اجتماعی مهم‌ترین مسئله حیات بشری تلقی شده است. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْأِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ» (نحل/ ۹۰). ملاحظه می‌شود که در قرآن کریم خداوند دستور تشریعی خود را مستقیماً با بکار بردن ماده امر بیان کرده است: نخست امر به پرستش او؛ و دوم امر به عدالت و قسط.

مفهوم عدالت در سیره امام علی (ع) به دو معنا به کار رفته است: ۱) برخورداری آحاد مردم از حقوق اساسی بطور مساوی. ۲) برابری همه شهروندان و اتباع حکومت در مقابل قانون. اگر بطور خلاصه جان مطلب را بیان کنیم این است که نگاه امام علی (ع) به عدل، بیشتر از بُعدی اجتماعی آن است و بُعدی اجتماعی را بیشتر از بُعدی فردی آن در نظر می‌گرفت، و عدل را به عنوان ناموس اسلام تلقی می‌کند. حضرت در یک مقایسه ای از (عدل باجود)^۱ می‌فهماند که جود گرچه کاری پسندیده است اما همه جا کارساز نیست. یعنی در کنار جود ممکن است حقی از افرادی دیگر تضییع شود؛ اما در عدل چنین چیزی ممکن نیست.

مؤلفه‌های اندیشه عدالت اجتماعی

۱- حق تعیین سرنوشت

تلقی شهید مزاری (ره) از مفهوم عدالت اجتماعی همان مفهومی است که در سیره امام علی (ع) وجود دارد. امام علی (ع) هنگام بیعت مردم با وی، حق حاکمیت و تعیین حاکم را از حقوق اختصاصی و مسلم مردم می‌شمارد.^۲ رهبر شهید معتقد بود که نظام سیاسی مبنی

۱. العدل يضع الأمور مواضعها والوجود يعارض خاص، فالعدل أشرفهما و أفصلهما»

کاخمی، همان به نقل از نهج البلاغه فیض الاسلام، کلمات قصار، کلمه ۴۲۹، ص: ۱۲۹۰.

۲. عبدالقیوم سجادی، مبانی تحزب در اندیشه سیاسی اسلام، دفتر تبلیغات، ۱۳۸۲، ص: ۱۲۶.



بر عدالت، «عدالت سیاسی» زمانی معنا دار می شود که رهبران و عموم شهروندان اصل مشارکت سیاسی را برای عموم افراد جامعه و شهروندان بپذیرند. شهید مزاری (ره) با تأسی به امام علی (ع) شرکت مردم را در حکومت و مسائل سیاسی حق مردم می داند و نه تنها هیچ قوم و نژادی را نفی نمی کرد که نفی دیگر اقوام را از عرصه های اجتماعی و سیاسی فاشیست قلمداد می کرد. او به صراحت فریاد می زد که «ما مردم افغانستانیم هیچ نژادی را نمی خواهیم نفی کنیم... ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند... همه آنها بیايند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق شان برسند و هرکس در باره سر نوشت خودش تصمیم بگیرد».^۱

۲- تشکیل حکومت اسلامی عدالت محور

در اسلام عدالت محوری یکی از معیار های تشکیل حکومت به حساب می آید. امام علی (ع) میفرماید: اگر خداوند از عالمان پیمان سخت نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستمدیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی تأمل رشته حکومت از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می کشیدم.^۲ روشن است که در نگاه امام علی (ع) حکومت هدف نیست بلکه وسیله برای تحقق عدالت، اقامه حق و ازاله باطل است.

در اندیشه رهبر شهید عبدالعلی مزاری (ره) هدف از تشکیل حکومت رفع ظلم و ستم های است که در طول تاریخ به ناحق از سوی حاکمان مستبد بر مردم روا داشته شده است لذا مهندسی «عدالت اجتماعی» از سوی رهبر شهید کاملاً بر اساس مبانی اسلامی و برگرفته از نظام و مکتب علوی صورت پذیرفته است. سخنان آن شهید جاوید تبیین کننده اهدافش در باب تشکیل حکومت است. شهید مزاری فرمود: هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می خواهیم ستم های چندقرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه ای مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و باهر رنگ و زبان برادرانه و برابانه زندگی کنند و حقوق حقه ای تمام ملیت های افغانستان تأمین گردیده و آنها بتوانند متناسب با میزان حضور خود در جهاد چهارده ساله

۱. احیای هویت، ص: ۲۳.

۲. علی نقی فیض الاسلام، ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۳.



ای ضدروسی، در تعیین سرنوشت سیاسی شان سهم بگیرند. خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.^۱ شهید مزاری معتقد بود که اگر روزی در این کشور حکومت اسلامی واقعی برقرار شود، نه در آن حکومت اسلامی تبعیض نژادی وجود دارد و نه حق کشی وجود دارد و نه تبعیض لسانی و مذهبی وجود دارد.^۲

۳- رفع تبعیض و نابرابری‌های اجتماعی

در حکومت عدل محور امام علی (ع) تمامی انسان‌هایی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند و از هر ملت، نژاد، رنگ و صنف... که باشند از حقوق اجتماعی مساوی برخوردارند و همه مردم تحت کفالت حکومت اسلامی هستند. بنا براین منطلق امام علی (ع) هیچ گونه تبعیضی در مدیریت سیاسی و اجتماعی را نمی‌پذیرد.

هرچند تاریخ افغانستان سرشار از انواع تبعیض، نابرابر و برتری‌جویی قومی و مذهبی بوده است. ولی عصر و زمانی که شهید مزاری (ره) در آن زیست می‌کرد نیز انواع تبعیض‌ها و نابرابری‌ها بر اقوام کوچک مخصوصاً مردم مسلمان و تشیع هزاره با شدت چند برابر اعمال می‌گردید. باید گفت که در افغانستان به دلیل سوء استفاده حاکمان از مذهب برای رسیدن به اهداف‌های سیاسی خود مدام به تبعیض‌های نژادی و قومی براساس تعصب‌های مذهبی به آن مشروعیت بخشیده است. شهید مزاری (ره) که تحصیل کرده مکتب علوی است، دانش و بنیش سیاسی‌اش مبتنی به سیره و مکتب علوی بود با درک این واقعیت در یافته بود که: «مشکل افغانستان هم بر سر این مسئله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این جا ظلم نکنند، حق دیگری را ضایع نکنند، دیگر مشکل وجود ندارد تمام هنجار و درگیری‌ها بر سر همین مسئله امتیاز طلبی و حذف همدیگر است. این امتیاز طلبی یک دفعه در چهره مذهب است، یک دفعه در چهره نژاد است. اما ما معتقدیم که آنچه فعلاً در افغانستان جریان دارد به خاطر مسئله نژاد است. تضاد مذهبی است اما کمرنگ است. تضاد اصلی به خاطر نژاد است».^۳

۱. عبدالعلی مزاری، فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌ها)، به کوشش عبدالله غفاری لعلی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی

و آموزش شهید سجادی، ۱۳۷۳، ص: ۶۸

۲. همان، ص: ۱۲۰.

۳. احیای هویت، ص: ۱۶۷.





۴- توسعه سیاسی

توسعه سیاسی ناظر بر افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادی و تغییرات اساسی در یک جامعه است.

هائینگتون، توسعه سیاسی توان ذاتی یک نظام در جهت پاسخگویی نیازهای مردمی می‌داند، نیازهای که مبتنی بر مشروعیت نظام و مشارکت بیشتر مردم در امور سیاسی می‌شود، هم‌چنین وی توسعه سیاسی و نوسازی سیاسی را از هم متمایز می‌کند. او نوسازی سیاسی را گستردن آگاهی سیاسی به درون گروههای اجتماعی جدید و بسیج این گروهها به درون سیاست می‌داند. اما توسعه سیاسی را آفرینش نهادهای سیاسی دارای ویژگی‌های؛ پیچیدگی، استقلال و انسجام برای جذب و تنظیم مشارکت گروه‌های جدید و ترویج تغییر اجتماعی و اقتصادی در جامعه ذکر می‌کند.^۱

شهید مزاری (ره) نظریه عدالت اجتماعی را در شرایط و زمانی پی‌ریزی کرد که اندیشه‌ای سیاسی در این کشور بر تفسیر قومی و عشیره‌ای از مذهب استوار است اما در عمل در قالب انحصار و استبداد سیاسی- مذهبی ای نشأت یافته از تبعیض و تعصب قبیله‌ای و نژادی ظهور و بروز می‌کرد. در چنین شرایطی تنها پی‌ریزی نظامی سیاسی مبتنی بر عدالت اجتماعی بود که می‌توانست که اقوام و اقلیت‌های محروم را به بازبانی حقوق از دست یافته شان امیدوار می‌ساخت. برجسته کردن اندیشه عدالت اجتماعی در چنین شرایط حکایت از درک و تفکر صحیح رهبر شهید دارد. به دلیل اینکه تنها با اجرای عدالت اجتماعی است که می‌توان رابطه عادلانه‌ی اجتماعی میان همه اقوام در تمام عرصه‌های حیات جمعی برقرار ساخت. لذا شهید مزاری (ره) تأمین و تحکیم وحدت ملی را تنها در گروه تأمین عدالت اجتماعی می‌داند. شهید مزاری (ره) می‌گوید: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است.» شهید مزاری عدالت اجتماعی را اساس مشروعیت حکومت و اسلامی بودن حکومت بیان می‌کند و معتقد است که حکومت که مبتنی بر آزاده و خواست مردم نباشد و در آن حقوق اقوام و اقلیت‌ها مراعات نشود، آن حکومت نه اسلامی است و نه مشروعیت دارد.^۲

۱. محسن امین زاده، توسعه سیاسی، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، شماره‌های ۱۱۷-۱۱۸، ۱۳۷۶، ص: ۱۱۰.

۲. محمد جواد محسنی، جامعه فردا، شماره ۳، ۱۳۸۵، صص: ۸۲-۸۵.



۵- وحدت ملی

در قرآن کریم از تنوع و گوناگونی حیات بشری سخن به میان آمده است. انسان ها علاوه بر ویژگی مشترک تفاوت های فردی نیز باهمدیگر دارند. علیرغم تفاوت ها امکان همزیستی مسالمت آمیز، وحدت و همدلی میان انسان ها وجود دارد. قرآن کریم به طور عموم همه مسلمانان را به وحدت و همدلی فراخوانده است و میفرماید: همگی به ریسمان خدا جنگ زنید و متفرق نشوید.^۱

بر اساس همین اصل قرآنی شهید مزاری (ره) نه تنها وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می دانست که اختلاف و نفاق و دو دسته شدن را مانع اصل در راه ایجاد وحدت ملی، و مایه ذلت مردم و جامعه می دانست.^۲ به عقیده شهید مزاری (ره) زمانی وحدت ملی در افغانستان امکان پذیر است که نخبگان سیاسی جامعه باید از دلبستگی های نژادی و گروهی خود دست بردارند. و تحقق وحدت ملی زمان امکان پذیر است که مردم و احزاب همدیگر را تحمل کنند و در صدد حذف همدیگر نباشند و همزیستی بر اساس احترام متقابل باید انجام گیرد.^۳

۶- حق خواهی

عدل و عدالت به معنای پرداخت حقوق و امتیازات بر اساس استعداد، لیاقت، حمایت از محرومان، توجه به حقوق اقلیت های محروم و... از ویژگی های حکومت ایده آل و مدینه فاضله است. رهاورد عدالت اجتماعی توجه حکومت و حاکم به حقوق گروه های آسیب پذیر جامعه است. که نوعاً توانایی و قدرت دفاع از حقوق خود در مقابل قشر غالب و حکومت را ندارد. حضرت علی (ع) یکی از علل پذیرش حکومت را پیمان الهی بر دفاع از ضعیفان جامعه ذکر می کند به فرماندهانش به صراحت دستور می دهد که: با مردم چنان رفتار نکنند که محرومان از احقاق حق خود ناامید گردند.

حضرت علی (ع) در منشور حکومتی اش به مالک اشتر همه مردم را دارای حق می داند. به تفضیل در باره مستضعفان به ویژه یتیمان و سالخوردهگان سفارش می کند از مالک

۱. آل عمران ۱۰۳. (واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا...)

۲. احیای هویت، ص: ۱۴۶.

۳. همان، ص: ۱۴۷.



می خواهد بخشی از بیت المال را به آنان اختصاص دهد و نگذارد حکومت و مستی قدرت وی را از رسیدگی به امورشان باز دارد.^۱

اعتقاد براین است که نباید مسئله رهبری و اندیشه‌های شهید مزاری (ره) را منحصر به یک حزب و یک قوم دانست بلکه اندیشه‌های او باید فراجزبی و فرا قومی مورد واکاوی قرار گیرد. بدون شک رهبر شهید عبدالعلی مزاری با الهام از مکتب اسلام و الگوگیری از اندیشه عدالت امام علی (ع) در پی این بود که از حقوق همه اقوام به ویژه اقلیت‌های قومی که در طول تاریخ از حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم بوده‌اند، حمایت کند. سخنان او بهترین شاهد بر این مدعاست: «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است. ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم اما هیچگاه معتقد به اتخاذ شیوه‌های قهرآمیز و توسل به جنگ برای آن نبوده‌ایم و بعد از این نیز نخواهیم بود».^۲

۷- مشارکت سیاسی عادلانه

اگر نیم‌نگاهی داشته باشیم به تاریخ افغانستان از دوران احمدشاه ابدالی (۱۷۴۷)، تا آغازین قرن بیستم، کشور افغانستان همواره طبق تمایلات و خواسته‌های امیران و شاهان اداره شده است. تا زمان عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) دولت به مفهوم مدرن آن وجود نداشته و حکومت مرکزی، هیچ تسلطی بر پیرامون نداشته است. در قرن بیستم که عده‌ای از روشنفکران با دموکراسی آشنا شده‌اند، همواره از طرف شاهان و حکومت، مانعی در راه تحقق دموکراسی ایجاد شده است.^۳ اما افغانستان در قرن بیستم کاملاً متفاوت از گذشته حوادث و تحولات عظیم و گسترده‌ای را در خود پرورش داد، و گفتمان‌های بسیاری در این دوره با افت خیزهای باز تولید شد. به ویژه در چند دهه اخیر گفتمان مختلفی از جمله: گفتمان مجاهدین باغیریت و دگرسازی گفتمان کمونیستی مفصل بندی شد. هرچند در ابتداء دال‌های گفتمان مجاهدین در اذهان سوژه‌ها، رضایت بخش بود و مورد استقبال از سوی مردم قرار گرفت اما در ادامه نتوانست نظام معنایی خود را در اذهان سوژه‌ها (مردم)، تثبیت کند. ولی گفتمان‌های مذکور به دلیل خلاء تئوریک و عاری بودن آن از عدالت اجتماعی، هیچ وقت نتوانستند که به یک گفتمان مسلط تبدیل شوند. شهید عبدالعلی مزاری

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۳

۲. احیای هویت، ص: ۶۸-۶۹

۳. رضاناچیک، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴۶



با این آگاهی گفتمان عدالت اجتماعی را پی ریز نمود که در صورت اجرای آن بدون شک مشارکت سیاسی عادلانه نوید می بخشد.

شهید مزاری (ره) معتقد بود که نظام سیاسی مبتنی بر عدالت، «عدالت سیاسی - اجتماعی» زمانی معنادار می شود که رهبران و نخبگان سیاسی اصل مشارکت سیاسی را برای عموم افراد جامعه و شهروندان بپذیرند. و منافع جمعی بر منافع شخصی ترجیح داده شود. استاد شهید (ره) در سخنان و مصاحبه های خود سرشماری دقیق را بعد از بازگشت مهاجرین به وطن خواستار می شود و معتقد است که باید افراد شایسته از هر قوم و اقلیت به میزان نفوس شان در حکومت شرکت داده شوند و در تقسیمات سیاسی - اداری کشور سهم باشند. در نگاه شهید مزاری ساختار کهنه ی حکومت داری که یک ساختار ظالمانه است باید عوض شود و ساختار جدید مبتنی بر عدالت اجتماعی جایگزین آن شود. در نگاه شهید مزاری همه مردم افغانستان که در جهاد علیه متجاوزان شرق و غرب مشارکت داشته اند، یا به کشورهای دیگر رنج آوراگی را کشیده اند امروزه باید در امور کشوری سهم و مشارکت داشته باشند. دلیلی وجود ندارد که یک قوم خود را صاحب اصلی این سرزمین بداند و دیگران را از حقوق شهروندی محروم کند.^۱

۸- حقوق مردم معامله پذیر نیست

انسان از گذشته های دور تا به امروز در پی شناسایی حقوق خویش و در جهت تأمین و تضمین آن، همواره قربانی داده است. پرداخت هزینه های سنگین در این راه به تدریج جامعه بشری را به سوی تنظیم و تدوین حقوق بشر هدایت نموده است.

علی (ع) که تربیت یافته مکتب وحی است در دوره خلافت پنج ساله خویش در گفتار و رفتار خود، توجه ویژه ای به حقوق مردم داشته است. بحث کلی در مورد حقوق متقابل مردم و حکومت را حضرت در خطبه دویست و شانزده به زیبایی تمام بیان فرموده است. به ویژه حضرت علی (ع) نسبت به حقوق اقتصادی مردم بی نهایت حساس و سخت گیر بود. اساساً حضرت یکی از دلایل اصلی پذیرش حکومت را تعدیل ثروت و تأمین عدالت اقتصادی برمی شمارد. بدون تردید حکومت علوی در نگاه هر ناظر منصفی نمونه ای بی نظیر و منحصر به فرد از اجرای حقوق مالی مردم و مبارزه با ثروتهای پادآورده است. مبارزه با گروهی که عادت به تمایزات موهوم کرده، و به تکاثر و تفاخر روی آورده



و اموال عمومی را به خود اختصاص داده بودند با شدت هرچه تمامتر و بدون هیچ ملاحظه ای برخورد می کرد.

شهید مزاری (ره) با الگوگیری از مکتب علوی خودش را متعهد می داند که نسبت به حقوق مردم بی تفاوت نباشد. در نگاه شهید مزاری (ره) حقوق مردم چیزی نیست که صاحبان قدرت آن را به نفع خود معامله کنند. او با قاطعیت در سخنان خود بیان می کند که: «به شما مردم تعهد کرده ام که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچوقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم... امیدوارم در آینده هیچ کس نتواند سر شما معامله کند و حق شما را ضایع نماید...»^۱

نتیجه

عدالت اجتماعی محور اصلی اندیشه شهید مزاری (ره) شکل می بخشد که در صورت اجرایی شدن آن ساختار یک نظام سیاسی مطلوب را در افغانستان تحقق می بخشد. ویژگی دیگر اندیشه عدالت اجتماعی، اولاً اینکه مبنای کاملاً دینی دارد و شهید مزاری (ره) طرح اندیشه عدالت اجتماعی از اولین شهید راه عدالت حضرت علی (ع) الگوگیری می کند و ثانیاً رهبر شهید عبدالعلی مزار (ره) حرکت خود را با دفاع از حقوق مظلومین و محرومین آغاز نمود که در طول تاریخ از هرگونه حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم بودند. اگر شهید مزاری (ره) از حقوق جامعه هزاره بیشتر سخن می گفت تنها به این دلیل بود این قوم در طول تاریخ بیشتر از سایر اقوام مورد بی مهری و بی عدالتی قرار گرفته است. لذا نباید شهید مزاری و اندیشه هایش را در یک قوم و حزب خاص منحصر کرد بلکه او رهبر لایق و سیاست مدار ورزیده بود که اندیشه هایش باعث استحکام وحدت ملی در افغانستان می شود و یک همگونی در جامعه ناهمگون افغانستان ایجاد می کند. تصویری که شهید مزاری (ره) از دموکراسی داشت بدون شک هرگونه بحران را در جامعه چند قومی افغانستان حل می کند. در تفکر شهید مزاری مردم سالاری زمانی در جامعه به وجود می آید که حکومت بر پایه اراده آگاهانه اتحاد مردم تشکیل شده باشد و مردم بر حکومت از حق نظارت و کنترل قانونی و عملی برخوردار باشد.



فهرست منابع

- ۱) امین‌زاده، محسن، توسعه سیاسی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۱۸-۱۱۷، ۱۳۷۶.
- ۲) رضاتاجیک، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴۶.
- ۳) سجادی، عبدالقیوم، مبانی حزب در اندیشه سیاسی اسلام، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۸۲.
- ۴) شهید مزاری، عبدالعلی، احیای هویت.
- ۵) شهید مزاری، عبدالعلی، فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌ها)، به کوشش عبدالله غفاری لعلی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزش شهید سجادی، ۱۳۷۳.
- ۶) فیض الاسلام، علی نقی، ترجمه نهج البلاغه.
- ۷) کاظمی، اخوان، بهرام، عدالت در اندیشه‌های اسلامی، قم، بوستان کتاب، ج ۱، ۱۳۸۲.
- ۸) محسنی، محمدجواد، جامعه فردا، شماره ۳، ۱۳۸۵.





شهید مزاری و اندیشه تغییر نظام سیاسی در افغانستان

عبدالعلیم برهانی^۱

اشاره

«شهید مزاری و اندیشه تغییر نظام سیاسی در افغانستان»، عنوان بحثی بود که در نشست علمی تحت عنوان «شهید مزاری، جنبش عدالتخواهی و دستاوردها» در «مدرسه عالی فقه و معارف» در شهر مقدس قم ارائه گردیده بود. پرسشهای مطرح این بود که آیا هدف اساسی جنبش عدالتخواهی به رهبری شهید مزاری (ره)، تغییر نظام سیاسی در افغانستان بود؟ آیا اهداف رهبر شهید در افغانستان تحقق یافته است؟ دستاوردهای جنبش عدالتخواهی در افغانستان چیست؟

نوشته ذیل در واقع، پاسخ به این پرسشها است؛ که در نتیجه با استناد به سخنان رهبر شهید، آشکار میگردد که شهید مزاری (ره) حکومتها گذشته در افغانستان را نه ملی میدانست و نه اسلامی. خواست اساسی و هدف اصلی رهبر شهید استاد مزاری (ره)، تغییر نظام سیاسی و تحقق یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان بود. شهید مزاری (ره) این خواست را در مواردی متعدد و در فرصتهای مختلف مطرح کرده است. در عین حال، رهبر شهید، تحقق این امر را از راه گفت و گو و مذاکره میان احزاب و نیروهای مختلف و ذیدخل در قضایای افغانستان ممکن و میسر میدانست، نه از راه جنگ. شهید مزاری (ره) تمامی جنگها را بر مردم خویش تحمیلی میدانست، که دقت در جغرافیایی جنگ و مقاومت غرب کابل نیز این حقیقت را آشکار و برجسته میسازد؛ اما تفصیل این مطلب، ذیل چند محور ارائه می گردد.

۱- شخصیت رهبر شهید

یکی از محورهای این نشست علمی، بررسی ابعاد شخصیت رهبر شهید است که از زبان دیگر عزیزان و همکارانم شنیدید؛ من هم برای اینکه ادای دینی کرده باشم، یادی میکنم از شهید مزاری (ره) به عنوان رهبر جنبش عدالتخواهی و کسی این جنبش را برای تغییر سرنوشت سیاسی و اجتماعی مردم افغانستان، به وجود آورد و امروز اگر دستاوردی برای



آن جنبش در زمینه تغییر نظام سیاسی، حقوقی و مذهبی قابل بررسی است، از برکت رهبری شهید مزاری و سایر شهدای مقاومت عدالتخواهی است.

شهید مزاری (ره) یک عالم مجاهد، برخاسته از بستر حوزه و حجره‌های طلبگی، دارای اندیشه سیاسی و تفکر عمیق دینی، برخاسته از میان مردم، در میان مردم و دارای شاخصه‌های برجسته رهبری یک جنبش اجتماعی بود. شهید مزاری فردی بود مذهب و خود ساخته، دارای عزت نفس، اهل عمل، دارای قدرت نفوذ، قوت تحلیل، جسور و مصمم، طراح و استراتژیست، دوراندیش و آینده نگر، صبور و با استقامت در مسیر هدف تا مرز شهادت، تحول آفرین و عامل تغییر نگرش و باورهای جمعی نسبت به واقعیتهای سیاسی و اجتماعی در افغانستان معاصر.

بدون تردید، ظهور پدیده رهبری شهید مزاری (ره) خود یک رنسانس و عامل نوزایی سیاسی در درون جامعه شیعه و هزاره منزوی و به دور از صحنه های قدرت و سیاست بود؛ و عامل اساسی بود برای رشد و توسعه سیاسی در افغانستان امروز.

شهید مزاری (ره) را هر کس از زاویه دید و نگاه خویش تعریف و توصیف کرده اند. شاید بهترین تفسیر و بهترین مصداق تغییر و اینکه شهید مزاری (ره) عامل تغییر در مناسبات سیاسی افغانستان معاصر است، متن پیام رئیس جمهور (اشرف غنی) است که به مناسبت بیست و هفتم سالروز شهادت رهبر شهید بیان داشت که: «شهید مزاری از جمله شخصیت‌های است که مسیر تاریخ را تغییر داد؛ با «شهید مزاری کسی بود که از تکرار تاریخ هراس داشت». امروزه دولت افغانستان نیز شهید مزاری (ره) را به عنوان «شهید وحدت ملی» به رسمیت شناخته است، که من بعداً خواهم گفت که وحدت ملی در نگاه و نگرش رهبر شهید، تنها و تنها در بستر عدالت اجتماعی، معنا و مفهوم پیدا می‌کند. اما آنچه را که می‌خواستم در این قسمت عرض کنم، این است که امروز اندیشه های شهید مزاری (ره) در فضای سیاسی افغانستان معاصر، به عنوان یک گفتمان مسلط در محافل آکادمیک، در دانشگاهها و مراکز علمی، در نشستها و سیمینارها، فضای سیاسی و اجتماعی افغانستان را تحت تأثیر قرار داده است.

من در یک نشست علمی دیگری (در مؤسسه آموزش عالی علوم انسانی) گفته بودم، که در آن روزگاری که شهید مزاری گفتمان عدالتخواهی مطرح کرد و عدالت را فریاد کشید، فریادهای ایشان در فضای جنگ و در میان دود و بمب و باروت شنیده نشد؛ اما از آنجا که ندای عدالتخواهی شهید مزاری، ندای برخاسته از اندیشه دینی و وجدان انسانی بود، بالاخره



کم کم مسیر طبیعی خود را پیدا کرد و جایگاه خودش را بازیافت. اکنون شهید مزاری تابنده تر و افکار و اندیشه شهید مزاری زنده تر از دیروز در جامعه نمود و تجلی پیدا کرده است. البته فراموش نکنیم که در مقابل، شهید مزاری هنوز و هنوز مخالفان و دشمنان خویش را دارد، و به همان پیمانه تلاشهای کینه توزانه و مغرضانه مخالفان ناکام و منزوی شهید مزاری (ره) نیز روز به روز با تغییر رویه ها نسبت به گذشته، تشدید خواهد شد. همانگونه که در سالهای اخیر شاید مشاهده کرده اید که تلاشهای خزنده مخالفان رهبر شهید در رسانه ها، در شبکه های اجتماعی، در مجالس و محافل رسمی و غیر رسمی افزایش یافته است. تکرار فتوای نابودی شهید مزاری و محارب خواندن ایشان پس از گذشت بیست و چند سال از شهادت ایشان، برگزاری جلسات موازی با برنامه های مراسم سالگرد شهادت رهبر شهید (در ایران)، نام بردن از افراد و مطرح کردن چهره های دیگر در کنار شهید مزاری (ره) به منظور تحت الشعاع قرار دادن شخصیت رهبر شهید، حتی در مواری کتمان نام و اندیشه شهید مزاری در تأثیرگذاری بر سرنوشت شیعیان افغانستان حتی در رساله های علمی، تنها نمونه های از این تلاشهای خزنده و خبث باطنی مخالفان ناکام رهبر شهید است. اما خوشبختانه شاهد هستیم که امروز شهید مزاری در کجا و در کدام موقعیت قرار دارد؟ دشمنان مفلوک و منزوی شهید مزاری (ره) در کجا؟

۲- رهبری، عامل تغییر و دگرگونی سیاسی

در بحث جامعه شناسی سیاسی، یکی از کارگزاران تغییر و دگرگونی های اجتماعی، نخبگان و رهبران جامعه معرفی شده است. به ویژه نقش نخبگان در بعد "تصمیم گیری" برای ایجاد تغییر در ساختهای سیاسی و دگرگونی اجتماعی و نیز "الگوسازی" برای پیروان قابل بررسی است. نخبگان در واقع سمبل های زنده از طرز تفکر، وجود و عمل هستند و نقش خود را از طریق نوعی الگوسازی اعمال می کنند. الگوسازی نخبگان، مبتنی بر ارزش های است که در جامعه ارائه شده و افراد جامعه خود را در آن ارزشها سهیم می دانند. (گی، ریشه، ۱۳۸۶، ۱۲۷). برخی اندیشمندان سیاسی، رهبری، به ویژه رهبران انقلابی را یکی مهمترین عامل رشد شهید عبدالعلی مزاری (ره)، یکی از رهبران تاریخ ساز درگفتمان شیعی است که توانست بزرگترین و برحق ترین جنبش مردمی را بر علیه تبعیض تاریخی نژادی - مذهبی و... بخاطر برپایی عدالت اجتماعی، رهبری کند. بدین صورت استاد شهید پرچمدار جنبش عدالتخواهی در نیمه دوم قرن بیستم در افغانستان به حساب می آید که علیه هرگونه ظلم، تبعیض و نابرابری اجتماعی مقاومت و ایستادگی



نمود و خواستار هویت جمعی برای جامعه به موازات اصالت افراد، اصالت قائل شده و افزون بر لحاظ حقوق افراد، برای جامعه نیز حقی قائل بود. در این صورت در تنظیم عادلانه مناسبات اجتماعی علاوه بر اصول ناظر بر حقوق افراد، قواعدی نظیر توازن که ضامن حق جمعی است را محترم می‌شمرد. در این مختصر نوشتار فرض این است که اندیشه عدالت اجتماعی از دیدگاه رهبر شهید عبدالعلی مزاری (ره) کاملاً مبنای دینی دارد و توسعه سیاسی در یک کشور معرفی می‌کند. البته این رهبر باید دارای صفاتی خاص یا دست کم برخی از آن خصوصیتها باشد. اگر رهبر فرهمند (charismatic) و دارای جاذبه شخصی باشد، مسلماً کمکی بزرگی به قضایا خواهد بود (سی.اچ.د، ۱۳۸۶، ۷۶)

براین اساس، شهید مزاری به عنوان یکی از عمده ترین و کلیدی ترین کارگزاران تاریخ سیاسی افغانستان معاصر محسوب می‌شود. ظهور پدیده رهبری شهید مزاری (ره) عمده ترین نقش را در کنش جمعی و تاریخی مردم ما در قالب جنبش عدالتخواهی داشت که در مقاومت غرب کابل ظهور کرد. نه تنها هزاره ها، بلکه بسیاری از مردم محروم افغانستان آمال و آرمانهای تاریخی و برپاد رفته خویش را در سیمای مزاری میدیدند و ارزشهای شان تنها در بیان افکار و اندیشه های شهید مزاری به تصویر کشیده میشد. شهید مزاری (ره) بسیاری از ارزشها، الگوها و مفاهیم را وارد ادبیات سیاسی افغانستان معاصر ساخت، که پیش از دیگران تصویری از آن نداشتند، یا جرأت اظهار آن را نداشتند، یا در بارورسازی و باورسازی عمومی آن ناکام بودند. شهید مزاری نه تنها این مفاهیم را وارد ادبیات سیاسی کرد، بلکه توده های مردم را با سیاست و کارکرد حکومت آشنا ساخت. مفاهیمی چون عدالت اجتماعی، هویت سیاسی، مشارکت سیاسی، کرامت انسانی، انتخابات عادلانه، نظام سیاسی عادلانه، تنها بخشهای از گفتمان سیاسی رهبر شهید است که در فضای افغانستان امروز جاری و ساری و مردم با آنها آشنا هستند و خواسته ایشان را در قالب آنها مطرح میکنند.

در یک جمله، ظهور پدیده رهبری شهید مزاری، در واقع نشاندنده اوج بلوغ سیاسی مردم ما در دوران مقاومت غرب کابل بود. در واقع یکی از دستاوردهای بسیار مهم جنبش عدالتخواهی، ظهور پدیده رهبری در جامعه سیاسی هزاره و شیعه بود. یکی از بزرگان (مرحوم استاد زاهدی) که دیگر از جمع ما رفته است، در آن روزگار به درستی گفته بود که: «اوقتی فریاد مزاری رهبر را شنیدم با خود آرام گریستم، نه به دلیل اینکه مزاری



رهبر شده است، بلکه به خاطراینکه مردم ما به آن حد از بلوغ سیاسی رسیده است که احساس میکنند نیاز به رهبر دارد. کور شود چشم که مزاری رهبر را قبول نداشته باشد.»

۳- جنبش عدالتخواهی و تغییر نظام سیاسی

در کنار عامل رهبری، جنبشهای اجتماعی به عنوان یکی دیگر از کارگزاران تغییر اجتماعی مطرح است. اندیشمندان سیاسی جنبشهای اجتماعی و تعدد آن را نشانه پویایی و عبور جامعه از مرحله سستی به مدرن شدن معرفی میکنند. در جوامع باستانی، جنبشهای اجتماعی تقریباً وجود نداشته است. در جوامع سنتی جنبش های اجتماعی نادر و کمیاب است. در جوامع شهری، تعدد و تنوع جنبش های اجتماعی خود نمونه و نشانه های از تحول و تغییر اجتماعی است. (گیروشه، ۱۳۹۱، ۱۳۳).

در اندیشه دینی نیز تغییر و دگرگونی در قالب حرکت و قیام برای تحقق عدالت اجتماعی تحت رهبری انبیاء و پیشوایان دینی مطرح است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ «به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند، و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است، پدید آوردیم، تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می کند. آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است. (حدید: ۲۵)

در افغانستان نیز هدف جنبش عدالتخواهی به رهبری شهید مزاری، تنها یک خواست اساسی داشت که تمامی خواستها را پوشش میداد و آن «تأمین عدالت اجتماعی» بود. اما برای دستیابی به این هدف، تغییر نظام سیاسی و دگرگونی در ساختارهای ظالمانه و به میراث مانده از گذشته لازم بود. جنبش عدالتخواهی در واقع مقدمه و ابزاری برای تغییر نظام سیاسی است.

زمانی که ما از جنبش عدالتخواهی سخن می گوئیم، دیگر شهید مزاری (ره) را از آن قالبهای تنگ حزبی بیرون نمیکشیم. در این صورت شهید مزاری به عنوان رهبر یک سازمان سیاسی مطرح نیست، بلکه به عنوان رهبر یک جنبش اجتماعی مطرح است، که رهبری اقشار مختلف مردم را در در جامعه به دوش میکشد. فرق جنبش با یک سازمان سیاسی، یک موردش در همین جا است که جنبش اجتماعی فراتر از یک سازمان و حزب سیاسی مطرح است. در تعریف جنبش اجتماعی گفته شده است که: «جنبش یک سازمان کاملاً



شکل گرفته و مشخص است که به منظور دفاع، یا گسترش، یا دستیابی به اهداف خاص، به گروه‌بندی و تشکل اعضا می‌پردازد.» (گی‌روشه، ۱۳۹۱، ۱۲۹).

جنبش اجتماعی دارای اصول مشخص و اهداف معین است که به طور گذرا عرض می‌کنم. هدف جنبش اجتماعی دگرگونی یا واژگونی نظم موجود، یا تغییر وضع موجود است. جنبش از خود ابزارهای مختلفی دارد که از یک تبلیغات ساده شروع می‌شود تا تبلیغات پیچیده، به منظور تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی، تا توسل به خشونت. جنبش دارای اصول معین است. همین اصول است که تفاوت می‌گذارد بین، جنبش، بین خیزش و بین دادخواهی. از اینجا می‌شود تشخیص داد که به جنبش تبسم و روشنائی، جنبش بگویم، موج دادخواهی بگویم یا عدالتخواهی. در جنبش سه اصل مهم است:

۱. اصل هویت: اینکه جنبش از چه افرادی و چه گروه‌های تشکیل شده و دارای چه منافعی هستند و سخنگویی کدام جمع و جماعت.

۲. اصل ضدیت: جنبش همیشه در برابر نوع فافع مقاوم قرار دارد که جنبش همواره در صدد شکستن این موانع است.

۳. اصل عمومیت: یک جنبش از خود ارزشهای برتر، ایده‌های بزرگتر و اهداف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی و مذهبی دارد. همانگونه که در سطح جهان جنبشهای آزادیخواهی، جنبشهای رفاه طلبی، جنبشهای حقوق بشر و حقوق زن مطرح اند. در افغانستان نیز جنبش عدالتخواهی در همین راستا قابل ارزیابی است. (گی‌روشه، ۱۳۹۱، ۱۳۱-۱۳۰)

دانشمندان علوم سیاسی گفته اند که جنبشهای اجتماعی همیشه در پاسخ به یک بحران شکل می‌گیرد. یعنی ریشه‌های آن از قبل وجود داشته و زمینه‌های فراهم بوده است. دکمیجیان کسی است که بیشتر جنبشهای اسلامی در جهان عرب را با این رویکرد تحلیل کرده است، وی معتقد است: «رابطه علت و معلولی میان بحرانهای اجتماعی و ظهور جنبشهای مذهبی انقلابی و یا تجدید حیات طلبانه موجود است، که خواستار از بین بردن نظم رسمی موجود و ساختن جامعهای نوین بر پایه برنامه ایدئولوژیک ویژه خود هستند. ایدئولوژی این جنبشها هم غیر قابل انعطاف و منعکس کننده پاسخها و عکس عملهای رهبران فرهمند در قبال شرایط بحرانی است» (دکمیجیان، ۱۳۸۸، ۵۷).

دکمیجیان تمامی جنبشهای سیاسی اسلامی را در عراق، در مصر و سایر کشورهای اسلامی در همین راستا ارزیابی می‌کند و از این بحرانها به نام بحران هویت، بحران



مشروعیت، آشوب و فشار، تضاد طبقاتی، ضعف نظامی و بحران فرهنگی نام میبرد. همانگونه که کسانی دیگری نیز این بحرانها را نام برده اند و اینکه یک کشور اگر بخواهد به توسعه سیاسی دست یابد، باید از چندتا بحران به سلامت عبور کند:

۱. بحران هویت: که در آن وفاداری های قومی با وفاداریهای ملی در تعارض قرار میگیرند.

۲. بحران مشروعیت: جایی که اقتدار حاکم و حکومت مورد پرسش قرار میگیرد.

۳. بحران توزیع: جای که امکانات و فرصتها به صورت عادلانه توزیع نمی شود.

۴. بحران مشارکت: جای که مانع برای مشارکت مردم در تصمیم گیریهای سیاسی و کلان اجتماعی و ملی وجود دارد.

۵. بحران نفوذ: جاییکه دولت نتواند پاسخگویی نیازهای مردم باشد، و فاصله میان مردم و حکومت روز به روز تشدید شود. (رج: لوسین پای، ۱۳۸۰، ۱۵۷-۳۵۹) در صورت بروز بحران در حوزه های مختلف، آن وقت نتیجه آن میشود جلوه های پریشانی در جامعه، استرس، وحشت، فاجعه، مصیبت، خشونت، که نقش رهبری در اینجا ظهور می کند. بحث تغییر نظام در افغانستان نیز از همین جا آغاز میشود که اگر یک نظام سیاسی یا همچنین بحرانهای مواجه شود و نظام سیاسی نتواند کشور را به سلامت از این بحرانها عبور دهد، در پاسخ به این بحران رهبری و جنبش اجتماعی به عنوان کارگزاران تغییر اجتماعی، تغییر این نظام را به عنوان رسالت خویش تعریف خواهند کرد. رهبر شهید(ره) نیز از همین زاویه وارد بحث تغییر نظام سیاسی و نظام حقوقی میشود.

۴. تغییر نظام سیاسی در افغانستان

پرسش اساسی که هدف این نشست را شکل میدهد و باید بدان پاسخ داده شود این است که آیا شهید مزاری به دنبال تغییر نظام سیاسی در افغانستان بود؟

تقریباً پاسخ روشن است. آنگاه که هنوز جهاد و انقلاب به پیروزی نرسیده بود، رهبر شهید با فراست ذاتی و درایت سیاسی که داشت، پیشتر از همه نشانه های تکرار تاریخ و دوام اندیشه ستم و تبعیض را در وجود برخی جریانهای سیاسی، به درستی دریافته بود. شهید مزاری ره در فردای جهاد، به دنبال ایجاد یک دگرگونی عمیق سیاسی و ایجاد گسست در تاریخ افغانستان بود. در واقع شهید مزاری(ره) پایان جهاد و انقلاب را فرصتی مغتنمی میدانست برای اینکه نقطه پایان بگذارد بر یک تاریخ سیاه و نکبت بار گذشته مردم افغانستان. دقت در سخنرانی ها، مصاحبه ها و بررسی دیدگاههای رهبر شهید، به



روشنی گویایی این حقیقت است که رهبر شهید(ره) به دنبال تغییر نظام سیاسی در افغانستان بود. اندیشه تغییر در منظومه فکری شهید مزاری(ره) برگرفته از این آیه قرآن بود که خود بیشتر آن را تکرار مینمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند(رعد: ۱۱).

تغییر، هم یک مفهوم کلیدی سیاسی است، هم یک مفهوم قرآنی است، در اندیشه شهید مزاری(ره) نیز به عنوان محور و الگوی نظریه سیاسی ایشان میتوان مطرح بود. شهید مزاری(ره) اندیشه تغییر نظام سیاسی را با دو جنبه نفی و اثبات مطرح می کند. در ابتدا نظامهای سیاسی گذشته و نظم سیاسی موجود را نفی می کند و می گوید: «من معتقدم در اینجا در طول تاریخ، حکومتها نه ملی بوده است نه اسلامی. اما همیشه یک خاندان و یک تعداد قدرت طلب بالای ما ظلم کرده است. اگر ما در اینجا بیاییم یک حکومت اسلامی که مردم ما میخواهند به وجود آوریم که در آن حق همه ملیتها تعیین شده باشد، این باور، باور درستی است.» (مزاری، ۱۳۷۴، ص ۸۷)

آنگاه به دنبال نفی و طرد حکومتهای گذشته، الگوی اثباتی و نظام سیاسی مطلوب و مورد نظر خویش را اعلام می کند: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است، که در آن از تبعیض و برتری گری تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند.» (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۶۸)

در جای دیگری نیز تأکید می کند که: «ما خواستار یک حکومت اسلامی مبتنی بر قانون و عدالت اجتماعی در افغانستان هستیم که در آن حقوق همه ملیتها به تناسب نفوس و حضورشان در حیات سیاسی - اجتماعی کشور تأمین گردد.» (پیشین، ص ۷۷)

در مصاحبه با خبرنگاری جمهوری اسلامی نیز تأکید می کند که: «ما خواهان احقاق حقوق کلیه ملیتهای ساکن در کشور بوده و تلاش داریم در افغانستان یک حکومت اسلامی قانونی و مبتنی بر عدالت اجتماعی به وجود آید.» (پیشین، ص ۸۵)

در مصاحبه با دیگر خبرنگاران خارجی نیز تأکید داشت که: «راه عملی صلح و ثبات در کشور از جمله شهر کابل، تشکیل یک حکومت اسلامی فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی و تشکیل یک نیروی امنیتی جدی از همه نیروهای احزاب جهادی است...» (پیشین، ص ۹۲)

رهبر شهید، اندیشه حکومت اسلامی را نه تنها خواست حزب وحدت اسلامی بلکه خواست قاطبه ملت افغانستان میدانست و تأکید داشت که ملت افغانستان خواستشان



حکومت اسلامی است، اما تقسیم مردم به تند رو غیر تندرو، نقشه افراد فرصت طلب و در نهایت یک نقشه استعماری است: «مردم افغانستان خواست قاطبه‌شان حکومت اسلامی بود. حکومت اسلامی برای مردم افغانستان یک حکومت صد در صد ملی تلقی میشد. و قتی که این مسأله است، مردم اسلام را میخواهند، دیگر در اینجا در دنیا میانه رو و غیر میانه رو، تندرو و اسلام بخواه و غیر اسلام بخواه درست میکنند. لہذا در اینجا این تضادها از بین رفت، و این مسأله را ما نقطه امیدی میدانیم برای افغانستان، که این تضادها به نفع مردم افغانستان نبوده و استعمار مطرح کرده بود و یک سری افراد سودجو و فرصت طلب میخواستند از این تضادها به نفعشان استفاده کنند.» (پیشین، ص ۱۸۲)

یکی از ظلمهای بسیار آشکاری که هم پیروان و هم مخالفان شهید مزاری، نسبت به ایشان مرتکب شدند، این است که مبارزه عدالتخواهانه او را تقلیل دادند به چندتا وزارت کلیدی، چندتا ریاست و پست دولتی. در حالیکه شهید مزاری فکر و آراءش بسیار برجسته تر از این بود. خواستهای اساسی رهبر شهید تنها در قالب ایجاد یک حکومت اسلامی و مبتنی بر عدالت اجتماعی، ممکن و میسر است: «ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیزی در این مملکت در آینده میخواهیم: یکی رسمیت مذهب ما، و دیگر اینکه تشکیلات گذشته ظالمانه بوده باید تغییر کند. سوم اینکه شیعه در تصمیم گیری شریک باشد.» (مزاری، ۱۳۷۴، ۷۵)

وقتی از تغییر نظام سیاسی سخن می‌گوییم، بدین معناست که سیستم باید در کشور تغییر کند، ساختار قدرت در کشور باید از اساس تغییر کند، نه وزارت و ریاست. همانگونه و قتی که از تغییر نظام حقوقی سخن می‌گوییم، یعنی قوانین کشور باید از اساس تغییر کند. قوانین حاکم در کشور، قوانین ظالمانه و ناعادلانه بوده است. از همین جهت بود که شهید مزاری (ره) دولت نام نهاد ربانی را هیچگاه به عنوان دولت به رسمیت نمی‌شناخت و به آن رسمیت هم نمی‌داد، در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایش همیشه میگفت «دولت نام نهاد ربانی» یا «به اصطلاح خودشان دولت اسلامی»، یا «به اصطلاح وزیر دفاع». شهید مزاری (ره) همیشه خواهان استیفای آقای ربانی و آقای حکمتیار بود؛ بارها این خواست را تکرار می‌کرد و بر آن اصرار داشت و آن را راه حل مسأله افغانستان و قطع جنگ میدانست. به عنوان نمونه، در کنفرانس که در مکه تشکیل شد، در پاسخ به سؤال بی‌بی‌سی که آیا حزب وحدت هم در این کنفرانس شرکت می‌کند؟ فرمود: «بله به چند شرط، یکی اینکه ربانی به حیث رئیس جمعیت شرکت کند نه رئیس دولت. دوم اینکه از جنبش ملی اسلامی هم دعوت بکند. سوم اینکه جنگ را بر مردم ما متوقف بکند.» (مزاری، ۱۳۹۳، ۲۷۵).



رهبر شهید در موارد متعدد، در مصاحبه با خبرنگاران خارجی بر این نکته تأکید داشت: «که دولت ربانی یک دولت قانونی نیست و باید دولت از نو تشکیل شود، بنا براین اعضای کابینه ربانی نیز باید کناره گیری نمایند.» (پیشین، ص ۱۱۰)

در عین حالیکه رهبر شهید به دنبال تغییر نظام سیاسی در کشور بود، اما این تغییر و دگرگونی را از راه مذاکره و گفتگو ممکن میدانست نه از راه جنگ. شهید مزاری (ره) هیچگاه برای حل مسائل سیاسی کشور جنگ را راه حل نمیدانست، همانگونه اشرف غنی مکرر در پیامهای خویش تأکید می کند که «شهید مزاری در عین شدت جنگ، جنگ را راه حل نمیدانست» و خودش نیز بارهای بر این حقیقت تأکید داشت: «ما مکرراً به شما گفتیم و توضیح دادیم که ما هیچوقت جنگ طلب نیستیم، راه حل مسأله افغانستان را جنگ نمیدانیم، لهذا توافقنامه ای اسلام آباد طبق مرضای ما نبود؛ ولی از خاطریکه جلو جنگ راه گرفته باشیم، امضا کردیم و پایش هم ایستادیم.» (مزاری، ۱۳۷۴، ۱۱۶)

جنگها بر شهید مزاری و مردمش تحمیل شد، دقت در جغرافیای سیاسی جنگهای غرب کابل خود نشان از موضع دفاعی رهبر شهید و موضع تهاجمی دشمنان ایشان دارد. رهبر شهید برای همیشه و در همه سخنرانی هایش تأکید می کند و از این جنگها تحت عنوان «جنگ تحمیلی» یاد می کند «در ده جنگ که سر شما تحمیل شده است، مسلماً قسمت عمده اش و آنچه یزی که باعث شده که سر شما این جنگها تحمیل شود، پیرو بودن از علی (ع) علت اساسی آن است.» (شهید مزاری، ۱۳۷۴، ۹۸). در یک مورد ایشان به صراحت اعالم می کند که: «ما مظلومان تاریخ بودیم، ما نمیخواستیم بالای کسی ظلم کنیم، بلکه میخواستیم از زیر بار ظلم بیرون بیاییم.» (شهید مزاری، ۱۳۹۳، ۱۷۰)

بنا براین، شهید مزاری (ره) به دنبال تغییر نظام سیاسی بود و الگوی نظام سیاسی ایشان، حکومت اسلامی بود، تأکید میکنم حکومت اسلامی. شهید مزاری همیشه با اندیشه دینی حرکت می کرد و به دنبال تحقق حکومت دینی در کشور بود. اینکه امروز زمانه چه اقتضا دارد، ما به خاطری برخی مصالح برخی مسائل را مطرح بکنیم یا نکنیم، مثلاً اینکه به خاطر ظهور گروههای افراطی و اسلامی ایده حکومت اسلامی جذابیت خود را از دست داده است، این بحث دیگری است. شهید مزاری (ره) حکومت اسلامی میخواست و این خواست را مکرر مطرح کرده است. «برادران! آینده نگر باشید، شما برای خدا قیام نمودید و تا حکومت اسلامی و عدالت اجتماعی طبق موازین اسلامی تحقق پیدا نکرده، سلطنتان را به زمین نگذارید.» (مزاری، ۱۳۷۴، ۲۴)



وقتی خبرنگار از استاد شهید میپرسد که بزرگترین آرزوی شما چیست؟ ایشان می‌گوید: «بزرگترین آرزوی من ایجاد یک حکومت اسلامی است که حقوق همه ملیتها طبق اسلام به آنها اعاده شود و ما برای این خواست مبارزه میکنیم و آن را دنبال میکنیم و اگر موفق شویم خوشوقت هستیم.» (مزاری، ۱۳۹۳، ۲۳۳)

۵- دستاوردها

پرسشی دیگری که مطرح است اینکه با توجه به نظام جدید افغانستان (پسا طالبان)، به تغییر نظام سیاسی مورد نظر رهبر شهید دست یافته ایم یا نه؟ در پاسخ باید گفت که این خواست رهبر شهید، به لحاظ چهارچوب و ساختار تحقق یافته است، قانون اساسی دولت افغانستان را دولت اسلامی معرفی کرده است، نوع نظام سیاسی افغانستان، «جمهوری اسلامی» است. تمامی منابع حقوق اساسی افغانستان از این دولت، به دولت اسلامی یاد کرده اند. حضرت آیت الله العظمی فیاض (دامت برکاته) نیز با توجه به محتوای قانون اساسی، دولت افغانستان را، دولت اسلامی میداند و معتقد است در شرائط کنونی، حکومت اسلامی به دو نوع تقسیم میشود:

نوع اول: حکومتی اسلامی که در رأس آن ولی فقیه جامع الشرائط (که از آن جمله اعلیت است) قرار دارد و ولی فقیه در آن، دارای اختیارات گسترده است؛ نظیر جمهوری اسلامی ایران، که امام خمینی (ره) آن را بنیان گذاشت و خود در رأس آن قرار داشت و دارای اختیارات وسیع بود.

نوع دوم: حکومتی اسلامی که اسلام در آن دین دولت، و یگانه مصدر قانونگذاری محسوب میشود و هر قانون که مخالف اسلام باشد مشروعیت ندارد و ملغی است.

ایشان می‌گویند: نوع دوم نظیر حکومتی است که در افغانستان تشکیل یافته است؛ این حکومت (افغانستان)، حکومت اسلامی از نوع دوم است؛ بر این اساس، که اسلام دین دولت است و هر قانون و تشریع که مخالف اسلام باشد مشروعیت نداشته و قطعاً ملغی است. (الفیاض، ۱۴۳۰ق، ص ۲۵-۲۶)

اما اینکه در عمل، در این نظام چه کسانی حکومت میکنند، در عرصه عملی قوانین (اسلامی) را اجرا می‌کند یا نه، حرف دیگری است، که فعلاً فرصت برای بیان و بررسی آن نیست. برخی دیگر از اندیشه های شهید مزاری (ره) نیز در فصول متعددی قانون اساسی تجلی یافته است. ایشان بحث انتخابات با معیاری نفوس را همیشه مطرح می‌کرد، که ماده ۸۳ قانون اساسی به این موضوع اشاره دارد. البته بحث تعدیل واحدهای



اداری و اینکه شهید مزاری (ره) همیشه می گفت، تشکیلات اداری گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند، هنوز به عنوان یک چالش بر سر راه مردم ما قرار دارد.

یکی از دستاوردهای جنبش عدالتخواهی به رهبری شهید مزاری، که متأسفانه ما از آن غفلت کردیم، رسمیت مذهب شیعه است. در کنار تغییر نظام سیاسی، رسمیت مذهب شیعه در رأس مطالبات سیاسی شهید مزاری (ره) قرار داشت و این خواست را بارها مطرح می کرد: «ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما، دیگر اینکه تشکیلات گذشته ظالمانه بوده باید تغییر کند، سوم اینکه شیعه در تصمیمگیری شریک باشد.» (مزاری، ۱۳۷۴، ۷۵)

اما امروز این دستاوردها را کسانی دیگری دستبرد زدند. حتی شنیده اید یا خوانده اید، کسیکه دیروز فتوای نابودی مردم ما را داد و پس از گذشت بیست و چند سال هنوز آن را تکرار می کند، به مجمع جهانی اهل بیت (ع) پیشنهاد داده بود که در نشست بین المللی آینده این مجمع، این موضوع مورد بحث قرار بگیرد که ما در افغانستان مذهب شیعه را رسمی ساختیم بدون شلیک حتی یک گلوله و دیگر کشورهای اسلامی باید از ما الگو بگیرند و این بر اثر تغافل ما و پیروان شهید مزاری (ره)، مخصوصاً علما و روحانیت است که در بُعد جنبه های فقهی، حقوقی و دستاوردهای مذهبی مقاومت غرب کابل کاری نکردیم و امروز دیگران دستاوردهای مقاومت غرب کابل را مصادره میکنند، همانهای که در زمانیکه باید کاری برای مذهب شیعه می کردند و نکردند. رهبر شهید (ره) می گوید در جلسه شورای حل و عقد، یکی از خواسته های اساسی مردم ما، رسمیت مذهب شیعه بود. اینها عضو دولت بودند، در آغاز از آقای ربانی یک قول هم گرفته بودند که مذهب شیعه را به رسمیت بشناسند. ما هم خوشحال بودیم که حداقل یک حزب شیعه، مذهب شیعه را به رسمیت میشناسد، اما در مجلس حل و عقد به محض که یکی از علما این خواست را مطرح کردند، عده با سروصدا، بلندگو را قطع کردند و نگذاشتند که اینها حرفشان را بگویند (مزاری، ۱۳۷۴، ۷۵). آری اینها در آن روزگار که شریک حکومت بودند، کوچکترین کاری را از پیش نبردند؛ اما امروزه بزرگترین دستاورد مذهبی شهید مزاری (ره) به این سادگی دستبرد میزنند.

یکی از رسالت مهم علما و پیروان شهید مزاری همین است که نگذارند اندیشه های دینی و مذهبی و شخصیت اصلی شهید مزاری (ره) تحریف شود و دیگران از شهید مزاری (ره) چهره وارونه نشان دهند.



در مورد پرسش یکی از دوستان که در زمینه به رسمیت شناخته شدن رهبر شهید به عنوان «شهید وحدت ملی» از سوی حکومت وحدت ملی، عرض میشود که وحدت ملی را شهید مزاری به عنوان یک اصل قبول داشت و میگفت «برای ما وحدت ملی یک اصل است. ما معتقدیم در اینجا مسأله افغانستان وقتی حل میشود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند، در صدد حذف یکدیگر نباشند چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب و چه از نگاه مذاهب» (مزاری، ۱۳۷۴، ۱۴۶). شاید هیچکس در افغانستان به اندازه رهبر شهید، وحدت ملی را فریاد زده است، اما غفلت نکنیم که شهید مزاری وحدت ملی را در پرتو عدالت اجتماعی میخواست. شهید مزاری (ره) اگر به عنوان شهید عدالت اجتماعی مطرح میشد، به آرمانهای شهید مزاری نزدیکتر بود. عدالت یک مفهوم دینی و انتقادی است و ما در پرتو این مفهوم میتوانستیم خواسته های مان را مطرح کنیم. اما وحدت ملی ما را به نرمش فرا میخواند. باز هم تشکر از عزیزان و رهبران که تلاش کردند و به واسطه تلاش آنها حداقل بخش از اندیشه های رهبر شهید به رسمیت شناخته شد.

نتیجه

نتایج ارائه بحث در این نشست علمی با عنوان «شهید مزاری، جنبش عدالتخواهی و دستاوردها، بدین ترتیب قابل شمارش است:

۱. شهید مزاری (ره) به عنوان یک عالم دینی، برخاسته از درون حوزه و حجره های طلبگی، برخوردار از تفکر عمیق دینی و دارای شناخته های برجسته رهبری یک جنبش اجتماعی بود. رهبری شهید مزاری و جنبش عدالتخواهی به عنوان مهمترین کارگزاران تغییر و دگرگونی سیاسی و عامل تغییر نگرش و باورهای جمعی نسبت به واقعیتهای سیاسی و اجتماعی در افغانستان محسوب میشود.
۲. بررسی مجموعه دیدگاهها و دقت در منظومه فکری رهبر شهید نشان دهنده این حقیقت است که شهید مزاری (ره) در فرادی پیروزی جهاد و انقلاب، در اندیشه تغییر و تحول عمیق سیاسی و گذاشتن نقطه پایان بر تاریخ سیاه گذشت در افغانستان بود. شهید مزاری نظامهای سیاسی گذشته و موجود را نه ملی میدانست و نه اسلامی و آنها نفی می کرد. الگوی نظام سیاسی و مطلوب شهید مزاری (ره) آنگونه که در تمامی مصاحبه ها و سخنرانی های برجسته و پیداست، حکومت اسلامی است، اما حکومت اسلامی مردمی و مبتنی بر عدالت اجتماعی.



۳. شهید مزاری، به دنبال تغییر نظام سیاسی بود، اما این تغییر را از راه مذاکره، گفتگو و هم‌پذیری ممکن میدانست، نه از راه جنگ و حذف یکدیگر. شهید مزاری تمامی جنگها را بر مردم خویش تحمیلی میدانست و جغرافیایی سیاسی جنگهای دوران مقاومت غرب کابل خود نشاندهنده این حقیقت است.

۴. پس از تغییرات سیاسی به وجود آمده در افغانستان برخی از اهداف سیاسی و خواستههای مذهبی شهید مزاری (ره) حداقل در قانون اساسی کشور تثبیت شده است، برخی اهداف و مطالبات سیاسی و اساسی ایشان هنوز محقق نشده است. برای دستیابی به این اهداف، تلاش و کوشش جمعی، وحدت تمامی اقشار مردم، گروهها و جریانهای سیاسی بر محور خط فکری و آرمانهای سیاسی رهبر شهید، ممکن و میسر خواهد بود.

منابع

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) دکمبیان، هرایر، جنبشهای اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه دکتر حمید احمدی، انتشارات کیهان، ۱۳۸۸، چاپ پنجم.
- ۳) سی.اچ. داد و دیگران، مراحل، عوامل و موانع رشد سیاسی، ترجمه عزت الله فولانند، نشر ماهی، تهران، ۱۳۸۵، چاپ اول.
- ۴) الفیاض، محمد اسحاق، بیانات و توجیهات، دفتر آیه الله فیاض، نجف اشرف، ۱۴۳۰ق، چاپ اول.
- ۵) گیروشه، تغییرات اجتماعی. ترجمه دکتر منصور وثوقی، بی، ۱۳۷۹، تهران، چاپ دهم.
- ۶) لوسین یای و دیگران، بحرانیها و توالبها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، ۱۳۸۰، چاپ اول.
- ۷) مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، مرکز نویسندگان، ۱۳۷۴، قم، چاپ اول.
- ۸) —، —، فریاد عدالت، گردآوری عبدالله غفاری، مؤسسه تحقیقاتی، فرهنگی و آموزشی شهید سجادی، قم، ۱۳۷۳، چاپ اول.
- ۹) —، —، منشور برادری، مقدمه و تحقیق مرکز فرهنگی - اجتماعی سراج، ۱۳۹۳، چاپ سوم.



راهبردهای حل بحران همبستگی ملی از نگاه شهید مزاری (ره)

محمدرضا رحیمی^۱ و عصمت الله احمدی^۲

چکیده

بحران‌ها تأثیرات فراوانی بر زندگی بشری داشته و همواره زندگی آنان را دستخوش تغییر نموده‌اند. عناصر بحران‌زا فراوان بوده و بسته به تنوع و شرایط، تأثیرات متفاوت روی زندگی فردی و جمعی انسان‌ها می‌گذارند. سوگمندان در افغانستان عناصر بحران فراوان اند که از آن جمله می‌توان به اعتقادات ناهمگون، تضاد مذهبی، تنش‌های قومی، برتری طلبی، عدم تحمل و ناسازگاری فرهنگی، تحمیل فرهنگی و نابرابری فرهنگی که بحران همبستگی را تشدید کرده اند، اشاره نمود. بخش عظیمی از توان و نیروی کشور صرف حل این بحران گردیده و می‌گردد. شهید مزاری (ره) با توجه به ساختار و ویژگی خاص جامعه‌ی چند قومی افغانستان، اتحاد اسلامی، ملت‌سازی، عدالت اجتماعی و توجه به هویت ملی را به‌عنوان راهکارهای ایجاد و استحکام همبستگی ارانه می‌کند. راهکارهای شهید مزاری و تلاش‌های صادقانه اش پیامدهای ملموس داشته که رسمیت مذهب شیعه در افغانستان، هویت یابی ملی، احیاء هویت هزاره‌ها، فرصت‌سازی و ماندگاری اندیشه و راه شهید مزاری از جمله‌ی آن است.

واژگان کلیدی: مدیریت بحران، بحران همبستگی، شهید مزاری و حل بحران همبستگی، ملت‌سازی، عدالت اجتماعی.

۱. دکتری خط مشی‌گذاری عمومی و استاد دانشگاه r.rahimi42@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری مدیریت و استاد دانشگاه Ahmadi1152582@gmail.com



مقدمه

مطالعه‌ی تاریخ بشر نشان می‌دهد که جوامع مختلف بشری تحت شرایطی خاص، وضعیت عادی و معمولی خود را از دست داده و دچار بحران شده‌اند. در اینکه بحران‌ها پیامدهای ناگوار دارد تردیدی نیست اما در دل آنها فرصتهای بزرگ‌تر و عالی‌تری نهفته است که از آن جمله‌اند؛ ظهور انسانهای برجسته که از درون مشکلات برخاسته و قادر به حل مشکلات و تبدیل آنها به فرصتهای بزرگ‌اند. از این رو یک بحران ضمن آن که حامل جنبه‌های مخرب و منفی است، اما از جهات دیگر می‌تواند منشأ اثرات سازنده‌ای باشد و نظم تازه را نوید دهد. یکی از اصول مؤثر در رجال برآمده از درون بحران‌ها، حفظ متانت و بردباری در شرایط حاد بحران است که می‌تواند اخذ تصمیم‌های احساسی و نادرست را تا حد زیادی کاهش دهد. رویارویی صحیح و واقع بینانه و تصمیم‌گیری مناسب، بهینه و به موقع، از لازمی این شرایط است که می‌تواند فشارهای ناشی از بحران را برای مدیران جامعه تا حد زیادی کاهش دهد.

شهید مزاری یکی از رجال منحصر به فرد کشور در بحران‌های پس از انقلاب است که مشکلات و دشواری‌ها را اغلب با خونسردی و آرامش مدیریت کرده است. ایشان هیچ‌گاه دچار سراسیمگی یا دست‌پاچگی در زمان وقوع بحران نشد که نشان از قدرت، تسلط و شایستگی بالای ایشان در مدیریت بحران‌ها دارد. از این رو راه‌حل‌های ایشان نیز دارای پشتوانه منطقی بوده و سازگار با نیازهای جامعه است.

بیان مساله

در فرایند حیات جامعه اسلامی افغانستان، بحران‌های گوناگون مدیریتی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، قومی و غیره، بخش عظیمی از توانایی‌ها و فرصت‌ها و انرژی این کشور را به خود اختصاص داده است. ممکن است راهکارهای مختلفی برای برون رفت از بحران‌ها ارائه گردد اما یافتن راهکارهای بومی و متناسب با شرایط اجتماعی فرهنگی افغانستان نیازمند رهبران و مدیرانی است که بحران‌های فوق را لمس کرده و راهکار ارائه کرده‌اند. مهم‌تر اینکه در سیره، اندیشه و روش مدیریتی‌شان به راهکارهای خود استوار مانده و به آن‌ها ایمان داشته‌اند. یکی از رهبران شاخص که در عرصه اندیشه مناسب‌ترین راهکارها را برای مدیریت بحران ارائه کرده و در بخش سیره عملی تصمیم‌های استراتژیک را برای مدیریت بحران همبستگی در افغانستان گرفته است، رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری است؛ زیرا شهید مزاری در مقابله با بحران همبستگی، به



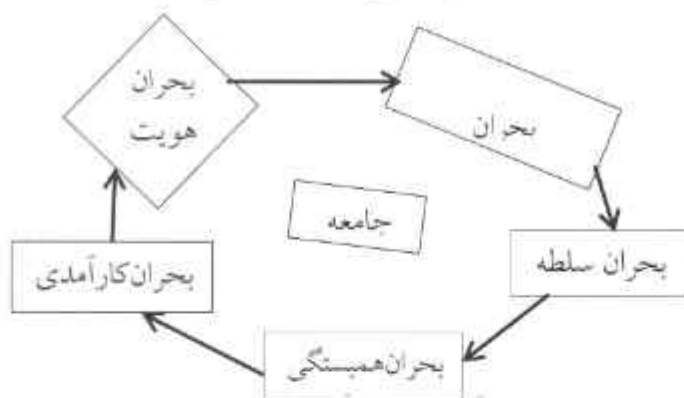
خوبی استعداد مدیریت و رهبری خود را در میان مردم تثبیت کرد و با مدیریت خردمندانه‌ی خویش توانست بسیاری از تهدیدها را به فرصت تبدیل کند. باتوجه به شیوه مدیریتی شهید مزاری، این نوشتار در صدد تبیین این نکته است که راهبردهای شهید مزاری برای حل بحران همبستگی در افغانستان چه بوده است؟

۱- تعریف همبستگی

همبستگی یا وفاق اجتماعی عبارت است از توافق جمعی بر سر مجموعه‌ی از اصول و قواعد اجتماعی که در یک میدان تعامل اجتماعی - که خود موجب انرژی عاطفی است - به وجود می‌آید. انرژی عاطفی همزمان نتیجه و موجب توافق اجتماعی است (فردرو و دیگران، ۱۳۷۸، ۹۰) درواقع همبستگی از ارتباط خاص نیروها و عوامل مرتبط با سیاست، با فرهنگ و باورهای مردمی می‌باشد. جوامع و اجتماعات بشری همواره شاهد دو جریان و نظام در عرصه جامعه بوده که ضامن انسجام و همبستگی آن بوده است. این دو نیرو عبارتند از ارزشها و هنجارها به عنوان معرف نظام ارزشی جامعه از یکسو و ساختارها به عنوان نظام مبادلات اجتماعی از سوی دیگر که این دو رفتار افراد جامعه را شکل می‌دهد. دراین میان حکومت به عنوان یک زیر مجموعه جامعه، موظف به سامان دادن به تعارض‌های است که بین ساختارها و هنجارها به وجود می‌آید (کاظمی، ۱۳۷۶، ۶۳).

۲- بحران همبستگی نخبگان سیاسی یا طبقه حاکم

پیدایش شکاف و اختلاف هم در درون گروه‌های سیاسی حاکم و هم در میان آنها و مردم ناراضی از کارکردهای گروه‌های حاکم، بحران‌زا بوده و در فروپاشی نظام سیاسی موثر است. البته چنین شکافی موجب تشدید و حتی ایجاد بحران کارآمدی، مشروعیت، و سلطه می‌گردد. یکی از پیامدهای عمده پیدایش شکاف در درون طبقه حاکم، احتمال ائتلاف بخشی از آن با مخالفان رژیم را تقویت می‌کند. و بالاخره اختلال در نظام کثرت‌گرایی و همگرایی جامعه باعث بروز بحران همبستگی می‌شود. هرچند بحران‌های سیاسی به هم مرتبط بوده و ممکن است یک بعد از بحران موجب بروز یا تشدید بحران‌های دیگر شود چنانکه برخی از محققین نمودار ذیل را نشانه تأثیر گذاری و تأثیرپذیری بحران‌های سیاسی - اجتماعی از هم دیگر می‌دانند (کاظمی، ۱۳۷۶، ۶۳).



۳- عناصر بحران همبستگی در اندیشه‌های رایج

در ادبیات مدیریت بحران رایج موارد ذیل عناصر اصلی شکل‌گیری یک بحران در بعد همبستگی به حساب می‌آید:

۱. اعتقادات ناهمگون.
۲. تضاد مذهبی.
۳. تنشهای قومی.
۴. برتری طلبی.
۵. عدم تحمل و ناسازگاری فرهنگی.
۶. تحمیل فرهنگی (فرد رو و دیگران، ۱۳۷۸، ۱۱۲).

۴- بحران همبستگی و افغانستان

وفاق و همگرایی از مهمترین مؤلفه‌های موفقیت یک حکومت و سازو کار برجسته مدیریت می‌باشد؛ اما این همبستگی به دلیل اعتقادات ناهمگون، تضاد مذهبی، تنشهای قومی، برتری طلبی، عدم تحمل و ناسازگاری فرهنگی و تحمیل فرهنگی، در افغانستان هرگز به وجود نیامده است. از این رو، مردم افغانستان همیشه از بحران همبستگی رنج برده است.

شاید این اتفاق نظر وجود داشته باشد که مانع اصلی شکل‌گیری وفاق ملی و همبستگی اجتماعی، در افغانستان ساخت استبدادی حکومت در طول تاریخ بوده است؛ به هر تقدیر، افغانستان کشوری است با سابقه تاریخی خاصی و با ویژگیهای مثبت و منفی. کشوری که



در طول تاریخ به دلیل ساخت سیاسی حکومت، در روند شکل‌گیری همبستگی آن، گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی نمایان می‌باشد. در افغانستان، قشر سیاسی حاکم بر دستگاه مدیریتی، توجهی به خرده‌فرهنگ‌های مختلف و منافع و ارزش‌ها و هنجارهای خاص اقوام و فرهنگ و پایگاه‌های مختلف اجتماعی نداشته‌اند و زمینه لازم را برای مشارکت این فرهنگ‌ها و اقشار مختلف در فرایند تصمیم‌گیری، اجرا و نظارت در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی فراهم نکرده است. بنا بر این حکومت باید هماهنگ‌کننده بین رفتار و هنجارهای جامعه باشد اما حاکمان افغانستان نه تنها نسبت به تعدیل تش‌های فرهنگی موجود بی‌تفاوت بوده، بلکه در ایجاد این شکاف‌ها نیز نقشی اساسی داشته‌اند، به عنوان نمونه در زمان مجاهدین و هنگامه نبرد با نیروهای شوروی در عین حال که اکثر اقوام مهم افغانستان نقش به‌سزایی در مبارزه ایفا کردند ولی مجاهدین مستقر در پشاور نه تنها هیچ کاری برای شکل‌گیری هویت ملی نکردند بلکه بارها از زبان برخی از سران مجاهدین مثل حکمتیار و برخی دیگر بوق و کرنا می‌شد که افغانستان مربوط به پشتون‌ها است و بقیه اقوام ساکن افغانستان مهاجر هستند. (حکمتیار، ۱۳۷۰، مصاحبه با رادیو بی‌بی‌سی).

آنچه ذکر گردید گویایی این واقعیت است که در کشور افغانستان هیچ وقت با هویت ملی نه تنها توجه نشده بلکه همیشه از شکل‌گیری یک هویت ملی افغانستان که موجب همبستگی ملی است، ممانعت به عمل آمده است.

همان گونه که بیان گردید در زمان جهاد علیه شوروی سابق، گروه‌های مجاهدین وابسته به قوم خاص، علاوه بر مصاحبه‌های که علیه اقوام دیگر می‌کردند و ارگان نشراتی‌شان بیان می‌کردند که فقط قوم خاص است که از افغانستان دفاع می‌کند. حتی به خبرنگاران و روزنامه‌نگاران غربی که برای انعکاس وقایع جنگ افغانستان به افغانستان می‌آمدند به نحوی القا می‌کردند که گویا فقط در این کشور، قوم خاص زندگی می‌کند و همان‌ها هستند که از این کشور دفاع می‌کند، یک نگاه اجمالی به روزنامه‌ها و دیگر رسانه‌های دیداری و شنیداری غربی مؤید مطلب فوق است. (طنین، ۱۳۸۴، ۳۹۲).

عناصر بحران همبستگی در افغانستان

عناصر بحران همبستگی گوناگون بوده اما دو نکته در این زمینه مهم می‌نماید که عبارتند از عناصر ساختاری و عناصر فرهنگی که در ذیل توضیح داده می‌شود.



الف) ساختار قومی

افغانستان به علت تعدد اقوام، کشوری است که در آن قبایل مختلف و بعضاً ناهمگون زندگی می‌کند. همین تنوع و ناهمگونی اقوام موجب شده است که روند ملت‌سازی و ساختار ملی نتواند بحران همبستگی را با موفقیت پشت سر بگذارد و با گذشت سالیان متمادی از استقلال آن، هنوز هویت ملی شکل نگرفته است (سجادی، ۱۳۷۸، ۵۱). باید گفت که این بحران ریشه در ساختار سیاسی دارد؛ زیرا که ساختار قدرت سیاسی در افغانستان بنا به ویژگی قوم‌محورانه‌ای که دارد نه تنها نتوانسته است تعارض‌های اجتماعی را کنترل کند بلکه عامل تشدید بحران همبستگی شده است. همین در این باره می‌نویسد: رقابت و نفاق در نتیجه هرج و مرج مزمین در جامعه افغانستان ابتدا بین طوایف مختلف وجود داشته، حتی این رقابت بین طوایف بزرگتر نفوذ کرده بود و قبایل پشتون نیز گرفتار نفاق و رقابت بین خود بودند (انتونی هیمن، ۱۳۶۷، ۵) و این مسئله خود ریشه در عدم توجه به هویت جمعی و همبستگی ملی دارد. از زمان استقلال افغانستان، حاکمان نتوانستند یا نخواستند که هویت ملی را به وجود آورند؛ از شواهد تاریخی این سرزمین مثل جنگ‌های طولانی مدت عبدالرحمن با اقوام دیگر این مطلب به دست می‌آید که هویت تاریخی این سرزمین نه تنها برای حاکمان این کشور مهم نبوده بلکه سعی در نابودی آن داشته و به جای آن هویت یک قوم خاص را به عنوان هویت ملی بر دیگر اقوام تحمیل کرده‌اند (سیدعسکر موسوی: ۲۲۵).

هویت ملی بر اساس تعلق خاطر به موضوعات مشترک مثل سرزمین تاریخ و فرهنگ مشترک شکل می‌گیرد که متأسفانه هیچ کدام از مولفه‌های مذکور در افغانستان به نحوی تفسیر نشده است که کل جامعه افغانی به آن‌ها احساس تعلق و افتخار کند و برای آن سرزمین فداکاری کند. البته شایان توضیح است که مردم افغانستان در مقابل پیگانگان که قصد تجاوز به کشورشان را داشته‌اند، در طول تاریخ مقاومت جانانه کرده‌اند ولی در عین حال با شواهد و قرائن می‌توان ادعا کرد که در گذشته افغانستان برای شکل‌گیری هویت ملی و فرهنگی، نه تنها گامی برداشته نشده بلکه در راستای، تضاد و کشمکش قومی و حذف خرده فرهنگ‌ها، حرکت شده و به گسست همبستگی دامن زده شده است.

ب) ساختار فرهنگی (مذهب)

جامعه افغانستان از نظر مذهبی به دو شعبه اصلی تشیع و تسنن تقسیم می‌گردد. شکاف و سیاست‌های فرهنگی بین این دو مذهب عامل بحران همبستگی می‌باشد فشار



و رفتار متعصبانه با شیعیان به مثابه عامل مستمر تشدید کننده بحران همبستگی، نقش موثری در نابودی وفاق ملی به حساب می آید که به نمونه های آن اشاره می شود

۱. یکسان سازی فرهنگی

اعمال سیاست توسعه فرهنگی یک سویه به منظور تعمیم اعتقادات و عنعنات گروه/ قوم حاکم و نابودی فرهنگهای رایج کشور، مولفه بزرگ بحران همبستگی در افغانستان به شمار می رود. گروه های قومی فرو دست که از مشارکت در قدرت محروم گردیده بودند از تبارز نمادهای فرهنگ خود نیز ممانعت به عمل آوردند. در دوران طولانی اقتدار قوم، اعتقادات قوم دیگر به اتهام «کفر»، «رافضیت» از اعتبار افتاده و تبارز آنها در محافل عمومی نوعی جرم تلقی می شد. سیاست تضعیف فرهنگی با تجلی در نظام آموزشی، ضوابط اداری و مدیریتی به تدریج شکل حادثتری به خود گرفت به اعتقاد شهید مزاری، در گذشته مردم ما از یک محرومیت در تمامی زمینه های سیاسی، فرهنگی و عمرانی رنج برده است (علی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۱) وجود کثرت گرایی فرهنگی می توانست نظام قبیله ای را به مخاطره بیندازد؛ از این رو ناگزیر بود که از رشد فرهنگهای متنوع ممانعت به عمل آورد.

۲. تحمیل فرهنگی (نابود سازی)

عبدالرحمن برای نابودی فقه جعفری، شیعیان را مجبور ساخت تا دعای حقوقی خود را بر اساس فقه حنفی انجام دهد. کاتب در این باره می نویسد: «کوشش به عمل آمد تا جمعیت های از هزاره ها را به قبول مذهب اهل سنت وادار سازند لیکن این اقدامات نتیجه نداد» (کاتب، ۱۳۷۰، ج ۳، ۱۶۵).

۳. نابرابری فرهنگی

تقریباً در تمام ادوار حکومت های افغانستان سیاست نابرابری فرهنگ حاکم بوده است و در هیچ قانونی مذهب تشیع به رسمیت شناخته نشده است. آشکارترین نابرابری در قانون اساسی دولت ربانی به چشم می خورد که برخلاف تعهدات قبلی، مذهب حنفی را تنها مذهب رسمی کشور قلمداد می کند. در ماده چهارم این قانون آمده است که مذهب رسمی افغانستان مذهب حنفی است و در ماده شصت و یکم آمده است که رئیس جمهور و نخست وزیر باید مسلمان و حنفی مذهب باشد (مجله سراج، سال اول شماره اول، ص ۳۳). بنابراین شیعیان افغانستان براساس این قانون نه تنها در حیات سیاسی نقش ندارد



بلکه در تمام ابعاد زندگی با کراهت باید از فقه حنفی پیروی کنند. چنین سیاست‌هایی موجب شد تا هویت ملی شکل نگرفته و بحران همبستگی سربر آورد.

راهبردهای شهید مزاری و بحران همبستگی

شهید مزاری از دل بحران‌ها نمایان شد. او با تمام وجود مسایل و مشکلات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و دینی مردم افغانستان را لمس نموده و خود در کوران آنها به پختگی رسید. او هم بحران‌ها را شناخت و هم سعی نمود که در اندیشه، گفتار و کردار خویش، راهبردهای برای برطرف سازی آن‌ها را پیشنهاد نماید و دیگر رهبران را به درستی و متناسب بودن آن قانع نماید. در ادامه مهم ترین راهبردهایی که در اندیشه و سیره شهید مزاری (ره) تبارز نموده و خود به آن عمل می‌نموده است، بحث می‌شود.

۱- راهبرد اتحاد اسلامی

شهید مزاری با گفتار، منش و رفتار خود راهبردهایی را برای حل بحران همبستگی ارائه نمود، به عقیده او، افغانستان در صورتی می‌تواند امنیت و آرامش را به آغوش بکشد که مردم این کشور به اتحاد اسلامی برسند و پدیده تنوع قومی را با دیدگاه قرآنی «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا نثی و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا، ان اکرمکم عندالله اتقیکم» حل کند که می‌فرماید «ای مردم ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم». یعنی اگر مسیحی هستید اگر مسلمان اگر یهودی هستید ... در خلقت تان هیچ تبعیضی نیست ... (ضیائی، ۱۳۸۸، ۱۶۸). او در جای دیگری گوید: «اگر ما بیاییم یک حکومت اسلامی که مردم ما می‌خواهند به وجود آوریم که در آن حق همه ملیتها تعیین شده باشد. این پاور، باور، درستی می‌باشد (ضیائی، ۱۳۸۸، ۱۶۸).

۲- راهبرد ملت سازی

شهید مزاری برای حل بحران همبستگی و رسیدن به وفاق ملی، ملت سازی واحد را به عنوان راهبرد مدیریتی خود اعلام نموده است. او از جمله رهبران دردمند سیاسی جامعه ما بود که با منش و رفتار خود به توسعه سیاسی در چوکات ملت واحد افغانستان همت گماشت و بر این باور بود که با کتمان هویت سیاسی و اجتماعی برخی اقوام، نمی‌توان بحران مدیریتی این کشور را حل کرد. به عقیده او، افغانستان در صورتی می‌تواند امنیت و آرامش را به آغوش کشیده و به سوی دنیای جدید، رفاه و آسایش و پیشرفت



علم و دانش قدم بر دارد که مردم این کشور به وحدت ملی برسند و هویت سیاسی یکدیگر را کتمان نکنند و "کلیه ملیتهای مسلمان این سرزمین (اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، قزلباش و غیره) هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آنها حکومت آینده کشور ساماندهی شود" (علی، ۱۳۷۳، ۱۰۱)؛ از این رو تازمانی که روحیهی همگرایی و باور به زندگی مشترک و احترام به شخصیت حقیقی و حقوقی یکدیگر، به خاطر عوامل حقیقی و یا معنوی در بین افراد جامعه احیاء نگردد، بعید است که ملت واحد و مستقلی در افغانستان شکل بگیرد.

شهید مزاری، به این نقطه واقف بود و میخواست از طریق رعایت حقوق برابر افراد در جامعه، عرصه را برای ایجاد ملت واحد، انسجام ملی و تأمین حقوق شهروندی آماده نماید، و ملتی را به وجود بیاورد که در آن تفاوتهای زبانی و نژادی مطرح نباشد و «هیچ یک از اقوام افغانستان هیچگونه خصومت و دشمنی را با اقوام دیگر نداشته باشد و پشتونها را برادرش بداند و ازبکها را برادرش بداند و هزاره را برادرش بداند، همینطور بلوچ و نورستانی و باقی اقوام افغانستان، اینها برادرند، اینها در یک خانه مشترک زندگی می کنند، دست به دست هم بدهند و مشترکاً این خانه خراب و جنگ زده خود شان را بسازند و بر این جهت از گذشته کرده، حالا امیدوار هستیم که خصومت ها کم شده و بسوی ملت واحد اسلامی پیش می رود.» (علی، ۱۳۷۳، ۳۳۹) اظهار چنین دیدگاههای نشان می دهد که شهید مزاری (ره) با درک درست از دردهای تاریخی جامعه افغانستان به سرنوشت مشترک می اندیشید و باورمند بود، اگر ما خواسته باشیم سرزمین آباد و متحد و یکپارچه داشته باشیم، باید منطقی اصالت زور و حکومت هایی که می خواهند با زور بر مردم حکومت نمایند نابود گردد. این دیدگاه ایشان زیر ساختهای اولیه ملت سازی در افغانستان را که بر خور داری افراد از حقوق عادلانه در جامعه باشد پی ریزی می کند.

در حوزه ملت سازی شهید مزاری، تفکر و اندیشه ای فراقومی و فرا جناحی را دنبال می کرد و لذا روی واژه های حکومت ملی، عزت و کرامت ملی، منافع ملی، رعایت حقوق ملیتها، عدالت اجتماعی و غیره اصرار داشت. چون می دانست که این واژه گان علاوه بر بار معنوی و مادی که دارد، حاوی اندیشهی همبستگی و ملت سازی است که می تواند بستر خیزش دموکراسی و روی کار آمدن یک حکومت ملی در افغانستان شود؛ زیرا او به این واقعیت پی برده بود که امروز جامعه ملی در بین تمام گروههای انسانی از همه محکمتر است، بدین معنی که در صورت وجود تعارض بین همبستگی چند گروه



اجتماعی، علایق ملی بر دیگران فایق می‌آید (عاملی، ۱۳۵۱، ۲۸۵). شهید مزاری اختلاف و نفاق ملی را مانع عمده در راه ایجاد ملت واحد، توسعه سیاسی و گسترش علایق ملی می‌داند. شهید مزاری نهایت سعی خود را بکار برد تا برای تمام مردم افغانستان بفهماند که ما تاریخ، فرهنگ، ملیت و سرنوشت مشترک داریم و این مشترکات اقتضا دارد تا در کنار هم زندگی مسالمت آمیز و برادرانه داشته باشیم؛ یعنی در آینده کسی بخاطر تعلق داشتن به قومی خاصی مورد ستم و بی‌مهری قرار نگیرد و همانند دیگران از حقوق برابر و هویت ملی و سیاسی یکسان برخوردار باشد این طرز تفکر استاد محدود به یک قوم، یک فرهنگ، یک نژاد یا یک محدوده سرزمینی خاص نشد بلکه تفکری فراگیر و جهانی بود که همه تشنگان عدالت و برابری را مخاطب قرار می‌داد.

۳- راهبرد عدالت اجتماعی

شهید مزاری از یک سوی بعنوان انسان آگاه و صاحب خرد و از جانب دیگر بعنوان فردی که در جامعه ستم زده زندگی می‌کند و خود رنج و درد ستم و بی‌عدالتی را تجربه نموده است، شیفتگی و دلبستگی عمیق و صادقانه به عدالت دارد. او بخوبی دریافته است که اولین چیزی که بر تمام زخم‌های تاریخی خودش و مردمش مرهم خواهد گذاشت عدالت است. به همین دلیل محور تمام اندیشه‌ها و ایده‌های شهید مزاری و جهت‌گیری‌های سیاسی و مبارزاتی‌اش عدالت به صورت عام و عدالت اجتماعی به گونه خاص می‌باشد. شهید مزاری همواره گفته‌ها و ایده‌هایش بر دردها و محرومیت‌های تاریخی و نابرابری‌های اجتماعی مبتنی بود که طی صدها سال، تمام دارایی‌ها و داشته‌های اعضای جامعه را بر باد داده بود و هستی و هویت ملی و اجتماعی آنان را در معرض تهدید قرار داده بود. مزاری شعاری را مطرح می‌کرد که مردم قرن‌ها پیش می‌خواست آن را فریاد بزنند، اما نتوانستند. بنا بر این ایده‌ها و باورهای شهید مزاری در رگ و ریشه هویت انسانی و مناسبات اجتماعی مردم افغانستان، پیشاپیش موجود بود، شهید مزاری تنها آنها را شناسایی، اولویت‌بندی و برملا ساخت و برای عبور از بحران همبستگی به عنوان یک راهکار ارائه نمود.

ابعاد و گستره عدالت اجتماعی در دیدگاه شهید مزاری (ره)

شهید مزاری از عدالت اجتماعی مفهومی را مد نظر داشت که در آن موجودیت و حقوق همه گروه‌ها، افکار و اندیشه‌ها شامل شود. تبیین ابعاد و گستره این مفهوم، روشنی بیشتری بر اندیشه طراز شهید مزاری در مورد عدالت اجتماعی، می‌اندازد.



(الف) عدالت در ساختار قدرت با استراتژی برد-برد

یکی از مهم ترین مباحثی که در باب عدالت و برقراری عدالت اجتماعی مطرح است بحث توزیع عادلانه منابع قدرت و ثروت است. براساس دیدگاه نفع متقابل در باب عدالت اجتماعی گفته می شود، گروه ها و افراد مختلف در جامعه تنها در صورتی که به منافع متقابل احترام گذاشته شود، عدالت اجتماعی تحقق می یابد. از مراجعه به دیدگاه های شهید مزاری (ره) چنین می توان استنباط نمود که او این احترام متقابل و به رسمیت شناختن حقوق همه اقوام و قبایل در کشور را راه حل بحران همبستگی افغانستان می داند. اما نکته ای که نباید در این باب از نظر دور داشت این است که بر اساس این تلقی از عدالت اجتماعی، عدالت زمانی در جامعه تحقق خواهد یافت که همگان از توان چانه زنی های برابر برخوردار باشند و اگر نیستند باید تلاش نمایند این توانایی را با در اختیار گرفتن ابزار قدرت و ثروت یا تولید آن بدست آورند. شهید مزاری (ره) در این زمینه اعلام می دارد که بدنبال عدالت به معنای برتری طلبی قومی و گروهی و همین طور تصاحب حقوق حقه دیگران و تجاوز به حقوق و منافع گروه های قومی نبوده بلکه به همه گروه های قومی در افغانستان احترام می گذارد و هویت و حقوق شان را بصورت عادلانه به رسمیت می شناسد. «کلیه ملیتهای مسلمان این سرزمین [اعم از پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، قزلباش و غیره] هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آنها در ساختار قدرت حکومت آینده کشور ساماندهی شود» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۱۰۱).

درواقع در سبک مدیریتی شهید مزاری برای حل تعارضهای موجود در افغانستان، تنها استراتژی برد-برد از میان استراتژی های حل تعارض، کاربرد دارد چنانکه در مباحث مدیریت تعارض نیز، حل واقعی تعارض زمانی امکان پذیر است که دلایل عینی و احساسی برای تعارض تشخیص داده شود و این دلایل منتج به ارائه راه حلهایی شود که طرفین تعارض، برد را برای خود محتمل بدانند.

روشهای مدیریت مستقیم تعارض ابعاد چهارگانه دارد که عبارتند از:

- ۱- تعارض برد-برد
- ۲- تعارض باخت-باخت
- ۳- تعارض باخت-برد
- ۴- تعارض برد-باخت (روزنامه همشهری - دوشنبه ۱۳۸۴/۹/۱۴ مدیریت تعارض سازمان)



تعارض برد - برد: این واقعیت هنگامی اتفاق می افتد که هر دو طرف از تصمیمات اتخاذ شده برای حل مشکل بهره کافی که متناسب با هدفهای طرفین است بدست آورند.

تعارض باخت - باخت: این راه حل هنگامی اتفاق می افتد که مدیر (حاکمان) اقدام به اخراج طیف گسترده ی از ملت نماید

تعارض برد - باخت یا باخت - برد: حالتی است که فرد (الف) از فرد (ب) یا بالعکس می برد که مسابقات و رقابت های ورزشی براین پایه استوار است. (پیشین)

ب) عدالت در حقوق شهروندی

ممکن است گاهی چنین استنباط شود که عدالت در اندیشه شهید مزاری بیشتر ناظر بر بحث عدالت در حوزه سیاست می چرخیده است حال آنکه هر گز اینگونه نیست او عدالت را در یک چارچوب و بستر خیلی فراگیر و گسترده مد نظر داشت؛ حوزه ای که تمام ابعاد حیات اجتماعی انسانی را در برمی گیرد. در واقع شهید مزاری (ره) علاوه بر بحث مشارکت سیاسی عادلانه اقوام، بر عدالت اجتماعی در حوزه حقوق شهروندی نیز همواره تاکید می کردند و به بر خورداری برابر و غیر تبعیض آمیز شهروندان از حقوق شهروندی تاکید می کردند. شهید مزاری (ره) آشکارا از فراهم شدن بستر مناسب برای تحقق عدالت در این زمینه سخن می گوید و نسبت به جامعه زن افغانی حق انتخاب و انتخاب شدن را برسمیت می شناسد. «ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه آن رد می کنیم و طرفدار شرکت کلیه مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان و... برای تعیین سر نوشت سیاسی شان هستیم این عادلانه نیست که مردان حق دارند که در انتخابات شرکت داشته باشند ولی زنان از این حق مسلم انسانی - اسلامی شان محروم باشند همه حق دارند که در انتخابات شرکت نمایند» (لعلی، ۱۳۷۳، ۳۲).

ج) عدالت بشری (انسانی)

شهید مزاری (ره) عدالت را برای همگان می خواهد و از عدالت اجتماعی یک برداشت فرا قومی و فرا جناحی، سازگار با واقعتهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه داشت. او مبارزه با استبداد و خود کامگی را یک رسالت و وظیفه همگانی می داند و مراحل مبارزاتش علیه استبداد و ظلم تنها به افغانستان نیز محدود نمی شود. البته او تایید مرحله ای به روش های انقلاب و مبارزه سخت معتقد است. اما وقتی که پیروزی مجاهدین قطعی می شود، ایشان راهکارهای دیگری را در تحقق عدالت برای همه و شیوه های تازه برای



عدالت پیشنهاد می‌کند. (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۱۷۱) شهید مزاری یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی بود که برای اجرای عدالت اجتماعی و دفاع از حقوق شهروندان جان خود را فدای مردم کشورش کرد که همیشه تأکید می‌کرد: «... با برادری زندگی بکند. این افغان باشد، تاجیک باشد، ازیک باشد، همه برادرند. [ما] حقوق مساوی می‌خواهیم» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۱۴۷) و در بیان دیگر نیز تأکید می‌کند: «ما مردم افغانستانیم هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه آنها بیابند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هر کس به حقوق شان برسند» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۳۳).

د) عدالت با رویکرد اسلامی

در قرائت طالبانی از شریعت و عدالت هر آنچه را که یک ملا یا مولوی عدالت بداند عدالت است و غیر آن ظلم؛ اما به باور شهید مزاری (ره) عدالت می‌تواند شریعت را از ابزار در دست حاکمیت‌های استبدادی خارج و به ابزار مدافع منافع و حقوق مدنی شهروندان تبدیل کند. بنابر این هر آینده دینی می‌باید از عدالت رنگ پذیرد. اگر شریعت از مسیر عدالت نگذرد و چهره غیر عادلانه و یا ضد عدالت بخود بگیرد مردم نه تنها مسئولیتی در برابر چنین شریعتی ندارد بلکه حق مقابله با آن را نیز بدست خواهد آورد. زیرا در این صورت شریعت با تأثیر پذیری از ارزشها و افکار دیگر ماهیت مردمی و الهی خود را از دست خواهد داد و راه را برای شریعت گریزی و یا حتی شریعت ستیزی مردم نیز هموار خواهد کرد. (پایگاه انترنتی بابه مزاری)، در واقع شهید مزاری این را نمی‌پذیرد که هر کسی یا گروهی که هرم قدرت را در اختیار گرفت مظهر عدالت و حقانیت است و دیگران باید همه از او و هر آنچه او خواست اطاعت کنند. چنانچه در گذشته چنین بوده و اقوام در افغانستان به جرم ترمرد از مجری به اصطلاح عدالت و حکم الهی از دم تیغ گذرانده شده و قتل عام می‌شدند. طرح ایجاد دولت چند قومی شهید مزاری در یک ساختار فدرال که همه در آن سهم مبتنی بر عدالت و ارزشهای اسلامی داشته باش د، برای دستیابی به عدالت همه جانبه اجتماعی است؛ به همین دلیل است که او آشکارا اعلام می‌دارد: «ما معتقدیم حکومت آینده نباید روی مذهب (قرائت و یا مذهب خاص) و نژاد بوجود بیاید. در حکومت آینده همه به حقوق خود برسند و ما معیار نفوس را که یک معیار بین المللی [عقلانی] است معتبر می‌دانیم.» (لعلی، ۱۳۷۳، ۲۴۱).



۴- راهبرد هویت ملی

شهید مزاری اصرار داشت که کل مردم افغانستان زیر چتر نام افغانستان جمع گردیده تا به یک انسجام ملی برسند و جغرافیای افغانستان و نام آن باید همراه با بار فرهنگی و ملاحظه همه فرهنگ‌ها و گروه‌های سیاسی، مذهبی و اجتماعی مطرح شود تا همگان به آن افتخار کنند و احساس تعلق و وابستگی به کشور در وجود فرد فرد افغانستانی به وجود آید، شهید مزاری درباره افغانستان و افتخارات دوران جهاد می‌فرماید: «جهان مشاهده کرد که در این سرزمین قهرمان‌پرور، شوروی شکست خورد، دنیا دید آن وقتی که انگلیس آمد سرزمین افغانستان را اشغال کرد و مردم قهرمان، شجاع و شهیدپرور و اسلام‌دوست و قرآن‌خواه وقتی قیام کردند دنیا حیران بودند که در مقابل امپراتوری انگلیس مگر می‌شود قیام کرد... امپراتوری دوم قد علم کرد، دنیا که بسیار وحشتناک بوده هفتاد سال دور خاک روسیه را زنجیر کشیده بودند و دیوار آهنین درست کرده بودند که دنیا از روسیه و مردم روسیه خبر نداشته باشد... در هر نقطه‌ای که ارتش سرخ پا گذاشت و اشغال کرد دوباره برنگشت... روزی که در این سرزمین پا گذاشتند و اشغال کردند دنیا مأیوس شده بود از افغانستان، در فکر افغانستان بودند برای نجات پاکستان و خلیج فارس و ایران پول مصرف می‌کردند، ۱۴ سال مجاهدت شما، خون شهدای شما، بازوی پرتوان مجاهدین شما، تغییرات بزرگی در دنیا به وجود آورد» (لعلی، ۱۳۷۳، ۱۵۰).

در جای دیگر شهید مزاری می‌فرماید: «مردم قهرمان افغانستان نه تنها افغانستان را آزاد کرد که نصف جهان را آزاد کرد، اروپای شرقی را آزاد کرد آن‌ها مرهون مبارزه مردم افغانستان است که به آزادی رسیدند، آسیای میانه آزاد شد، خود مردم قبول کردند» (لعلی، ۱۳۷۳، ۱۵۰).

از دیدگاه شهید مزاری اسلام، باعث انسجام و اتحاد مردم افغانستان بوده و هم یک عامل تأثیرگذار در هویت ملی و ایجاد و بقا و استمرار آن می‌باشد و در همین راستا است که شهید مزاری مسئله رسمیت هر دو مذهب اسلامی یعنی سنی حنفی و شیعه جعفری را جزء خواسته‌های اساسی خود و حزب وحدت می‌شمارد. شهید مزاری در این باره می‌فرماید: «ما می‌گوییم که باید هر دو مذهب تشیع و تسنن در قانون اساسی افغانستان رسمیت پیدا کند» (مصاحبه رهبر شهید با رادیو فرانسه؛ ۱۳۷۱/۲/۲۷). معلوم است که شهید مزاری اعتقاد به کارآمدی اسلام در عرصه‌های اجتماعی دارد و از جمله کارکردهای بسیار اساسی اسلام را عامل پیوند دهنده اقوام افغانستان می‌داند. شهید مزاری در همین رابطه بارها تأکید می‌کرد که اسلام دین نجات‌بخش است و می‌تواند به عنوان حبل‌المطین



جامعه چند قومی افغانستان قرار گیرد و باید از هویت اسلامی جامعه افغانستان حفظ و صیانت شود و ایشان اعتقاد به اسلامی داشت که با عقلانیت، وحدت ملی و افتخارات تاریخی جامعه افغانستان، در تعارض نباشد ایشان می‌فرماید: «ما تابع سیاست اسلامی هستیم امیدواریم که در افغانستان سیاست اسلامی را پیاده کنیم، تا افغانستان اسلامی متکی به هیچ کشور و شخصی نباشد.» (هفته نامه وحدت: شماره ۱۲/۹/۱۳۶۹).

جان کلام شهید مزاری در باره اسلام به عنوان یک عامل هویت‌ساز ملی این است که ما باید حکومت، قانون اساسی و ساختار سیاسی اجتماعی مان را بر اساس آموزه‌های اسلامی شکل بدهیم و اسلام، می‌تواند هویت ملی ما را تضمین کند و از تضادهای قومی جلوگیری نماید.

۵- راهبرد تثبیت جایگاه اقلیت‌های قومی

اثبات هویت و احیای هویت، یکی از دغدغه‌های اصلی اقلیت هاست، که چگونه هویت و موجودیت خود را اثبات کند در افغانستان هم به خاطر وجود حکومت‌های ظالم در طول مدت‌های مدید اقلیت‌های قومی به کنار رانده شده بودند، موجودیت آنها انکار می‌شد. سینا دلیری می‌نویسد: «از نخستین روز ایجاد حاکمیت سیاسی به رهبری احمد شاه درانی در سال ۱۱۶۰ ه. ش. (۱۷۴۷ م) بدینسو (بجز دو دوره کوتاه دوران پادشاهی امان‌الله خان ۱۹۱۹-۱۹۲۹ م و دوران امارت حبیب‌الله کلکانی از جنوری ۱۹۲۹ تا اکتبر ۱۹۲۹ م) تاسقوط حاکمیت داود خان، تمام امتیازات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در انحصار قوم پشتون قرار داشت. برخلاف اراده تاریخی، حاکمیت منحصر به قومی گردید، که جواتر از سایر اقوام دیگر افغانستان است» (دلیری: ۱۳۸۳، ۲۷۵). طنین از دولت داوود چنین وصف می‌کند: «داوود، تلاش کرد تا یک حکومت ملی مدرن را به وجود آورد. او می‌خواست یک ایدئولوژی ناسیونالیست نوین را پی ریزی کند که بر خصالت پشتون در افغانستان تأکید می‌کرد. در نتیجه مسأله پشتونستان بزرگ مطرح می‌شود و زبان پشتون به عنوان زبان دولتی معادل زبان فارسی قرار می‌گرفت» (طنین: ۱۳۸۴ ص ۱۱۳). شهید مزاری در مقابله با این اندیشه، و برای اثبات هویت و جایگاه اقوام که در اقلیت و محرومیت بود، در طی سخنرانی در اجتماع مردم کابل بیان می‌کند: «برای همه ی احزاب و ملیتها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس شان می‌خواهیم شهید مزاری در واقع نه تنها احیاگر هویت برای جامعه ی هزاره و شیعه بود، بلکه احیاگر هویت برای تمام اقوام محکوم در کشور بحساب می‌آید. ایشان مردم افغانستان را به این حقیقت رساند که هزاره‌ها، ازبک‌ها،



ترکمن، ایماق، تاجیک و پشتون در این سرزمین حق دارند و باید برادروار در سرنوشت کشور و در حاکمیت شریک و سهم باشند. استاد شهید در یکی از سخنرانی هایش می گوید: (ما مردم افغانستان هیچ نژادی را نمی خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه آنها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند ما نیاز به این همبستگی داریم) (ضیایی، ۱۳۸۸، ۷۰)

۶- راهبرد احیای هویت و رسمیت مذهب شیعه

شهید مزاری می خواست در سرزمین افغانستان که خانه مشترک همه افغانستانی ها است، و همه اقوام از مذاهب مختلف در زیر پرچم اسلام جمع شوند و همه به همدیگر احترام بگذارند. هیچ قوم، قوم دیگری را و مذهبی دیگری را حق ندارد انکار بکند چون که با زور اسلحه نمی توان مذهبی را نفی و نابود کرد، اگر امکان داشت، مذهب شیعه تا حالا باتمام تلاش های بنی امیه و بنی عباس و حکومت های ظالم و ستمکارشان که شیعه را همیشه در تحت ظلم ستم قرار داده بودند، باید نابود می شد، و لذا شهید مزاری بارها اعلام نمود که باید مذهب و هویت شیعیان هم به رسمیت برسد و کسی حق انکارش را ندارد گرچه در طول تاریخ گذشته، حکومت های ظالم برما ظلم های زیادی کرده است (ضیایی، ۱۳۸۸، ۲۶۹). شهید مزاری همواره این مطلب را بیان می داشت که «ما عاشق قیافه ی کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می خواهیم:

۱- رسمیت مذهب ما ۲- تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند. ۳- شیعه در تصمیم گیری شریک باشد» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ص ۷۵).

شهید مزاری می خواست که در افغانستان مذهب شیعه را به رسمیت بشناسند و به شیعه ها اجازه بدهند که در حکومت و تصمیم گیری شریک باشند و تا آخرین لحظه هم بر این مطلب تأکید داشتند. شهید مزاری طی مصاحبه با بی بی سی می گوید «حزب وحدت سیاست اصولی و ثابت دارد و معتقد است تا تمام ملیت ها، اقوام و مذاهب در تصمیم گیری شریک نباشد، معضل حل نخواهد شد» (ضیایی، ۱۳۸۸، ۲۸۳).

۷- راهبرد کثرت گرایی فرهنگی

شهید مزاری از طریق راهبرد کثرت گرایی فرهنگی در پی احیای همه اقوام ساکن در کشور مخصوصا هویت مذهبی و ملی بود. کثرت گرایی فرهنگی به این معنا است که همه ی اقوام و مذاهب با فرهنگ های مختلف بدون هیچ گونه تبعیض و محدودیت قانونی



به حیات اجتماعی خود ادامه دهند. شهید مزاری با درک این واقعیت که جامعه‌ی افغانستان یک جامعه متکثر است و اقوام مختلف با فرهنگ‌های گوناگون در آن زندگی می‌کند و امکان دارد که دموکراسی اکثریت با چالش‌های فراوانی روبه‌رو شود، بحث‌ها و در نهایت کشمکش‌های فراوانی در باره اکثریت و اقلیت بروز کند چنانچه شواهد تاریخی افغانستان مؤید همین مطلب است، بحث دموکراسی چند قومی و بالاخره کثرت‌گرایی فرهنگی را مطرح کرد. شهید مزاری در این باره می‌فرماید: «حل مسائل افغانستان از طریق جنگ اشتباه است باید مشکل افغانستان از راه تفاهم و پذیرفتن واقعیت‌های افغانستان حل شود.» (ضیایی، ۱۳۸۸، ۲۲۳)

مزاری از تکثر‌گرایی فرهنگی به مفهوم درست کلمه دفاع می‌نمود و نسبت به دو قطبی شدن جامعه بین دو جریان قومی به شدت هشدار می‌داد و برای حل بحران فرهنگی همواره تأکید می‌ورزید که در نظام آینده کسی تعصب نژادی و مذهبی را به کار نبرد. برداشت او از روابط فرهنگی قومیت‌های کشور این بود که «هر که در این مسئله پا فشاری می‌کند که مذهب رسمی باید مذهب حنفی باشد و مذهب جعفری رسمیت نداشته باشد. این یک تصور غیر عادلانه است و درست نیست (واعظی، ۱۳۸۴، ۸) همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ایشان همگان را به پذیرش واقعیت‌های اجتماعی افغانستان دعوت می‌کند که خود این پذیرش واقعیت در واقع یک نوع پذیرش کثرت و تنوع فرهنگی است.

۸- راهبرد مدارا و دیگرپذیری

راهکار دیگر شهید مزاری برای رسیدن به همبستگی ملی، مدارا و دیگرپذیری است. ایشان درباره تساهل و دیگرپذیری می‌گوید: «در اینجا مسأله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل نکنند، در صدد حذف یکدیگر نباشند؛ چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب. روش حزب وحدت این است که با کسی جنگ نداریم، برای همه‌ی احزاب و ملیت‌ها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس شان می‌خواهیم و بر همین اساس برای مردم خود حق می‌خواهیم. راه حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر. لهذا هر کسی که می‌آید در اینجا برای حذف یک ملت و برای حذف یک تنظیم فعالیت می‌کند سخت اشتباه می‌کند. هر کس روی تمامیت ارضی افغانستان، وحدت ملی افغانستان فکر بکند [و] کسی را حذف نکند. من می‌گویم هر کس برای نفاق و دشمنی ملت‌ها حرف بزند، خائن ملی افغانستان است (احیای هویت، ۱۳۸۴، ص ۱۴۶ و ۱۴۸).»



نتیجه‌گیری

از آنچه که گفته آمد چنین بدست می‌آید که الگوی مدیریت بحران همبستگی در سیره شهید مزاری با در نظر گرفتن عوامل انسانی، ساختاری، اجتماعی و خط مشی، دارای مبانی و عناصر شکل دهنده رفتار مدیریتی ایشان است که در قالب برنامه ریزی، تصمیم گیری، سازماندهی، رهبری، انگیزش و کنترل برای حل بحران همبستگی و ابعاد آن، نمود پیدا می‌کند. اعتقادات ناهمگون، تضاد مذهبی، ساختار قومی، برتری طلبی، عدم تحمل و ناسازگاری فرهنگی و تحمیل فرهنگی در افغانستان، از عوامل بحران همبستگی به حساب می‌آید. از آن جایی که شهید مزاری مانع اصلی شکل‌گیری وفاق ملی و همبستگی را ساخت استبدادی حکومت می‌داند، برای حل بحران تضاد مذهبی: اتحاد اسلامی و برای مدیریت بحران ساختارچند قومی، راهبرد ملت سازی و جهت حل بحران برتری طلبی، راه حل تحمل و دیگر پذیری و عدالت اجتماعی را پیشنهاد و برای تحقق آن از هیچ تلاشی فرو گزار نمی‌کرد. پرونداد تلاش‌های اثر بخش شهید مزاری، دستاوردهایی است که به بخشی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. احیای هویت هزاره‌ها: در کشور افغانستان به علت تعدد اقوام، اثبات و احیای هویت، یکی از دغدغه‌های اصلی اقلیت‌هاست، که چگونه هویت و موجودیت خود ثابت و حفظ نمایند؛ زیرا به خاطر وجود حکومت‌های ظالم در طول مدت‌های مدید اقلیت‌های قومی به کنار رانده شده و موجودیت آنها انکار می‌شد. شهید مزاری برای حل این معضل در طی سخنرانی در اجتماع مردم کابل بیان نمود که برای همه‌ی احزاب و ملیتها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس شان می‌خواهیم شهید مزاری در واقع نه تنها احیاگر هویت برای جامعه‌ی هزاره و شیعه بود، بلکه احیاگر هویت برای تمام اقوام محکوم در کشور بحساب می‌آید. ایشان مردم افغانستان را به این حقیقت رساند که هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن، ایماق، تاجیک و پشتون در این سرزمین حق دارند و باید برادروار در سرنوشت کشور و در حاکمیت شریک و سهیم باشند. رهبری اثر بخش شهید مزاری باعث گردید مردمی که در اثر سال‌های متمادی ظلم و استبداد، پیشداوری و تبعیض و الگوهای ناسالم روابط اقوام در افغانستان، سعی در کتمان هویت شان داشتند روش‌هایی چون ادغام و جذب در فرهنگ گروه اکثریت و... را در پیش گرفته بودند، به یک باره احساس، غرور و اعتماد به نفس را در وجودشان احساس کردند و با افتخار تمام خود را



هزاره معرفی کردند و گروه اکثریت را وا داشتند که به این واقعیت اجتماعی تن در دهند که افغانستان یک کشوری است با تنوع فرهنگی، قومی و...

۲. **رسمیت مذهب تشیع:** در نگاه شهید مزاری اعتقادات ناهمگون و تحمیل مذهبی عامل اصلی بحران همبستگی در افغانستان است و با اعلام این استراتژی که: «ما در افغانستان سه چیز می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما و دیگر این که تشکیلات گذشته ظالمانه تغییر کند و سوم این که شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد». رهبر شهید تلاش‌های بسیار اثر بخش و کارایی را برای رسمیت یافتن مذهب تشیع انجام داد که در اثر همین پافشاری‌ها بود که بالاخره در "ماده صد و سی و یکم" قانون اساسی جدید افغانستان، تشیع نیز جزء دو مذهب رسمی افغانستان گردید. آنچه در قانون اساسی آمده است علاوه بر جنبه هویتی رسمیت مذهب تشیع، جنبه حقوقی و سیاسی آن نیز بسیار مهم به حساب می‌آید و این مسئله یعنی رسمیت یافتن مذهب تشیع یکی از برجسته‌ترین و کاربردی‌ترین دستاورد مدیریتی شهید مزاری به حساب می‌آید.

۳. **شکل‌گیری هویت ملی:** از نظر شهید مزاری ساختار قدرت سیاسی در افغانستان بنا بر ویژگی قوم محوره، نتوانسته است که هویت ملی را شکل داده و تعارض‌های اجتماعی را کنترل کند بلکه عامل تشدید بحران همبستگی شده است؛ از این رو شهید مزاری اصرار داشت که کل مردم افغانستان زیر چتر نام افغانستان جمع گردیده و به یک انسجام ملی برسند و جغرافیای افغانستان و نام آن یا محتوای فرهنگی باید مطرح شود که همگان به آن افتخار کنند و احساس تعلق و وابستگی به کشور در وجود فرد افغانستانی به وجود آید.

فهرست منابع

- ۱) روزنامه همشهری - دوشنبه ۱۳۸۴/۹/۱۴ مدیریت تعارض سازمان
- ۲) سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، قم، دفتر تبلیغات.
- ۳) سینا دلیری، جمال الدین (۱۳۸۳)، نقش و مقام روشنفکران در جامعه - جایگاه روشنفکران افغانستان در پایداری صلح، (بی جا).
- ۴) ضیایی، رضا (۱۳۸۸)، چراغ راه، اروپا، بنیاد فرهنگی رهبر شهید.
- ۵) طنین، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، نشر عرفان؛ دوم
- ۶) عاملی، حشمت الله (۱۳۵۱)، مبانی علم سیاست، تهران، انتشارات ابن سینا.



۷) فردرو، محسن و دیگران (۱۳۷۸)، وفاق اجتماعی و فرهنگ عمومی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۸) کاتب، فیض محمد (۱۳۷۰)، سراج التواریخ، قم، نمونه.

۹) کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۴)، بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر، تهران، قومس.

۱۰) لعلی، عبدالله (۱۳۷۳) فریاد عدالت، قم، موسسه تحقیقاتی شهید سجاد.

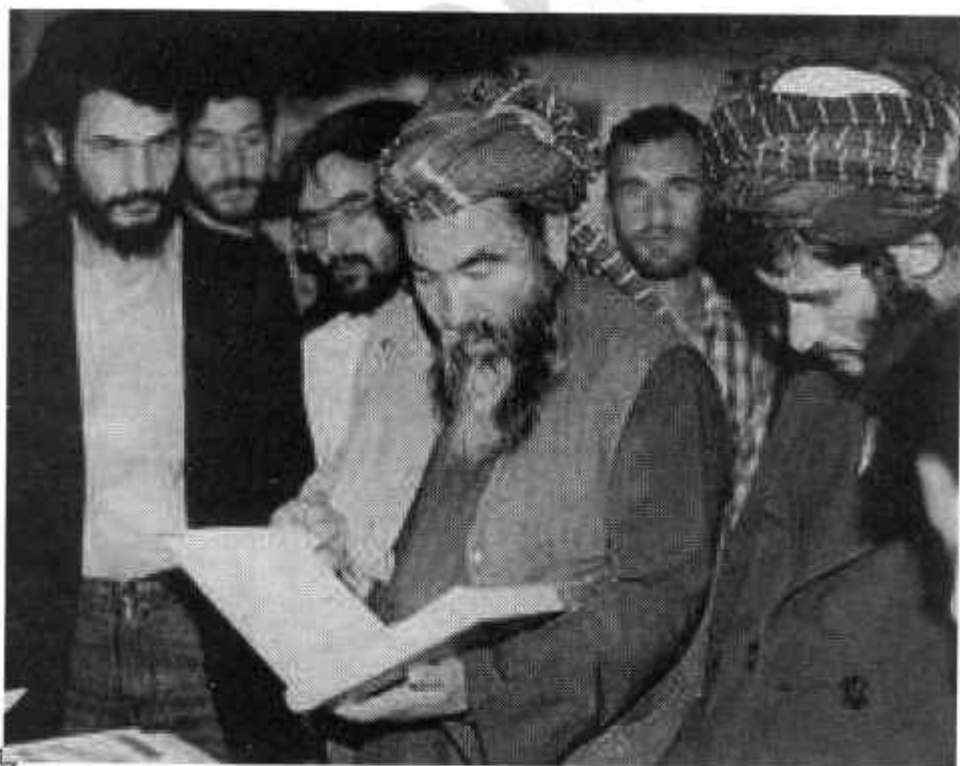
۱۱) مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان (۱۳۸۴).

۱۲) موسوی، سیدعسکر (۱۳۸۷)؛ هزاره‌های افغانستان؛ تهران، اشک یاس.

(۱۳)

(۱۴)

۱۵) هیمن، انتونی (۱۳۶۷)، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسد الله طاهری، انتشارات شب آویز، چاپ سوم، بی جا.





شهید مزاری و تلاشها برای رسمیت مذهب و تثبیت مرجعیت

محمد عزیزی

درآمد

مزاری را در فرهنگ مبارزات سیاسی و آلبوم شخصیت های تغییرآفرین تاریخی - انقلابی منطقه و جهان؛ میتوان در ردیف مهاتما گاندی هندی، نلسون ماندیلا آفریقایی، لوتر کینگ آمریکایی، عمر مختار لیبیایی، سیدجمال الدین افغانی، میرزای شیرازی، اقبال لاهوری، عبده مصری، امام خمینی ایرانی، و مردان دیگری از این قافله تاریخساز محسوب کرد، که هر کدام همچون ستاره ای در آسمان تحول تاریخ جهان طلوع و غروب کردند. جامعه بشری از هر ندا و صدایی که از خنجره این بزرگمردان و بیدارگران بلند شد، نکته ای آموخت و سلسله در سلسله این نداها و صداها همچون رشته های روشن آذرخش در آسمان آگاهی و اراده آزادخواهی، بهم آمیخت و در هیئت اژ تندر و توفان در هر کشور و هر قاره، بر مغز فراعنه و اکاسره تاریخ عصر و زمان فرود آمد و خیزش های رهایی بخش توده هارا به ثمر رساند!

شخصیت فدایی و کاریزمایی

شهید بابّه عبدالعلی مزاری اما پدیده پویا و شکوفا در افغانستان بود که در مقطعی از تاریخ و برهه ای از زمان؛ همچون آذرخش بر افق های سُرپی و خاکستری جامعه مغضوب هزاره درخشید و فروزان و پرفوران بر سیاهی های ستم روزگار تابید و پرچین سنگین شب استبداد و انحصار را پیاپی به آتش کشید. مزاری می دانست که برداشتن دیوار قطور بیداد از سینه جامعه شیعه در افغانستان، کاری نیست که با حرف و حدیث و حکایت، ممکن باشد و جایگاه بلند سیاسی - اجتماعی و منزلت شکوهمند ملی - انسانی هزاره قتل عام شده پسا عبدالرحمانی، با خواهش و تضرع و التماس به دست آید و حقوق ملی و مذهبی جامعه شیعه، بی بهای گرانی از خون و شهادت، اعطایی و الطافی داده شود!

مردی با این اراده و آرمان و اعتماد به نفس و ایثار جان و شجاعت عمل و شهامت بیان، در جوامع محروم بخصوص هزاره های افغانستان کمتر دیده شده و ظهور کرده است. افراد، حلقهات، جنبش ها و جهش هایی قبل از مزاری هم در افغانستان و جامعه هزاره



بوده اند که هر کدام به نوبه خود صدایی از اعتراض علیه حکام زمان بلند کردند؛ اما هیچکدام نتوانستند در موقف مزاری قرار بگیرند و برای رسیدن به حق ملی و حقوق انسانی جوامع محروم و ستمدیده افغانستان، فراگیر و پرتأثیر همچون مزاری در افغانستان و جهان فریاد کنند و امتداد بیابند و تغییر و تحول بیافرینند!

این درست که جهاد میهنی علیه تجاوز ارتش سرخ، بخشی از مساعدت شرایط برای ظهور مزاری بود و مقتضای زمان هم در خلق حماسه حق طلبی و ترانه عدالتخواهی اش کمک کرد؛ اما از یاد نبریم که جنگ های استقلال و شمشیرزنی های عساکر هزاره در این نبردها و بعد ایستادن در صف امان الله خان تا آخرین روزهای خروجش از کابل و غزنی و قندهار به مقصد ممالک هندیه آن روز و پاکستان امروز، زمینه های بهتر و موجه تری برای سران هزاره فراهم کرده بود تا بتوانند کاری از نوع مزاری، در اثبات موجودیت و احیای هویت هزاره ها انجام دهند؛ اما نه تنها چنین نشد، که در نبود شخصیت فدایی و کاریزمایی چون مزاری، دروازه بهبودی و روشنائی به روی هزاره ها، بر پاشنه عقب چرخید و بیش از نیم قرن دیگر، هزاره ها را در سیاهی و محاق برد!

تغییر دهنده مسیر تاریخ

درايت سياسي، دانش اجتماعي، بينش فراقومي، عظمت روحي، جسارت نفسي، تهور عملي و نگاه نافذ و بلند انساني و خصوصيات و مواصفات ديگر شامل در شالوده شخصيت و طبيعت مزاری؛ او را هم از گذشتگان تاريخ مردمش و هم از همزمان دوران جهاد روزگار زندگي و مبارزه اش، به مراتب ممتاز و پرهتزاز می نمایاند و این همه را با خوض و غوص در غمرات مرگ و شهادت، بارها در سنگرهای خون و خطر سالهای جهاد و جانبازی؛ و هم با پانهادن در ورطه های سهمگین آتش و آهن سال های مقاومت برای دادخواهی و حق طلبی کابل در تغییر مسیر تاریخ خون نوشت و سرخ سرشت هزاره ها، به اثبات رساند و به دوست و دشمن فهماند که در رسیدن به حق و دستیابی به عدالت در کشور، باید همپای هر مبارز و مجاهد گرسنه و برهنه، با یک چنین کهنه و دستار ریشه ریشه، در بلنداهای مرگ و جراحت ایستاد و معجزه غلبه ایمان بر آهن و مقابله مشت با مسلسل مهاجمان و حرامیان را به نمایش نشاندا!

برخلاف برخی رهبران جهادی و مبارزان سیاسی که بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷، با دیدن خیزش های مردمی در همه جا، فرصت طلبانه در راس مردم قرار گرفتند و حزب و گروه تشکیل داده به استفاده جویی های سیاسی و تحمیل لحنه شخصی خود بر جامعه



مذهبی پرداختند و با برخورد حذفی و نفی، جنگ های داخلی را مبتنی بر علاقه و سلیقه شخصی خویش راه انداختند و بهترین و گلچین ترین جوانان جامعه را در عصیت های گروهی و تنگنظری های تنظیمی شان کشتند و به کشتن دادند؛ مزاری شهید اما مبارزه علیه بیداد و استبداد حاکم بر کشور را حداقل از دهه چهل شمسی همزمان با دهه دموکراسی نمایی و "ناجدار" ظاهرشاهی آغاز کرد و در کابل، با شخصیت های مبارز و حلقات سری که در زیر پوست شهر کابل، نفس می کشیدند و نهان و آشکار بیدارگری و روشنگری می نمودند، در تماس بود. شهید سید اسماعیل بلخی، شهید اسماعیل مبلغ، شهید بابیه ضامن علی واحدی، شهید محمد اسحاق رضایی و دیگر مبارزینی که بعدها در شورای رهبری سازمان نصر جا گرفتند، کسانی بودند که شهید مزاری سراغ شان رفته و افکار شان را یافته و هماهنگی لازم مبارزاتی را انجام داده بود. (۱)

آزادی مذهب یا رسمیت مذهب

مبارزات سیاسی مزاری، نه برخاسته از احساسات شخصی و موج سواری های نفی، بلکه مبتنی بر دانش سیاسی - اجتماعی، پینش اعتقادی - مکتبی، و آرمان ملی - میهنی بود و درد دین و انگیزه رسمیت مذهب و اندوه دیرینه مردم و جامعه را داشت. در سه دهه اخیر بعد از شهادت مزاری، از دیگر جنبه های مبارزاتی و مواصفات شخصی و سیاسی و اجتماعی ایشان زیاد گفته و شنیده شده؛ اما یک موضوع مهم که تلاشهای مزاری شهید و درد و دلواپسی های آن بزرگمرد برای رسمیت بخشیدن به مذهب جعفری در افغانستان باشد، همچنان مغفول و نسبتاً مکتوم مانده و شارلاتان شهرت طلب دیگر، با تردستی و فرصت طلبی، خواسته اند این دستاورد بزرگ دینی - مذهبی را در انظار مریدان، به پای خود ختم کنند و با نمک نشناسی و ناسپاسی تمام، بر خوان گسترده و آماده ای که مزاری با خون و مقاومت و شهادت خود و یاران خود به دست آورده و تمهید ذهنی و فکری و اجتماعی و قانونی آن را در حوزه حاکمیت و سیاست افغانی آماده کرد، غبار انکار و فراموشی بپاشند و نادیده بگیرند: "مسئله افغانستان، آن قدر امام صادق (ع) مظلوم است که هنوز اسم امام صادق (ع) و مذهب امام صادق (ع) در آنجا رسمی نیست. در آنجا در تاریخ های گذشته، پیروان حضرت صادق، دستورات حضرت صادق (ع) را عمل می کردند ولی مخفیانه! هنوز برای وفات حضرت صادق، تعطیلی رسمی در آنجا نیست. هنوز در آنجا مبارزه است که اسم حضرت صادق برده نشود. مسلماً در این شرایط، مسئله



وحدت و وحدت تشیع برای حضرت صادق(ع) بسیار یک مسأله بزرگ است، و مسلماً روح شان شاد می شود." (۲)

بابه مزاری، تاریخ افغانستان و هزاره های افغانستان مخصوصاً قرن اخیر را به خوبی مطالعه کرده و با آگاهی وارد میدان مبارزه سیاسی شده و هیچگاه "آزادی" مراسم مذهبی در جامعه را با "رسمیت" مذهب در قانون اساسی کشور یکی نمی گرفت. بسیاری کسان، میان "آزادی مذهب" و "رسمیت مذهب" فرق نمی گذارند و هر دو را یکی می گیرند و به همین خاطر، بر مزاری و تأکیدش بر رسمیت مذهب شیعه ایراد می گیرند و به انکار می نشینند و میگویند که شیعه در عصر ظاهرشاه، آزادی مذهبی داشت و تکیه خانه ها در چنداوول و تپه سلام و کارته سخی و وزیرآباد و افشار و قلعه شهاده اذان "علی ولی اللهی" می داد و هیچ ممانعتی از مراسم مذهبی دهه محرم نیز نبود. ظاهرشاه خود روز عاشورا در تپه سلام (تکیه خانه سید سرور واعظ) می آمد و بر تپه مشرف بر مسجد می نشست و به روضه خوانی و سخنان خطبای شیعه گوش می داد. اما این خوبان نمی دانند که در قانون اساسی کشور، مذهب جعفری شیعه در کنار مذهب حنفی به رسمیت شناخته نشده و تطبیق حکم محاکم بر مبنای فقه شیعه بر شیعیان کشور، تسجیل نبوده آزادی مذهبی در حد انجام مراسم مذهبی بود، کما اینکه انجام مراسم مذهبی اهل هند آزاد بود، همچنانکه مراسم دینی مسیحیان در کلیسای شان آزاد بود و...! مزاری مبتنی بر احساس این خلاء قانونی-مذهبی و درک تفاوت رسمیت مذهب در قانون و احکام محاکم و آزادی مذهب در انجام مراسم در جامعه، از همان ابتدای جهاد در دهه شصت و پیش از پیروزی مجاهدین، چند موضوع مهم را که زنجیره وار توالی و تابع هم بودند، سرلوحه اهداف و آرمان جهادی-سیاسی اش قرار داده و بعد از پیروزی مجاهدین و اقامت در راس مقاومت عدالتخواهی کابل نیز همواره در تحقق آن کوشید و در هر سخنرانی و مصاحبه، با بیانهای مختلف و عنوانهای مختلف، روشن و شبهه شکن به گوش همگان رساند: "مسئله شیعه و سنی، یک واقعیت خارجی است که امروز هیچکس نمی تواند انکار کند. چه کسی در قانون اساسی، یک مذهب را به رسمیت بشناسد و یا نشناسد، پیروان آن مذهب، پیروی از مکتب شان می کنند. یعنی حالا هم در افغانستان اگر مذهب اهل تشیع، مثل برادران اهل تسنن رسمیت داشته باشد، یک سنی شیعه نمی شود! اگر هم رسمیت نداشته باشد، یک شیعه سنی نمی شود و این یک واقعیت است! ما انتظار داریم بعد از ۱۴ سال جهاد، مردم ما این شجاعت و شهامت را در دنیا اثبات کنند و این مشکل جهان اسلام را در افغانستان حل کنند و اعلام کنند که بین شیعه و سنی هیچ فرقی نیست؛ یکی هستیم، هر دوی ما مراسم خود را "رسمی" انجام می دهیم." (۳)



خواست های اساسی و زیربنایی

"وحدت احزاب سیاسی شیعه؛ تعدیل واحدهای اداری؛ شریک بودن جامعه شیعه در تصمیم گیریهای سیاسی؛ رسمیت مذهب شیعه در قانون اساسی افغانستان و...؛ اهداف و آرمان اولی و زیربنایی مزاری بود و درین راستا، هرچند از اوایل جهاد و شروع جنگ های داخلی، وحدت احزاب شیعه را نصب العین داشت، ولی ذهنیت احزاب و سران جهاد را آماده پذیرش آن نمی یافت؛ اما از سال ۱۳۶۵ که تحت فشارهای فزاینده مهدی هاشمی، ایران را ترک گفت و در کاروان اسلحه به داخل رفت و از نزدیک در جریان خانه جنگی های احزاب در مناطق مرکزی قرار گرفت، رسماً "وحدت" را از قوه به فعل رویدست گرفت و ایده و اندیشه آن را به مرحوم قربانعلی عرفانی و شهید سید عبدالحمید سجادی لعلی و ناطقی شفقایی از مسئولان سازمان نصر در منطقه، منتقل کرد و سرانجام بعد از چند سال و چندین نشست و کنگره، به این مامول جامعه عمل پوشاند و احزاب شیعه را بر محور واحد حزب وحدت گردآورد و در برابر سیاست حذف و نفی احزاب پشاور، یک مشت و یک خواست و یک قدرت انکارناپذیر تشکیل داد و به مخالفان وحدت اعلام کرد که: "وحدت، ضرورتش و مسایلش کاملاً واضح و روشن است من فکر می کنم، در ده سال تجربه؛ تجربه تلخ، به ما اثبات شده باشد که این راهی که می رویم نجات دهنده نیست، باید وحدت بکنیم و بیایید به این آیه (واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا)، عمل بکنیم و به این ریسمان الهی چنگ بزنیم." (۴)

تعدیل واحدهای اداری را با تاسیس حکومت مجاهدین در کابل، رویدست گرفت و طرح تشکیل ولایات و ولسوالی های مختلف در مناطق هزاره نشین را به حکومت ارائه نمود؛ شعاع نفوس و میزان حضور هزاره ها در افغانستان را از دو- سه درصد (۵) در منطق حکومت موقت پشاور، به ۲۵ تا ۳۰ درصد در حکومت کابل ارتقا داد و مبتنی بر همین اراده و آمار، بر سهم بودن شیعه در تصمیم گیری های کلان ملی مملکت در ارگ قدرت و حاکمیت پافشاری کرد و در تقسیم وزارتخانه ها، برابر با میزان حضور و شعاع نفوس جامعه شیعه و هزاره، (۶) بر گرفتن یک وزارتخانه کلیدی کشور اصرار و ابرام نمود و گفت که ما هم یکی از اقوام این سرزمین هستیم و برابر و دیگران، درین خانه شریکیم؛ می خواهیم حق ملی خود را تثبیت و تسجیل کنیم، نمی خواهیم طفیلی باشیم و دیگران به ما چوکی اعطایی و الطافی بدهند و هر وقت که دل شان بد شد از ما پس بگیرند. متأسفانه که سیاست انکار و انحصار آن روز، در هماهنگی و تاثیرپذیری از درباریان



جامعه شیعی در کنار ربانی و سیاف، به این خواست عادلانه مزاری تن نداد و با همان دید نازل پساعبدالرحمانی، با هزاره ها برخورد کرد و خواست های برحق مزاری را پیاپی با جنگ و تفنگ و آتش و آهن و حذف و نفی پاسخ داد: "ما می‌خواهیم که کلیه ملیت های مسلمان این سرزمین هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آنها حکومت آینده کشور سازماندهی شود...، مظالم و تبعیضات و ستم های گذشته باید مرتفع گردد. این خواست همه مردم افغانستان است و این خواست برآورده نمی شود، مگر اینکه همه آنان هویت سیاسی و زبان سیاسی داشته باشند." (۷)

رسمیت مذهب جعفری در قانون اساسی

رسمیت دادن مذهب جعفری در متن قانون اساسی افغانستان؛ از خواست های مهم و اساسی و زیربنایی بود که مزاری شهید، از آغاز خیزش های مردمی در اواخر سال ۱۳۵۷ تا آخرین سالهای مقاومت و شهادتش، گذشت ناپذیر بر آن تاکید کرد و با تمام توان و امکان برای تحقق آن ایستاد. مبنی بر این مامول و با دوراندیشی صائب، در احیای هویت و تثبیت مرجعیت شیعه در داخل کشور از مردم هزاره، پیرنگ استقلال اجتهادی و تاسیس مدارس و حوزات علمی در داخل کشور را در رهایی از وابستگی به حوزات بیرونی، ریخت و پیشاپیش زمینه های رسمیت مذهب جعفری در افغانستان را بر محور مرجعیت داخلی، فراهم کرد: "بعد از ۱۰-۱۵ روز که پیشاور ماندم (اواخر سال ۱۳۵۷)، کویته آمدم که از همه جا آخوند در کویته جمع شده، آنانیکه از کابل و جاغوری فرار کرده، کویته آمده؛ از نجف هم کویته آمده، آقای صادقی (پروانی) پیش از من آمده به ایران رفته بود، یک مدت اینجا ماندیم، وزیرا نمی داد. آقای محقق (کابلی) آنجا بود، من رفتم مقصّل با آقای محقق صحبت کردم که بیا تو آیت الله شو! با رادبو بی بی سی اینجا یک مصاحبه کنید، بعد قم می رویم، درس خارج را شروع کنید. مرتب در باره حوادث افغانستان پیام بده، پخش می کنیم. مبارزه مسلحانه شروع می شود." (۸)

قوانین گذشته افغانستان؛ امان الله (۱۰ حوت ۱۳۰۱)، نادرشاه (۸ عقرب ۱۳۱۰)، ظاهرشاه (۲۹ سنبله ۱۳۴۳)، داوودخان (۲۵ دلو ۱۳۵۵)، کارمل (۲۵ حمل ۱۳۵۹)؛ در متن خود چنین اصلی را نداشت و با اینکه نیمی از مردم کشور، پیروان مذهب جعفری و شیعه بودند؛ اما در تمامی شئونات شرعی و عرفی و شخصی و جمعی و ملی و مدنی و معاملات و محاکمات و مرابطات و...، فقه حنفی نافذ بود و بر اساس آن، احکام و فیصله ها صادر



میشد. تنها قانون اساسی که مذهب جعفری را به رسمیت شناخته بود، قانون اساسی داکتر نجیب بود که در زمان صدارت سلطانعلی کشتمند، در لویه جرگه قوس ۱۳۶۶ تصویب؛ اما با سقوط رژیم کمونستی، ملغاً شد و حکومت ربانی، قانون اساسی جدیدی را در میزان ۱۳۷۲ توسط یک شورای پنجاه نفری انتصابی اش، در ۱۱۴ ماده تدوین کرد، که تنها مذهب حنفی را به رسمیت شناخته بود! مزاری، اما این قانون را شدیداً به چالش کشید و تثبیت و تسجیل رسمیت مذهب جعفری در متن قانون اساسی را مطرح بحث قرار داد و تحقق آن را از اصول بنیادی و خواست های اساسی حزب وحدت و مردم شیعه در افغانستان اعلام کرد: "از وقتی که نام افغانستان بر این کشور گذاشته شده، دو مذهب در این کشور بوده (شیعه و سنی) و تا حالا یکدیگر خود را نفی نکرده اند و هرکس درین کشور چه از نظر حزبی، قومی یا مذهبی بخواهد انحصار طلبی کند، اختلاف پیش می آید. لهذا ما می گوئیم بیایید همدیگر را بپذیریم و برای هرکس حقوقش را در نظر بگیریم؛ نه بر کسی ظلم کنیم و نه ظلم را بپذیریم!" (۹)

اجتاف مذهبی در قانون اساسی ربانی

این خواست بلند و بنیادی مزاری؛ زمانی بیشتر مطمح نظر قرار گرفت که قانون اساسی حکومت ربانی، تدوین و تصویب شد و کسانی که بعدها سنگ رسمیت مذهب را به سینه خود زدند، آن روزها در کنار ربانی و در دربار ربانی تشریف داشتند و متأسفانه صدایی هم درین راستا نتوانستند بلند کنند و هراس داشتند که طرح رسمیت مذهب جعفری در متن قانون اساسی فرمایشی، مبدا را غم انف ربانی و سیاف شود و خدشه ای در صداقت و خدمت عالیجنابان وارد آورد: "این برادرها (شیخ آصف و دستیارانش) رفته اند در آنجا و آقای ربانی هم لفظاً تعهد سپرده که ما این کار (رسمیت مذهب) را با شما می کنیم و ما هم خوشحال بودیم که یکی از گروه های شیعه رفته در کنار آقای ربانی و مشروعیت مذهب شیعه را در آنجا می گیرد. و این خواست ما است و هیچ ناراحتی هم نداریم.... ولی آنها را همانقدر هم نگذاشتند که حرف شان را بگویند! به محض اینکه یکی از علما مطرح کرد که نماینده های شیعه که در اینجا آمده اند، در آینده حقوق شان را می خواهند، سرو صدا شد و بلندگو را هم قطع کردند و از رادیو هم پخش نکردند!" (۱۰)

موضوع جالبتر اما اینکه در قوانین قبلی، تنها قید شده بود که "در افغانستان، رئیس جمهور باید حنفی مذهب باشد!" اما در تسوید قانون اساسی ربانی که با حضور داشت



عالیجنابان و درباریان شیعی و شخص شیخ آصف محسنی تدوین شده بود، به اضافه رئیس جمهور، قید دیگری هم اضافه شد، که "صدراعظم نیز باید حنفی مذهب باشد!!" مدعیان دروغین رسمیت مذهب، که شب و روز برخوان سیاف و ربانی جلوس می کردند و شرکای سیاسی - نظامی شورای نظار، علیه مزاری و جبهه مقاومت مزاری محسوب می شدند و فتوای تکفیر می دادند، نفس هم نکشیدند تا مبادا مورد بی مهری ارباب قرار گیرند؟! مزاری شهید، با لحن دردمند و دلگداز و گلایه آمیز، این موضوع را با مردم در میان گذاشت و حکومتی برخاسته از شورای حل و عقد قلابی (۹ جدی ۱۳۷۱) ربانی را از بنیاد باطل و نامشروع دانسته، شورای انتصابی تسوید و تدوین قانون اساسی (میزان ۱۳۷۲) کذابی اش را نیز غیرملی خواند و در مصاحبه های مختلف با رسانه های داخلی و خارجی، اصول بنیادین سیاسی - مبارزاتی جامعه هزاره و شیعه در راس آن رسمیت مذهب جعفری در افغانستان را، رسماً اعلام کرد و گفت: "ما شورای حل و عقد را نامشروع می دانیم و باور داریم که داود و حفیظ الله امین، ببرک و نجیب هم در افغانستان لویه جرگه دایر کرده اند و مردم را آورده اند و هیچکدام با این قدر افتضاح نبود. کسانی هم که خوشخدمتی کرده رفته بودند قول گرفته بودند که آقای ربانی از آنها حمایت کند و در آینده، مذهب شیعه را به رسمیت بشناسد. ما با برادران حرکت تفاهم داشتیم و تفاهم ما این بود که ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می خواهیم:

- یکی رسمیت مذهب ما؛

- دیگر اینکه تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند؛

- سوم اینکه شیعه در تصمیم گیری شریک باشد." (۱۱)

فریاد بر فراموشگیری مذهب جعفری

مزاری شهید؛ در دومین سمینار بررسی مسایل سیاسی افغانستان در میزان سال ۱۳۷۲، برخورد حذفی و انحصاری ربانی - سیاف و شورای انتصابی تدوین قانون اساسی ضد ملی شان را نسبت به نادیده انگاری مذهب شیعه در متن مسوده قانون اساسی خود ساخته ربانی، شدیداً به باد انتقاد گرفت و با استدلالهای متین و منطقی، مشروعیت آن را زیر سوال برد و در نهایت، این موقف اعتراضی و انتقادی جدی و جهان پسند آن اخگر افروخته از حق و عدالت کشور، بر حیثیت لازم قانونی و مقبولیت ملی آن مسوده، خط سرخ کشید و از دور نشر و نافذ شدن در افغانستان خارج کرد! مزاری بر رد این قانون



فرمایشی، در محضر صدها تن از شخصیت های علمی، جهادی، سیاسی اقوام مختلف کشور و اساتید پوهتون کابل، شجاعانه و مدبرانه، با افتابی کردن ضعف ها و کاستی های گذشت ناپذیر آن، استدلال نموده غیرملی خواند و بر رد آن تاکید کرده گفت: "قانون اگر قانون باشد که مردم آن را رعایت کند، اصل اولش تامین حقوق و وحدت ملی در داخل کشور است؛ یعنی اگر قانونی تدوین شود که حقوق ملی داخل کشور را تامین و تضمین نکرده باشد، این قانون اساسی نیست." (۱۲)

بابه مزاری، با منطقی منطبق با مقتضیات زمان و مبتنی بر احساساتی هماهنگ با مدنیت و مردمسالاری موجود جهان؛ نادیده گیری نظر احزاب سیاسی و فقدان حضور نمایندگان اصلی جریانهای قومی - حزبی در شورای تسوید و تصویب قانون اساسی و انتصاب افراد فرمایشی در تدوین آن را مغایر با اصل "و امرکم شوری بینکم" قرآنی، منافی روح ملی و متضاد با روشهای مدرن بین المللی دانسته، ستمی بودن و تنظیمی بودن را چالش اصلی و جدی عدم مشروعیت ملی قانون اساسی ربانی خواند و نام بردن از ادیان و مذاهب دیگر حتی یهود و نصارا در این قانون؛ اما فراموشگیری رسمیت مذهب شیعه در متن این قانون را، مبتنی بر خواست و احساسات برخی کشورهای بیرونی دانسته به تقاضای اربابان خارجی ربانی - سیاف پیوند داد و گفت: "ما از شما ملت شریف افغانستان و برادران شریف اهل تسنن (کسانی که اصول اساسی موقت را تهیه کرده اند) سوال می کنیم که شما این قانون اساسی را که تدوین کردید، در اینجا برای خشنودی اربابان تان و برای خشنودی ابرقدرتهایی که شما برای آنها پیشخدمتی می کنید، آمدید برای اقلیت های دینی افغانستان حق قایل شدید و برای آنکه پیش اربابان تان که شما را کمک کرده اند، جواب داشته باشید، اگر یهودی یا نصارا در این مملکت آمده و سکنی گزین شده است، برایش در قانون اساسی حق قایل شدید؛ ولی برای جریان عظیمی از این مردم که شیعه اند، حق قایل نیستید؟!" (۱۳)

دادخواهی ملی و شبهه زدایی

سیمینار بررسی مسایل سیاسی افغانستان که به دستور شخص مزاری از سوی کمیته فرهنگی حزب وحدت، (به منظور بازخوانی کارنامه حکومت چهارده ماهه ربانی و بازگویی مصایب تحمیل ده جنگ بر مردم هزاره از سوی سیاف و شورای نظار)، با حضور اساتید دانشگاه و شخصیت های جهادی و سران احزاب سیاسی در پوهتون کابل تدویر یافته بود؛ مزاری شهید، در آن به طرح دیدگاه های حزب وحدت و تبیین استراتژی



سیاسی و تشریح موقف ملی و انسانی سران جامعه شیعه و هزاره در قبال قانون اساسی پرداخت و با استفاده از این فرصت گرائنها، ضمن اعلام مواضع آشتی جویانه و صلح طلبانه حزب وحدت در قبال جنگ های تحمیلی و تاکید دایمی بر قضایای افغانستان از طریق مذاکرات ملی و منطق سیاسی- انسانی، به موقف مهاجم حکومت ربانی- سیاف و شورای نظام و دستیاران شیعی اش تشبث کرد و مشارکت سیاسی در حاکمیت ملی و رسمیت مذهب جعفری در قانون اساسی را حق انسانی و ملی جامعه شیعه و هزاره خواند و انکار این حق در قانون اساسی را، مغایر با روح وحدت ملی و عدم پایبندی به تمامیت ارضی کشور شمرد و با بیان بیدارگرانه و حساب شده، وجدان عمومی و خرد جمعی را به داوری فراخواند و گفت: "ما از شما دانشمندان و ملت شریف بازخواست می کنیم که وقتی در بند قانون اساسی بنویسند که مذهب حنفی رسمیت دارد، ما هیچ مخالفتی نداریم؛ برای باقی ادیان هم لایحه تدوین می شود که اگر مسیحی، هندو و یهودی در این مملکت پیدا شد، در اینجا برایش حق داده می شود؛ حالا ما باید به این دوستان بگوییم که اولاً نه شما این ادعا را کنید، نه ما قبول می کنیم، نه هم به جاست و نه هم به کسی حق می دهیم که بیاید و ما را بگوید که سنی شویم و نه هم ما یک فرد سنی را می گویم که بیاید شیعه شود؛ این یک اصل است. پس سنی که نیستیم و شما هم که نمی توانید بیایید و ما را بگویید که حتماً سنی شوید! وقتی که سنی نبودیم، مسلماً که فقه حنفی شما را پیروی نمی کنیم؛ حالا این سوال را از شما می کنیم که وقتی از ما در قانون اساسی نام نمی برید، آیا ما را هندو می دانید؟! نصارا می دانید؟! ارمنی می دانید؟! چه می دانید؟" (۱۴)

شورای نظام و اتحاد سیاف؛ با کوردینات دستیاران شیعی شان در داخل حزب وحدت؛ طی بیش از یک سال، ده جنگ حذفی را بر مردم هزاره در کابل تحمیل کرده و مواضع دفاعی حزب وحدت در این جنگ ها را گاهی نژادی می خواندند تا احساسات اقوام دیگر را علیه مردم هزاره در کابل تحریک کنند؛ و گاهی هم صبغه مذهبی می دادند تا انگیزه های مذهبی سنی ها در داخل و خارج را علیه هزاره ها تحریک نموده، مدعای حق طلبی و دادخواهی مزاری را رنگ مذهبی بدهند و به نفع پاداران خارجی شان، جنگ مذهبی را مشتعل کنند و ماهی مراد بگیرند؛ اما بابه مزاری شهید، در پیوند به ختنی کردن تبلیغات سوء جنگ افروزان و دستیاران شیعی شان، با دیپلماسی سیاسی- بین الوطنی، در بیانی روشن و شبهه شکن، به همه اعلام کرد که جنگ ها همه تحمیلی و دیگران آغازگر بوده اند و مقابله حزب وحدت، نه انگیزه قومی داشته و نه برخاسته از احساسات مذهبی



بوده، بلکه صرفاً جنبه دفاعی داشته و هیچگاه حقوق مذهبی خود را از راه جنگ نخواست و نه آغاز گر جنگ‌ها بوده است: "ما نه در چهارده ماه گذشته از خاطر حقوق خود دست به جنگ زدیم {جنگ‌ها تحمیلی بود} و نه هم حالا از خاطر این مسئله جنگ می‌کنیم {جنگ طب نیستیم}؛ ولی حق خود را طلب داریم و معتقد هستیم که از مردم افغانستان هستیم، از این سرزمین هستیم، در پیروزی این کشور نقش تعیین‌کننده داشتیم و روی این کاغذ پاره‌ها {قانون اساسی ربانی}، ما را کسی از افغانستان حذف نمی‌تواند!" (۱۵)

خاتم الانبیا؛ پایگاه مرجعیت

این همه که تا اینجا گفته و آمد، همه نشان از تلاش‌های بی‌وقفه و پردغدغه بابه مزاری شهید در راستای رسمیت دادن مذهب جعفری و درج رسمی آن در متن قانون اساسی افغانستان است، که نه یکبار و دو بار صرفاً ابزاری و فرصت طلبانه در عطف توجه عامه صورت گرفته و هدف کسب شهرت در میان بوده باشد، بلکه بعنوان یکی از اصول مسلم و گذشت ناپذیر مبارزاتی شخصی و هدف‌های استراتژیکی حزب وحدت اسلامی، در سطح ملی و بین‌المللی برایش مطرح و مهم بود و در پیوند به پایداری بر تائید این حقوق می‌گفت که "ما عاشق قیافه هیچ کسی نیستیم؛ حقوق مردم خود را می‌خواهیم. هر کس این حقوق را برای مردم ما قائل شود، ما دست او را می‌فشاریم." (۱۶)

شورای هماهنگی را هم که در تفاهم با مرحوم مجددی و جنرال دوستم و حکمتیار در مقابله با حکومت انحصاری ربانی سیاف تشکیل داد، قبل از هرچیزی، این اصول را با آنها در میان گذاشت و شخص حکمتیار که هیچگاه نسبت به شیعه انعطافی نداشت، با مزاری تعهد کرد که مذهب جعفری را به رسمیت می‌شناسد و تمامی خواست‌های برحق حزب وحدت را می‌پذیرد و برآورده می‌کند.

در سطح داخلی جامعه شیعه و مردم هزاره؛ اما ناگفته روشن است که اصرار و ابرام شهید مزاری بر مرجعیت مذهبی - ملی در داخل کشور، چنانچه قبلاً اشاره شد، از سال‌های اول جهاد مطرح بحث و مطرح نظر بود و در دوران حزب وحدت، بارها به مرحوم آیت الله محقق کابلی، پیشنهاد داد که مسئولیت مرجعیت شیعه در داخل کشور را به عهده گیرد و خود را مرجع تقلید جامعه شیعه اعلام کند. مزاری شهید معتقد بود که رسمیت مذهب، بدون استقلال مرجعیت مذهب در داخل کشور، در انتظار و افکار سیاسی - اجتماعی افغانستان، با اما و اگرهای تحمل ناپذیری مواجه است و استقلال مرجعیت، لازمه و پیش زمینه رسمیت



مذهب جعفری در افغانستان است. به همین خاطر هم، وقتی قانون اساسی خودخوانده ربانی با آن اقتضاح تدوین شد و از مذهب جعفری در آن نام نبرد؛ مزاری عزم را بر اعلام مرجعیت آیت الله کابلی مرحوم جزم نمود و زمینه ها در داخل و خارج کشور را برای این امر مهم که در حکم تابوشکنی در تاریخ مرجعیت شیعه در افغانستان بود، آماده کرد.

پروژه بزرگ خاتم الانبیا که متأسفانه نصف آن، بعد از شکست مقاومت غرب کابل، توسط بچه های سیدابوالحسن فاضل غضب شد و در دهه های بعد، به منازل شخصی و دیگر بنگاه های تجاری شان تبدیل گردید، در راستای همین مامول، توسط شخص بابۀ مزاری، تهدابگذاری شد. (۱۷) مزاری می دانست که مرجعیت شیعه در داخل کشور آنهم شهرکابل، نیاز به حوزه بزرگ درس و بحث، و تعلیم و تربیت و پایگاه معتبر و مقتدر و مستقل دینی - مذهبی دارد و باید همزمان با اعلام مرجعیت آیت الله محقق کابلی، چنین مرکزیت بزرگی در شهر کابل ایجاد و در اعمار آن، کمک ها از داخل و خارج کشور، هماهنگ گردد. برای تحقق چنین امر مهمی؛ در سال ۱۳۷۱ که هنوز، ارتباطات با دولت ربانی قطع نشده و مذاکرات حق طلبی و عدالتخواهی ادامه داشت، بابۀ مزاری در مورد واگذاری رسمی این قطعه از زمین دولتی، برای پروژه بزرگ خاتم الانبیا، یا ربانی به تفاهم رسید و سید ابوالحسن فاضل را که آن روزها عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت بود، منحنی نمایندۀ حزب وحدت در نهایی کردن سند این زمین در اداره حکومتی توظیف کرد. (۱۸) که متأسفانه بعدها بچه های سید فاضل، یا استاد به این نمایندگی، حدود سه میلیون هزینه جمعآوری شده برای اعمار خاتم الانبیا را، حیف و میل کردند و نصفی از زمین های پروژه، را نیز غضب نموده شخصی متصرف شدند!

ذبح عظیم رسمیت مذهب و مرجعیت

همین اهداف بلند سیاسی - مذهبی بود که بالاخره بابۀ مزاری، مورد بی مهری دوست و دشمن قرار گرفت و "ذبح عظیم" رسمیت مذهب جعفری و تلاش برای اثبات مرجعیت هزارگی شد. سعی فراوانی در داخل و خارج، برای حذف مزاری و پایین کشیدنش از قله اعتماد رهبری مردم به کار رفت تا بتوانند هزاره ها را بازهم در قرن دیگری از سکوت، منزوی و مطیع نگهدارند و منزلت بلند ملی و انسانی شان در سرزمینی به نام افغانستان را انکار کنند و وکالت سیاسی - مذهبی شان را به دیگران وقف فرمایند. مرحوم سید ابوالحسن فاضل - متحد پنهانی شیخ آصف محسنی - (۱۹) در پیوستن به حزب وحدت از



همان ابتدا، خیال در دست گرفتن زمام اختیار این حزب و آینده مرجعیت جامعه شیعه را در سر داشت و حامیان بیرونی اش هم او را به همین منظور، بی سرو صدا و با آغوش باز، به حزب وحدت اسلامی وصل کردند. شیخ آصف محسنی نیز سودای مرجعیت داشت؛ اما رسوایی های ...ش با خواهر مشتاق شهید در مشهد، از یکسو و نسبت قومی معلق میان بلوچ و پشتونش از سوی دیگر، وی را حداقل در دهه هفتاد، از دور مرجعیت خارج کرد و ایستادن مزاری شهید بر پای مرحوم آیت الله العظمی محقق کابلی و تثبیت مرجعیت ایشان، عقده بزرگ برای این دو کاندیدای دیگری که هزینه بزرگی درین راستا پرداخته بودند، ایجاد کرد و لاجرم در صف دشمنان مزاری و جامعه هزاره قرار گرفتند!

تلاشها بر حذف و نفی مزاری شهید، تا جایی متراکم و مهاجم شد که جمعی از درون جامعه شیعه و هزاره، رسماً با دشمنان هویت و منزلت هزاره در کابل همدست شدند و فاجعه افشار و دسیسه های بیشمار دیگری حتی صدور فتوای محارب بودن مزاری و حزب وحدت، در سازماندهی جنگ ها علیه جبهه مقاومت عدالتخواهی هزاره ها در کابل را تحمیل کردند. برای اقوام دیگر که همواره هزاره را از منظر سیاسی، سرکوب شده و در خدمت و اطاعت خود و محکوم امر حاکمیت می خواستند، گلوی گر گرفته از حق طلبی و عدالتخواهی سیاسی مزاری، غیر قابل تحمل و به منزله صاعقه بر گرده شب بود. برای برخی دوستان شیعی در داخل و خارج که هزاره ها را همواره مرید و منقاد ولایت خود می دانستند، احراز مقام مرجعیت مذهبی توسط هزاره، در حکم تابو و همچون دستیابی زندگی در کره مریخ، امری محال مینمود! اما چه باید کرد! صخره بلند و سرو تنومندی چون مزاری با آن پشتوانه درخشان از پاکی نفس و ایثار جان و بلندی آرمان و شفافیت ایمان، در میدان حق و عدالت ایستاده و هر ناممکنی را با قاطعیت اراده و صلابت اعتماد به نفس خود، ممکن می ساخت و راه رسیدن به هدف های والای دست نیافتنی و دریغ داشتنی را، با شهادت و قربانی هموار می کرد!

مزاری با آن مواصفات و مختصات، در بلبشویی از تخریب و تحریب و تهاجم دوست و دشمن و داخل و خارج؛ توانست هم مرجعیت مذهبی را برای انسان هزاره در داخل کشور تثبیت و تسجیل کند؛ هم خود بر قله های اعتماد رهبری جامعه شیعه و هزاره صعود کند؛ هم هویت انسانی و منزلت ملی هزاره ها در افغانستان را احیا نماید؛ و هم فرایند رسمیت مذهب جعفری در قانون اساسی کشور را فراهم فرماید و باور ملی و بین المللی را به قابلیت ها و ظرفیت های سیاسی، انسانی، اجتماعی، دفاعی و مذهبی جامعه



شیعه و هزاره در افغانستان، متقاعد کند و بفهماند که بدون به رسمیت شناختن حق ملی و مذهبی این کتله عظیم و چالش آفرین، نمی توان در افغانستان به سازش و آرامش رسید و بیش ازین نادیده شان گرفت!

قانون اساسی که در اوایل دهه هشتاد، زیر نظر جامعه جهانی تسوید و تصویب شد و حقوقدانان برجسته جامعه هزاره همچون استاد سروردانش در تسوید، و دکور محمد امین احمدی در تدقیق آن، سهم و نقش برجسته و اولیه را یافتند و بعد بی هیچ غوغا و بلوا در لویه جرگه تصویب شد، در واقع تمهید پذیرش آن در اذهان ملی و بین المللی را مزاری شهید با شهادت و شهادت خود و یاران و سرداران بزرگش در مقاومت دادخواهانه غرب کابل فراهم کرده بود و شهرت طلبان و شارلاتانی که سنگ رسمیت مذهب را به سینه خود زده و از زبان و دهان مریدان خود جار زدند، کمترین نقشی نداشتند و چنانچه گفته شد، بر قانون اساسی ربانی با آن اجحاف و افتضاح، که مستقیما شریک بودند، نه تنها صحه گذاشته و سکوت لایموت اختیار کردند، که حتی مقاومت مزاری در رد آن قانون یکجانبه را، در حکم محاربه نیز دانستند و فتوای قتل مزاری و جامعه هزاره را هم دادند! (۲۰)

تلاشهای حذفی دوستان و دشمنان

واقعیت اینکه تحمل هزاره ها در افغانستان، بیش از آنکه برای اقوام سنی مذهب، سنگین و غیرممکن بوده و باشد، متأسفانه برای اقوام شیعه مذهب غیرهزاره، سنگین و غیرممکن بوده و هست! مبتنی بر همین واقعیت؛ مزاری و مقاومتش، همواره از سوی جوامع شیعی غیرهزاره، بایکوت شد و مورد هجوم تبلیغاتی منفی و تهمت های ناروا و برجسب های ساختگی و دروغی و نامستند قرار گرفت و چهره مزاری و مقاومتش مشوه جلوه داده شد! دقیقا بعد از استشمام طرح های استقلال مرجعیت مذهبی از اندیشه مزاری و ارتقای این آرمان از ایده به عمل؛ دوستان داخلی و منطقوی شیعی، حمایت های شان را از مزاری دریغ داشتند و با تام توان حتی تحمیل فاجعه افشار و بعد ده ها جنگ خونبار بر مردم هزاره در غرب کابل، خواستند مزاری را از راس اختیار و اقتدار جامعه هزاره پایین بکشند و زمام تصمیم گیری حزب وحدت را به دست کسانی بسپارند که با اندیشه های مزاری مخالف و با رقبایش همسو بودند!

مزاری، در آخرین ماه های مقاومتش، این درد را منجیت عبرت و ثبت تاریخ، به تکرار با مردم در میان گذاشت و گلایه آمیز در قالب استعاره و اشاره گفت که "در



افغانستان شعارها مذهبی؛ اما عملکردها نژادی است!" (۲۱) کمک های نقدی و تسلیحاتی دوستان منطقوی شیعه، در کابل نه در اختیار مزاری هزاره و شیعه، بلکه در اختیار تاجیک سنی قرار داده میشد و شیعیان غیر هزاره هم مبتنی بر همین خواست و احساسات، به جای غرب کابل با مزاری شیعه، در شرق و شمال کابل با تاجیک سنی همدست شدند و جبهه مقاومت هزاره هارا کوبیدند. رویکرد از عبدالعلی مزاری هزاره، به شیخ آصف غیر هزاره از سوی دوستان منطقوی - شیعی نیز در همین راستا قابل فهم و هضم بود و هست؛ شیخ آصفی که یک روز در ضدیت نمایشی با ولایت فقیه در جلب حمایت احزاب پشاور، در لنگرخانه اسلام آباد در کنار یونس خالص و مولوی محمد نبی سنی، طرح حذف مزاری و حزب وحدت را می داد و وابسته به ایران قلمداد کرده، میخواست تا به جای مزاری و حزب وحدت هزاره ها، او را نمایندۀ جامعه شیعه بگیرند و تقویت کنند؛ (۲۲) مورد حمایت و اعتماد قرار گرفت و در دهه های بعد از مزاری و مخصوصاً دو دهه اخیر، نهایت تلاش به خرج رسید که حتی با هزینه ده ها میلیون دالر و ایجاد دستگاه مذهبی "حاتم النبیین" در کابل، او را بر مسند مرجعیت مذهبی جامعه شیعه و هزاره جا بزنند و افکار عامه را از مرجعیت هزارگی شیعه انصراف داده، حداقل امتداد آن را بعد از آیت الله مرحوم کابلی، به انسداد بکشانند و به انحراف ببرند!

حقیقت جاری و منطق جاودان

اما مقاومت بابه مزاری و موقف بلند کاریزمایی رهبری اش در جامعه هزاره حتی بعد از شهادت آن بزرگمرد؛ چنان جاری و جاودان ماند و پرده از روی افکار و کردار کسان انداخت که محسنی با فتوهایش علیه مزاری، به جرثومه خیانت در حق جامعه هزاره و همدستی فتوایی با طالبان در شهادت مزاری، تنزیل و تبدیل یافت و هیچگاه حتی جرئت حضور در محافل هزارگی در دشت برچی را هم به خود نداد و آرزوی زدودن نام و یاد و شهامت و مقاومت و محبوبیت مزاری از اذهان جامعه و نیز سودای مرجعیت شیعه در افغانستان را، با خود به گور برد! جرم مزاری، علاوه بر تلاشها برای تثبیت مرجعیت و رسمیت مذهب در افغانستان که در فوق به تفصیل بحث شد؛ مقاومت برای احقاق حق ملی و تامین عدالت اجتماعی در کشور نیز بود و تعهد داشت که حقوق ملی و مشارکت عادلانه در تصمیم گیری های کلان حاکمیت سیاسی و احیای هویت و منزلت انسانی جامعه شیعه و هزاره را به هر قیمتی تثبیت کند و درین راستا از ملامت و مذمت هیچ



ملاحت کننده ای بیم و هراس نداشته باشد: "بلی من این افتخار را دارم و با این افتخار خود به شما مردم تعهد کردم که حق شما را می خواهم و تعهد کردم که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچوقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم." (۲۳)

منطق منور و جاودان انسانی - سیاسی مزاری، در غوغای حسودان و مخالفان گم و خاموش نشد و آرزوهای بلند و برحق عدالت و تلاشهای خالصانه و شهادت طلبانه اش در پیوند به احیای هویت و احراز منزلت والای اجتماعی - انسانی جامعه هزاره در کشور؛ ثبت شدن حقوق حداقل ۲۵ درصدی نفوس جامعه شیعه در معادلات سیاسی - اداری افغانستان؛ سهم بودن در تصمیم گیری های کلان ملی و مشارکت سیاسی؛ تعیین زمامدار سیاسی بر اساس انتخابات آزاد و مراجعه به آرای عمومی؛ و از همه مهمتر رسمیت مذهب جعفری در قانون اساسی و احراز مرجعیت مذهبی هزاره در جامعه شیعی، در شعاع سخنان روشن و پر تواندیشه های ظلمت شکنش، به مرور زمان، یکی پی دیگری برآورده شد و امروز، در کنار رسمیت یافتن مذهب جعفری شیعه در قانون اساسی افغانستان؛ مراجع معظم هزاره از نجف تا قم و کابل، بر مسند رهبری مذهبی جهان شیعه و جامعه هزاره تکیه زده و با سعه صدر و وسعت نظر، وفق و فتق امور دینی و مذهبی مردم را برعهده گرفته اند و با بدخواهان و معاندان تنگنظر دیروز، مصداق فرمایشات متین و وزین شهید وحدت ملی کشور؛ بابه عبدالعلی مزاری قرار گرفته اند: "ما معتقدیم که دنیای تنگنظری و جهل بسته است و میدان ندارد، امیدوار استم که در افغانستان قهرمان و سربلند، هم منطق دانش و فرهنگ جای تنگنظری، قلدری و بی ثباتی را بگیرد." (۲۴)

منابع

- ۱) محمد ناطقی، سألای تغییر، ص ۱۹۱
- ۲) سخنرانی رهبر شهید (در جمع مهاجرین مقیم اصفهان، مسجد سید ۱۳۶۹)
- ۳) فریاد عدالت، ص ۲۱۷ مصاحبه با خبرنگار روزنامه هیواد
- ۴) "سخنرانی رهبر شهید (اولین مجمع شیعیان افغانستان در تهران، ۱۳۶۹)
- ۵) احیای هویت، ص ۵۴
- ۶) احیای هویت، ص ۳۷
- ۷) فریاد عدالت، ص ۱۰۲ / مصاحبه با صدا و سیمای ایران ۱۳۷۱/۱۲/۲



(۸) دولت آبادی (مزاری ماندگارترین تلاش)

(۹) فریاد عدالت، ص ۲۲۶ / مصاحبه با روزنامه هیواد، انیس، مجاهد. ۱۳۷۲/۶/۲۲۱

(۱۰) سخنرانی رهبر شهید، (۱۳۷۱/۱۰/۱۶، کابل)

(۱۱) احیای هویت ص ۷۵

(۱۲) سخنرانی بابه مزاری (دومین سیمینار بررسی مسایل سیاسی افغانستان، ۱۳۷۲/۷/۵ کابل)

(۱۳) همان

(۱۴) همان

(۱۵) سخنرانی بابه مزاری (دومین سیمینار بررسی مسایل سیاسی افغانستان ۱۳۷۲/۷/۶ کابل)

(۱۶) احیای هویت، ص ۱۷۶

(۱۷) هفته نامه وحدت ش ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۸ قوس ۱۳۷۲،

(۱۸) هفته نامه وحدت شماره ۹۰ و ۹۱ سال سوم ۱۹ حمل ۱۳۷۲

(۱۹) احیای هویت، ص ۱۹۹،

(۲۰) سخنرانی رهبر شهید (۵ جدی ۱۳۷۳ کابل) / مصاحبه شیخ آصف با رادیو بی بی سی.

(۲۱) سخنرانی رهبر شهید (جدی ۱۳۷۳ ه.ش، کابل)

(۲۲) "آقای محسنی می رود پاکستان و به کسانی که موجودیت ما را در افغانستان نفی

کرده بودند، می گوید که این حزبی که در بامیان تشکیل شده، حزب هزاره هاست

و در آینده از شما حقوق می خواهد! این ها مسائلی است که شما باید بدانید و

نسلهای آینده تان هم بدانند. محسنی به آنها می گوید که شما باید مرا تقویت کنید؛

من از نگاه تشکیلاتی چهارده سال مبارزه کرده ام، آیت الله هم هستم، امکانات بدهید!

از اینکه وحدت جا بیفتد، جلوش را می گیرم؛ من با شما هیچ اختلاف ندارم!"

(احیای هویت، ص ۱۷۳)

(۲۳) سخنرانی شهید بابه مزاری، ۱۳۷۱/۱۰/۱۶

(۲۴) سخنرانی بابه مزاری (دومین سیمینار بررسی مسایل سیاسی افغانستان ۱۳۷۲/۷/۶ کابل)

شهید مزاری، نقطه اتصال هزاره‌ها

مقدسی انگوری

از روزی که سرزمین ما به نام افغانستان نامگذاری شده، فاشیست‌های پشتون آن راملک بابای خود پنداشته و به نام اکثریت قومی، همه دار و ندار افغانستان را به غارت برده و می‌برند. این اقلیت اندک، حتی خود ملیت افغان (پشتون) را به نام و عنوان «نگ پشته» از همه ملیت‌های دیگر، محروم‌تر نگهداشته‌اند، تا سرباز بدون چون چرای خواسته‌های عده خاص زیاده‌خواه باشند. با این وضعیت، پس از تشکیل حاکمیت قومی در افغانستان، اساس اداره کشور را مسأله خاندان و قومیت تشکیل داده و همه دارایی‌های کشور بر اساس اقلیت و اکثریت قومی چور و چپاول می‌شود. ادعای مسأله اکثریت قوم پشتون در حالی مطرح است که هنوز یک بار هم نفوس شماری واقعی انجام نشده، تا اقلیت و اکثریت قومی مشخص شود. تا کنون هیچ آمار واقعی از اقلیت و اکثریت قومی در افغانستان وجود ندارد. هر باری که بحث سرشماری - که مسأله حیاتی در جهان است - مطرح می‌شود، فاشیست‌های پشتون که قدرت را در اختیار دارند، با پیش‌کش کردن بحث‌های انحرافی این طرح مهم ملی را به حاشیه رانده‌اند، چون ادعای اکثریت بودن نفوس پشتون‌ها در افغانستان، ادعای گزافی بیش نیست. به همین دلیل نمی‌خواهند که سرشماری واقعی انجام شده و ادعای دروغین آنان آشکار شود. بر این اساس، فاشیست‌های پشتون همیشه به تعصبات قومی بال‌و‌پر داده‌اند تا با مطرح کردن تعصبات قومی دارایی و سرمایه‌های ملی کشور را به نام قوم، بیشتر چور و چپاول کنند.

هزاره‌ها، باشندگان بومی کشور

هزاره‌ها، در افغانستان ملیت بومی و با پیشینه فراتاریخی و تاریخی چندین هزار ساله هستند. بهترین دلیل برای اثبات ادعای ما بر قدمت تاریخی هزاره‌ها این است که در این سرزمین به جز از آثار تاریخی دوره یونان، بقیه آثار که کشف شده، همه، به تاریخ چندین هزار ساله هزاره‌ها مربوط می‌شود. به عبارت دیگر، هزاره‌ها باشندگان بومی و اصیل این سرزمین هستند که ریشه چندین هزار ساله در عمق تاریخ این کشور دارند. این ادعا، با آثار تاریخی و باستانی بامیان، غزنی، غور، لوگر، هده جلال آباد، سمنگان، وادی رود هلمند، ارزگان و قندهار کاملاً قابل اثبات است.



بومی بودن هزاره‌ها، زمانی بیشتر نمایان می‌شود که جاهای باستانی و تاریخی دست نخورده که تا کنون عمداً توجه و مطالعه علمی باستان‌شناسی انجام نشده، به گونه بی‌طرفانه و علمی مورد تفحص، جست‌وجو و مطالعه همه‌جانبه باستان‌شناسی قرار گیرد. آن گاه ثابت خواهد شد که هزاره‌ها باشندگان بومی و اصیل این سرزمین بوده و هستند. این مساله در جهان ثابت است که زمانی یک قوم مهاجم برای اشغال یک سرزمین، به کشوری و مناطقی دیگری حمله می‌کنند، در قدم اول، باشندگان بومی و اصیل سرزمین‌ها را با کشتار و قتل عام‌ها تضعیف می‌کنند، تا بتواند سرزمین‌های آنان را اشغال کنند. نمونه این مساله در آمریکا، استرالیا و کشور اسرائیل مشاهده می‌کنیم. در افغانستان هم از همین روش و فرمول به کار گرفته شده است و پشتون‌های مهاجر و مهاجم که از هندوستان و اطراف کوه سلیمان به مرور زمان، در آخرین مرحله به کمک انگلیسی‌ها به سرزمین افغانستان فعلی آورده شده‌اند و قدرت را در دست گرفته‌اند. در قدم اول، اقدام به قتل عام هزاره‌ها و دیگر ملیت‌ها کرده‌اند، تا بتواند با تضعیف هزاره‌ها که در عمق تاریخ این منطقه ریشه دارند، حکومت استبدادی خود را بنیاد نهاده و مستحکم سازند. این قتل عام‌ها نسبت به هزاره‌ها، در یک نقطه مشخصی از تاریخ نبوده و ختم نشده، بلکه فشار بر هزاره‌ها در طول حاکمیت قومی در افغانستان ادامه داشته و دارد. هنوز هم افکار و اندیشه‌های فاشیستی قبیله‌گرایان، متوجه هزاره‌ها بوده و برای اینکه هزاره‌ها در عمق تاریخ کهن این سرزمین ریشه دارند، هدفمندانه مورد تعصب و ستم قرار گرفته‌اند و با قتل عام‌ها، نسل‌کشی، کوچ اجباری و... تضعیف شده و تمام افتخارات تاریخی این مردم کهن را دزدیده و به نام پشتون‌ها ثبت کرده‌اند، چنانکه که در مورد سرزمین و آثار تاریخی و کهن سرزمین غور و به خصوص منار جام ادعاهایی درست کرده‌اند و منار تاریخی جام را با شتر کوچی‌ها ربط می‌دهند. در افغانستان از نظر قدمت و آثار تاریخی بی‌پیشینه‌ترین قوم پشتون‌ها هستند، که با این پیشینه تاریخی و تمدنی سرزمین کاملاً بیگانه هستند.

در تاریخ ثابت شده که حاکمان قومی اوغان‌ها، علاوه بر هزاره‌ها، اقوام دیگر را نیز قتل عام کرده‌اند و این، نشان می‌دهد که آنان یا دیگر اقوام این سرزمین، کاملاً بیگانه بوده و با قتل عام و کشتار انسان‌ها، حاکمیت خود را تحمیل کرده‌اند.

تلاش برای کسب دانش

افزون بر اینکه هزاره‌ها، باشندگان بومی این سرزمین هستند، این مردم از نظر تلاش و کوشش در راه کسب علم و معرفت، سرآمد اقوام افغانستان بوده‌اند. اگر جلو رشد و ترقی این مردمان کهن و



تاریخی گرفته نشود، این مردم می‌توانند بلندترین قله‌های کمال و دانش را طی و کشور را آباد کنند. فاشیست‌های پشتون از هزاره‌ها می‌ترسند. علت ترس آنان این است که هزاره‌ها با استعدادهای خدادادی که دارند، تحول‌پذیر در جهت‌های مثبت هستند و ارادهٔ تلاش در مسیر تحول، پیشرفت و نوآوری‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را دارند. با تحولات مثبت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در کشور، دیری نخواهد گذشت که با تثبیت شایسته‌سالاری، زمینهٔ سقوط قبیله‌سالاری که دلیل اصلی پسماندگی و فقر کشور است، فراهم خواهد شد. ترس سران متعصب قبیله، از ناحیهٔ شکستن استبداد قومی است، چون با شکستن استبداد قومی، تشکیلات استبدادی و فاشیستی سران قبیله فرومی‌ریزد. به همین دلیل، سخت تلاش می‌کنند تا جلو رشد و تکامل هزاره‌ها را بگیرند و برای جلوگیری از رشد و تکامل هزاره‌ها دست به هر کاری می‌زنند و به هر شیوهٔ ممکن تلاش می‌کنند تا هزاره‌ها یک گام به پیش نروند. مثلاً هزاره‌ها را به بهانهٔ مذهب و نژاد قتل عام می‌کنند، در مسیر راه‌ها به بهانهٔ هزاره بودن سر می‌برند، با قوانین سخت و دست‌وپاگیر مانند سهمیه‌بندی کنکور، جلو رشد هزاره‌ها را بگیرند و مانع پیشرفت و ترقی هزاره‌ها شوند. جلو استخدام هزاره‌ها را در ادارات دولتی با بهانه‌های مختلف می‌گیرند، ادارات دولتی و ارگ ریاست‌جمهوری را با وجود استعدادهای که هزاره‌ها دارند از وجود آنان پاکسازی می‌کنند.

هزاره‌ها، اکثریت هستند

از طرف دیگر فاشیست‌ها می‌دانند که جمعیت هزاره‌ها در کل، با شمول هزاره‌های جعفری، اسماعیلی و سنی در افغانستان اکثریت را تشکیل می‌دهند، اگر جلو آگاهی هزاره‌ها گرفته نشود به زودترین فرصت، این قوم متحد و یک‌پارچه شده، استبداد چندین‌قوه را که به بهانهٔ اکثریت قومی در این کشور شکل گرفته فروخواهند ریخت. این مساله را بارها کرزی در سخنرانی‌های خود در دوران ریاست‌جمهوری در بین پشتون‌ها یادآوری کرده و اشرف غنی احمدزی هم عملاً وارد عمل شده و با آوردن طراحانی با مفکورهٔ فاشیستی در ارگ ریاست‌جمهوری، عملاً ارگ و نهادهای دولتی را از وجود هزاره‌ها پاکسازی کرده و برای جلوگیری از ورود دانشجویان هزاره در دانشگاه‌ها و مقاطع بالایی تحصیلی قوانین سخت و دست‌وپاگیری مانند سهمیه‌بندی کنکور سراسری را عملی کرده است. طرح سهمیه‌بندی کنکور سراسری، در حقیقت برای جلوگیری از ورود دانشجویان هزاره و سایر ملیت‌های غیر پشتون در دانشگاه‌های دولتی است. در راستای این تصمیم ظالمانه و متعصبانه، دانشجویان هزاره از ادامهٔ تحصیل باز می‌مانند. دانشجویان هزاره با تلاش و کوشش خستگی



ناپذیر زحمت می کشند و نمرات بالای ۳۰۰ را برای ورود به بهترین رشته‌های تحصیلی دانشگاه‌ها به دست می آورند، اما با طرح ظالمانه سهمیه‌بندی کنکور از ورود این دانشجویان خلاق و زحمت‌کش جلوگیری شده و به جای آنان، یک فرزند کوچی بی‌سواد پشتون با داشتن ۳۰ نمره وارد دانشکده‌هایی مانند طب و انجینیری می‌شوند.

فاشیست‌ها و مانع پیشرفت

فاشیست‌های قبیله، علاوه بر وضع کردن قوانین سخت و دست‌وپاگیر جلورشد و پیشرفت هزاره‌ها، در درون هزاره‌ها، افراد مزدور و بی‌اراده را نیز تربیت کرده و در درون هزاره‌ها می‌فرستند تا به نام مذهب، مانع وحدت و همبستگی هزاره‌ها شوند. هزاره‌ها در طول تاریخ و تا به حال بدترین ضربه‌ها را از ناحیه همین‌ها و امثال اینها به نام مذهب خورده‌اند. این چهره‌های ناپاک به نام مذهب، هزاره‌ها را از خودش بیگانه کرده و با تحریک احساسات مذهبی، هزاره‌ها را به سمت‌وسوی نفاق درون‌قومی هدایت و رهبری می‌کنند تا هزاره‌ها با داشتن تعصب مذهبی، هرگز به انسجام واقعی نرسند.

هویت جامع

من مخالف دین و مذهب نیستم، اما دین و مذهب دیگر آن دین پاک محمدی دوران صدر اسلام و دروان عصر پیامبر اکرم، نیست که پیامبر بگوید سلمان از اهل بیت من است. اسلام امروزی توسط سران و حکام کشورهای مختلف اسلامی و علمای درباری تکه‌تکه شده و هر کدام از کشورها و حکام دولت‌های اسلامی، تعریفی خاصی از دین اسلام و مذهب دارند و هر کدام، اسلام را برای منافع خود تحلیل و تفسیر کرده، که امروز ما نمونه‌های از اسلام سیاسی را در کشورهای مختلف اسلامی در جهان داریم و می‌بینیم که کشورهای اسلامی، اسلام را برای منافع کشور خود تجزیه و تحلیل می‌کنند.

اگر ما به تاریخ چهار دهه اخیر و از اواخر دوره دهه پنجاه و شصت خورشیدی، بدین سو نظر اندازی کنیم و مبارزات و فعالیت‌های سیاسی رهبران احزاب اسلامی را زیر ذره‌بین تجزیه و تحلیل قرار بدهیم، در این مساله جای شکی وجود ندارد که تمامی رهبران قدرتمند مجاهدین، اعم از رهبران اتحاد هفتگانه اهل سنت مقیم پشاور و ائتلاف هشتگانه اهل تشیع مقیم ایران، برجستگی‌های مثبت و منفی سیاسی و اجتماعی خود را داشته و دارند. این رهبران با سازمان‌ها و احزاب تحت امر خود در نقاط مختلف افغانستان، با وجود خدمات سیاسی و اجتماعی، تنش‌ها و درگیری‌هایی باهم داشته‌اند که هیچ کسی منکر آن شده نمی‌تواند.



در این میان، باز هم هزاره‌ها در اواخر دهه پنجاه خورشیدی، با شروع انقلاب، رهبران و شخصیت‌های ملی و مذهبی هزاره‌ها با تشکیل شورای اتفاق بسیار خوب درخشیدند، اما دیری نپایید که به دلیل خامی هزاره‌ها و دخالت‌های کشورهای خارجی هزاره‌ها دچار جنگ‌های داخلی شدند و بعد از چندین سال درگیری داخلی، با وجود این که بهترین فرصت‌های استثنایی که برای هزاره‌ها به وجود آمده بود از بین رفت، اما باز هم رهبران هزاره و به خصوص شهید مزاری بسیار زود متوجه اشتباهات و عواقب جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی در هزارستان شدند و درک کردند که بهترین فرصت‌های طلایی پیش آمده، در مدت یک دهه، با جنگ‌های داخلی از دست رفته است. این گونه بود که در یک اقدام جاتانه و همه‌جانبه، بعد از ده سال جنگ‌های خائمان برانداز در هزارستان، تمامی رهبران و شخصیت‌های سیاسی، مذهبی هزاره را تحت نام حزب وحدت متحد و یکپارچه کرده و به درگیری‌های داخلی پایان دادند.

طبیعی است که انسان‌ها اشتباه می‌کنند. رهبران سیاسی احزاب اسلامی چهار دهه قبل نیز از این امر مستثنا نیستند و اشتباهاتی را مرتکب شده‌اند. مهم این است که چه کسانی و چی رهبرانی متوجه اشتباهات خود شده و در صدد جبران آن شدند. خیلی از رهبران مجاهد، یک عمر اشتباه کردند و در نهایت بدون اینکه به اشتباه خود پی ببرند، یا کشته شده‌اند و یا اینکه از دنیا رفته‌اند. خیلی از آنان که زنده هستند، هنوز هم در ادامه اشتباهات گذشته، مسیر اشتباه را می‌پیمایند و بر اشتباه خود پای می‌کوبند.

فعالیت سیاسی دوبخشی شهید مزاری

اگر دوران فعالیت‌های سیاسی شهید مزاری را به دو قسمت، یعنی دوران سازمان نصر و دوران حزب وحدت تقسیم کنیم، بعد از تشکیل حزب وحدت، شهید مزاری سرافرازترین چهره در میان رهبران مجاهدان در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد خورشیدی است. شهید مزاری با وجود آنکه یکی از موسسان سازمان نصر بود، اما از روزی که در حزب وحدت تعهد کرد، تعهدمندانه گام برداشت و تعهدمندانه سازمان نصر را منحل کرد و با تمام توان تعهدمندانه در صدد جبران اشتباهات گذشته احزاب و جنگ‌های داخلی در دوران حزب وحدت برآمد و به همین دلیل، شهید مزاری با حزب وحدت، جان گرفت، مطرح شد و به عنوان بابای معنوی یک ملت جاودانه تاریخ شده است. رهبر شهید بعد از تشکیل حزب وحدت تعهدمندانه اهداف مبارزات سیاسی‌اش را تغییر داد و مسیر مبارزه خود را در قبال تحقق آرمان‌های تاریخی مردمش سوق داد و در نهایت، در این مسیر قربانی تحقق آرمان تاریخی مردمش شد.



شهید مزاری در دوران فعالیت‌های حزب وحدت به عنوان دبیر کل حزب هیچ چیز را برای خودش نمی‌خواست و همه چیز را برای مردمش می‌خواست او هیچ وقت به دنبال چوکی، شهرت و شهوت و اندوختن سرمایه برای فامیل و خانواده‌اش نبود، اما مردانه و به مثل یک رهبر واقعی، فرزندان با استعداد هزاره را نظر به لیاقت و استعداد که داشت به مقام و منصبی در چوکات دولت معرفی می‌کرد. شهید مزاری در قالب حزب وحدت و در سطح قومیت، در کنار ملیت‌های ساکن افغانستان برای هزاره‌ها خواهان حقوق همسان و مساوی با بقیه اقوام بود. برای شهید مزاری فقط هزاره بودن و منافع آن در کشور مطرح بود، به دلیل اینکه هزاره‌ها در سده‌های اخیر مغضوب‌ترین و ستم‌دیدترین مردم این سرزمین بوده‌اند و هستند.

طرح‌ها و خدمات بزرگ شهید مزاری

برای رهبر شهید بعد از تشکیل حزب وحدت، اعتقادات و باورهای دینی، عقیدتی و سیاسی هم در قالب منافع ملی و سیاسی هزاره‌ها مطرح بود و در همین راستا، به پشتیبانی حزب وحدت، مرحوم آیت‌الله العظمی محقق کابلی (ره) را به عنوان مرجعیت هزاره‌ها و شیعیان افغانستان مطرح کرد و جان‌انداخت تا میلیون‌ها پول افغانی به نام سهم امام از کشور خارج نشود. بعد از مطرح شدن آیت‌الله محقق کابلی، از خروج میلیون‌ها افغانی از وجوهای هزاره‌ها از کشور جلوگیری شد و این وجوهای، در داخل کشور، در امور خدماتی مصرف می‌شود، که امروز ما از برکت سیاست‌های سالم شهید مزاری در قبال جلوگیری از وجوهای هزاره‌ها به خارج، با ساختن مساجد، مصلی‌ها، کلینیک‌ها و کتابخانه‌ها چهره شهرها و روستاهای جاهای هزاره‌نشین کاملاً روشن شده است.

همچنان شهید مزاری در دوران حضورش در غرب کابل، طرح یک مجتمع بزرگ فرهنگی مشتمل بر حوزه علمیه، مصلی، سالن همایش و... را به نام خاتم‌الانبیا در کابل داشت، تا در کنار حوزه علمیه قم و نجف، شخصیت‌های علمی و مراجع تقلید تربیت شوند تا شیعیان و هزاره‌ها نیاز به مراجع تقلید خارج از کشور نداشته باشند. چون حوزه‌های خارج از کشور حتی در مطرح شدن آیت‌الله‌ها هم حساس هستند. رهبر شهید در دوران حکومت ربانی بر اساس لیاقت و شایستگی‌ها، هزاره‌هایی را به وزارت خانه‌ها معرفی کرد که اصلاً این اشخاص سابقه مبارزاتی در حزب وحدت نداشتند و در این قسمت بدون در نظر داشت روابط حزبی، بلکه بر اساس شایستگی عمل کرد که حتی



نزدیک‌ترین دوستان خود را به دلیل معرفی افراد مسلکی که تعهد و سابقه مبارزه در حزب وحدت را نداشتند، از دست داد، اما برای شهید مزاری از دست دادن رفقای نزدیک حزبی به دلیل درستی و حقانیت موضوع، اصلاً مهم نبود، چون رهبر شهید می‌دانست که کار مجاهدان و فرماندهان در دوران جهاد جنگ و جبهه بوده و توانایی اداره یک وزارت از عهده یک قوماندان و یک فرمانده جنگی بیرون است.

طرح بنیادی عدالت اجتماعی

شهید مزاری در راستای تحقق عدالت اجتماعی، در گام نخست، خود و خانواده‌اش را بر معیار عدالت استوار کرده بود و در گام دوم، به دیگران توصیه می‌کرد تا خانواده و اجتماع بر مبنای معیار عدالت استوار شده و زمینه تحقق عدالت در سطح کشور فراهم شود. او به عنوان یک رهبر مقتدر، چون مردمش فقیر بود، می‌خواست زندگی واقعی‌اش مانند یک هزاره فقیر باشد. همیشه، مانند فقیرترین فرد انسان هزاره زندگی کرد. لباسش همیشه کهنه و فرسوده بود و به خاطر مردمش هیچ ارزشی به لباس‌های شیک و نو نمی‌داد. در اوج قدرت حزب وحدت، غذایش مانند سربازانش و هزاره فقیر، همیشه تافته، شوروای لوبیا و عدس و... بود.

شهید مزاری در قسمت بیت‌المال، علی‌گونه سخت‌گیر بود. راضی نبود که یک پول از بیت‌المال هدر برود. در این قسمت داستانی را از کتاب «بگذار نفس بکشم» نوشته معلم عزیز رویش می‌آورم که برای همه آموزنده است. می‌گویند که قبل از رسیدن یکی از اعیاد، همسر شهید مزاری به شوهرش نامه می‌نویسد که عید آمدنی است، پول کافی برای مصارف عید در خانه نیست و زینب کودک خرد سال ما هم لباس عیدی ندارد. شهید مزاری در جواب همسرش نامه نوشته می‌کند و در ضمن می‌نویسد که مصارف عیدی را تا آن وقت می‌فرستم و برای زینب همان لباس را که من برای خودم درست کردم و نبوشیدم، تکه‌تکه کن، دو تا لباس برای زینب درست می‌شود.

در داستان دیگری در زمان حزب وحدت که شهید مزاری امکانات نظامی، لباس و کفش برای سنگرداران حزب وحدت از ایران گرفته پیاده از مسیر غور به طرف بامیان حرکت می‌کند، در مسیر راه کفش‌های شهید مزاری پاره می‌شود و تا جایی که کف پاهای شهید مزاری نیز صدمه می‌بیند. یاران هم‌سفر شهید مزاری هرچه اصرار می‌کنند که از کفش‌های نو یکی را بردار و بپوش تا پاهایت از آسیب محفوظ باشد، شهید مزاری زیر بار نمی‌رود و می‌گوید این مال بیت‌المال است و مخصوص سنگرداران خریداری شده است. این مسأله، عمق تعهد شهید مزاری را نسبت به بیت‌المال می‌رساند.



احیای هویت شکوهمند تاریخی

حزب وحدت اسلامی، حزبی بود که شهید مزاری با صداقت تمام، در کنار صادق‌ترین یاران خود با تشکیل آن توانستند وقار و عظمت از دست‌رفته تاریخی هزاره‌ها را دوباره احیا کنند. حزبی که با تشکیل آن شهید مزاری به هزاره‌ها هویت دوباره بخشید، تا هزاره‌ها با هویت گم‌شده تاریخی، زندگی دوباره و نوینی را آغاز کنند. حزبی که با تشکیل آن هزاره‌ها جرئت زندگی کردن، جرئت سخن گفتن، جرئت درس خواندن و حتی جرئت جنگ کردن را به هزاره داد و بعد از آن بود که هزاره‌ها از کوهستان‌های محصور که فاشیست‌های قومی برای هزاره‌ها زندان درست کرده بودند، بیرون شده و در شهرهای بزرگ ساکن شوند و حق شهروندی و سیاسی بخواهند. امروز به گونه واقعی هزاره بودن در افغانستان افتخار است. شهید مزاری در دو سال و هشت ماه مبارزه عدالت‌خواهانه در غرب کابل و تاکید بر تحقق عدالت اجتماعی در کشور، به بالاترین مقام انسانی رسیده بود و در نهایت در همین مسیر برای تحقق عدالت اجتماعی جان شیرین خود را فدا کرد. سردار سرافراز عدالت‌خواهی در سرزمین افغانستان شد. این امکان ندارد که فاشیسم قبیله، برای همیشه تاریخ در افغانستان پایدار و ماندگار بماند. عدالت اجتماعی که آرمان شهید مزاری بود، در افغانستان تحقق‌پذیر است. روزی که عدالت اجتماعی در این کشور تحقق پیدا کند، نام و یاد شهید مزاری به عنوان سردار عدالت‌خواهان جاودانه در تاریخ ماندگار می‌ماند. با روشن شدن این مسایل، تعهد، صداقت و شخصیت تعهدمندانه شهید مزاری را با هیچ یکی از رهبران جهادی و غیر جهادی نمی‌توانیم مقایسه کنیم. از هر بعدی که شهید مزاری را با دیگر رهبران مقایسه کنیم، شهید مزاری یک سر و گردن سرافرازتر و سربلندتر از هر رهبر و شخصیت سیاسی در طول تاریخ این سرزمین سربلند است.

از برکت حزب وحدت و رویکردهای خردمندانه رهبر شهید هزاره‌ها، هویت گم‌شده تاریخی خود را به دست آورد و جرئت بیان عقاید و باورهای خود را پیدا کرد. شهید مزاری به هزاره‌ها یاد داد که ما جدا از داشتن عقاید و باورها، هزاره هستیم و با داشتن عقاید مختلف می‌توانیم در سایه هویت تاریخی خود که هزاره است، در هر کجا زندگی کنیم. بیانات رهبر شهید به صورت واقعی هزاره‌ها را بیدار نمود و امروز هزاره‌های سنی، اسماعیلی و جعفری و حتی هزاره‌های لائیک بدون در نظر داشت عقاید به دنبال بیداری ملی در جهت تحقق عدالت اجتماعی است. بنابراین، شهید مزاری استوره جاودانه هزاره‌ها بوده و با نام رهبر شهید هزاره‌ها جان گرفته و در کنار هم جمع، متحد، یک‌پارچه و متصل می‌شوند.

جاوید باد پیروان اندیشه جاودانه شهید مزاری بزرگ

۷ جنوری ۲۰۲۱ م. شهر شافهاوزن کشور سویس، مقدسی انگوری



سخنرانی یادگار رهبر شهید، بانو زینب مزاری

به نام خداوند توانا و دادگر!

نمایندگان محترم شورای جهانی هزاره، نمایندگان سویدن!

سفیر محترم! اساتید، علما، فرهیختگان، مهمانان محترم، برادران و خواهران گرامی، سلام و احترام تقدیم‌تان باد! ضمن امتنان و تشکر از برگزاری چنین مراسمی در راستای همبستگی هزاره‌ها و همچنین دعوت اینجانب. مناسب و لازم می‌دانم، چند نکته را یادآور شوم. بدون شک رشد و ترقی هر نظام اجتماعی در پرتو همبستگی اجتماعی و مشارکت عمومی تمام افراد جامعه است. مشارکت همگانی، در گرو باورمندی فردی و توانمندی گروهی جامعه است. از جمله عوامل تقویت‌کننده همبستگی اجتماعی و مشارکت عمومی، می‌توان به بازخوانی منافع مشخص جمعی مشترک و براساس آن هدف‌گذاری موثر و تلاش در راستای اهداف و منافع جمعی است. این همبستگی و هم‌پذیری را بیشتر کرده، در قدم بعد، شاهد پیشرفت و ترقی جمعی در آینده باشیم. این مهم، حمایت از تفکر باورمندی فردی و اجتماعی است.

یکی از مهم‌ترین گام‌های رهبر شهید، حدود سه دهه پیش، در شرایط خطیر و حساس جنگ و تهاجم همه‌جانبه، تشخیص درست نیاز به نیروی انسانی متخصص بود. رهبر شهید ما بر این باور بود و تاکید بر پرورش نسل تحصیل‌کرده و متخصص داشتند. اقدامات موثر رهبر شهید بر هیچ کس پوشیده و پنهان نیست. از این رو، با امکانات محدودی که در دسترس ایشان بود، ده‌ها جوان نخبه هزاره را به منظور تحصیل به کشورهای متعددی مانند آذربایجان، ترکیه، ایران و غیره فرستاد، که بیانگر عمق آینده‌نگری ایشان در آن شرایط حساس و دشوار است.

از نظر من، رهبر شهید پیش از تحقق هویت و اعتبار سیاسی ما، محقق‌کننده هویت و اعتبار شخصیتی ما بودند. رهبر شهید، در ایجاد و گسترش امید و توانمندی، پیش‌تاز تاریخ ما است. از این رو، در زمان کوتاهی از بی‌وزنگی در معادلات کشور، به ملتی تعیین‌کننده تبدیل شدیم. گرچه متأسفانه امروز با مدیریت ضعیف مدعیان جانشینی رهبر شهید، به مهره سوخته تنزل یافته‌ایم و حضور کاملاً ظاهری و نمادین داریم. بنیان تفکر تغییر، از جانب رهبر شهید کم‌کم به فرهنگی مبدل گشت و سینه‌به‌سینه پدران و مادران رحمت کش، ما تکثیر شد که مهم، پرورش و تربیت نسل فرهیخته و با سواد است.



ناگفته نماند که بابه شهید نه تنها از لحاظ سیاسی، بلکه در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، علمی و هنری نیز با امکانات محدود، در آن زمان، امید، اعتبار، و آرمان خلق می‌کرد، از جمله فعالیت‌های مردمی رهبر شهید، در آن زمان می‌توان به انتشار مجله حبل الله، در دری، سراج، میثاق، هاجر و یژه زنان، گلبانک و... همچنین مکتوب‌سازی و قایع و اخبار روز تبعاً و بدون کم و کاست در قالب خبرنامه، پیک وحدت و... اشاره کرد.

رهبر شهید ما، به تجلیل از ورزشکاران، نویسندگان و شاعران علاقه بسیاری داشت. تمام مردم جامعه را در هر رشته و زمینه‌ای، به عنوان ستون اجرایی می‌دانست، که در کنار هم جامعه را می‌سازند. این پیشرفت و ترقی در هر زمینه، در نهایت به پیشرفت جمعی و تعیین سرنوشت می‌انجامد. پدر شهید ما، با جهد و حمایت به موقع نیروهای توانمند و اجرایی هزاره در کنار هم، زیر چتر امید، انگیزه و خودباوری در جامعه گستراند، تا هر فرد این جامعه به این باور برسد که می‌تواند در سرنوشت خویش سهم و موثر باشد.

امروز، اسناد موثق و متقنی در تاریخ مقاومت سیاسی، فرهنگی و هنری ما موجود است، که در طول جهاد و مقاومت، شروع کننده هیچ جنگی نبوده‌ایم. تنها مدافع مردم و حقوق مشروع خود بودیم و بس، تا امروز هیچ کسی نتواند دروغ بگوید و به این ملت پرافتخار و مقاومت مقدس مردم ما تهمت آغازگری جنگ بزند و جنایاتی را که به درازای تاریخ از عبدالرحمان خابین بر این ملت روا داشتند، تا به امروز ادامه می‌دهند، همچون سر بردن مسافران مظلوم ما، در راه‌ها، انفجارها، و انتحار در مساجد و مکاتب و... طبق معمول ماموریتی که داشتند جاسوس پروراندند، تا جنایات در چارچوب افکار عبدالرحمانی‌شان را با اتهامات دروغین به قربانیان، مانند رقص مرده، میخ زدن بر سر، بردن سینه زنان و... را توجیه کنند و بپوشانند.

افشار نمونه بارز این جنایات است که تا ابد، این زخم ناسور در جگر تاریخ ما می‌ماند. متأسفانه حامیان این جنایت‌کاران تا امروز در صدد دروغ‌پراکنی و تحریف تاریخ هستند، غافل از اینکه آینده‌نگری رهبر شهید ما روی این خاطیان زبون را سیاه کرده و اسناد تصویری، صوتی و کتبی ما تا ابد روشن‌گر تاریخ بوده و ماندگار خواهد ماند.

اما رهبر نماهای پوشالی و مدعیان جانشینی رهبر شهید، نه تنها حتی جرئت دفاع و حمایت از مقاومت مقدس مردم را ندارند، بلکه بویی هم از آینده‌نگری نبرده‌اند، تا دستکم این وحدت، اتحاد و همبستگی را که به بهای خون شهدای ما ایجاد شده را هر روز گسسته‌تر نکنند. در شرایط حساس و سرنوشت‌ساز کنونی به طور نمونه همین پروسه



صلح با گروه طالبان گروهی که دستش به خون تمام مردم افغانستان آلوده است، گروه متحجر، زورگو، اقتدارگرا و دنبال قدرت مطلقه که جنایاتشان بر تمام مردم جهان مشهود و روشن است.

هزاره‌ها در همین پروسه در کجا قرار دارند و تا چه حد طرح جامع عملی و احقاق حقوق‌شان واضح و مشخص است. در کشوری که جنگ‌ها و صلح‌ها نیابتی است با این موضع مبهم رو به کجا روان هستیم چه آینده‌ای در انتظار مردم ما است و اما فرهنگ فرهنگ نیز از پایه‌های اساسی همبستگی ما است مردم ما با این فرهنگ پر بار سالها و سالها در جنگ و نا امنی این فرهنگ را با مشکلات زنده نگه داشتند شعر و ادب موسیقی صنایع دستی معرف تاریخ چند هزار ساله ماست معرفی و مطرح کردن این تاریخ از جمله اولین نقاشی‌های رنگ روغنی در جهان که در مغاره‌های بت‌های بامیان رسا می‌شده است تا صنایع دستی هنری فرهنگی شعر ادب و اما امروز این کار بر دوش هزاره‌های خارج کشور است، تا با انتقال اطلاعات موجب همبستگی عمیق‌تر خود ما و با معرفی این آثار به جهان هویت تاریخی و فرهنگی مردم خود را تثبیت کنیم متأسفانه دولت از این آثار بی نظیر هنری و فرهنگی جهانی حفاظت و صیانت نکرده است تلاشی برای معرفی این آثار جهانی نداشته است اما امروز بسیار خرسندم که در این محفل، هم از آثار ادبی و هم هنری رونمایی می‌شود و هر حرکتی که در راستای معرفی این فرهنگ غنی صورت گیرد، بی شک قابل تحسین خواهد بود، خصوصاً در شرایطی که مهاجرت بسیاری از مشکلات را متحمل می‌شود.

در پایان، می‌خواهم غرایض خود را با یک جمله به پایان برسانم که: بهترین نتیجه از یک هدف و حرکت جمعی، زمانی حاصل می‌شود که اعضای آن در راستای تحقق آن هدف نهایی تلاش خود را به کار گیرند و ایمان و باورمندی به توانایی خود داشته باشند. بی‌شک مردم ما، مردم سرافراز و سربلند است که نسبت به سرنوشت خود احساس مسئولیت می‌کنند.

باز هم تشکر از دعوت و توجه شما مهمانان گرامی!

به امید آینده روشن، پر از امید، آسایش، عدالت، صلح و برابری!

و من الله توفیق!



مزاری؛ آزادمرد راستین افغانستان

سوسن زاهدی

مقدمه

افغانستان، به دلیل حاکمیت قومی و تعدد اقوام، تعصب و تبعیض‌های قومی زیادی به خود دیده است. به جرات می‌توانیم بگوییم که وحدت و آزادی، به معنای واقعی خود وجود نداشته است. در این میان، هزاره‌ها از همه بیشتر ستم دیده، مورد سرکوب و نادیده گرفتن هویتی قرار گرفته است. وجود رهبر و راهنما که هدایت‌گر و عاملی برای حرکت باشد، نقش اساسی دارد. مزاری، نمونه‌ی کاملی از یک رهبر و آزادمرد واقعی است، چرا که به دور از نگاه‌های قومی و مذهبی، رعایت حق، عدالت آزادی و آزادگی را برای همه می‌خواست، نه برای قوم و مذهب خاص. مزاری معتقد بود برای ایجاد صلح و ثبات پایدار، باید حقوق و آزادی همه افراد، صرف‌نظر از وابستگی قومی تامین شود.

فاش می‌گیریم و از گفته خود دل‌شادم * بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

آشکارا می‌گیریم و به گفته خود می‌یالم: من غلام و بنده عشق هستم و این بندگی مرا از دنیا و آخرت فارغ و آزاد کرده است. موجودات برای تکامل و ادامه‌ی زندگی به آزادی و آزادگی نیازمند است، فرقی نمی‌کند گیاه باشد یا حیوان، یا هم از نوع انسان باشد. تنها تفاوت میان آن‌ها، در نوع آزادی است، که به آن نیاز دارند. انسان به عنوان اشرف مخلوقات، کسی که انتخاب و اختیار دارد، به آزادی‌های فراتر از آزادی دیگر موجودات نیازمند است. موجود زنده، نیازمند رشد است، توقف برای موجود زنده یعنی مرگ. آزادی یعنی اینکه من برای رشد خود مانعی نداشته باشم. کسی یا چیزی، سدی جلوی راه من قرار ندهد. آزادی در یک کلام یعنی نبودن مانع. انسان‌های آزاده به کسانی می‌گویند که این موانع را از سر راه خود و یا حتی دیگران برمی‌دارند. اما آیا آزادی مختص من تنها است؟ همین‌که من آزاد باشم کافی است؟ آزادی انواع مختلفی دارد، آزادی فردی و آزادی اجتماعی. آزادی فردی به تنهایی برای ما مفید نیست زمانی من از داشتن آزادی فردی خود لذت می‌برم و می‌توانم از آن استفاده کنم، که آزادی اجتماعی نیز میسر شده باشد. یعنی من در جامعه‌ای که زندگی می‌کنم، از ناحیه‌ی دیگران مانعی برای رشد خود نداشته باشم. یعنی توانمندی من در جهت منافع خودم و جامعه باشد، نه فرد یا گروهی خاص.

اصلی‌ترین مسأله‌ای که بشر در طول تاریخ و حیات خود با آن روبه‌رو بوده، مسأله‌ی آزادی و عدم آزادی است، زیرا همواره انسان‌هایی بوده‌اند که از قدرت خود برای رسیدن به منافع



شخصی خود استفاده کرده‌اند، بدون اینکه منافع جامعه و دیگران را در نظر بگیرند، یک فرد، فردی دیگر را، یک قوم، قوم دیگر را به بردگی گرفته است، تا منافع خود را تأمین کند. آزادی اجتماعی، زمانی تأمین می‌شود که فرد به آزادی درونی رسیده باشد. فردی که گرفتار حرص، طمع، منفعت‌طلبی و قدرت‌طلبی باشد، نمی‌تواند آزادی اجتماعی را درک و به آن عمل کند. افغانستان نمونه آشکاری است از جایی که آزادی و آزادگی مفهوم خود را از دست داده است، زیرا که قومی و گروهی از قدرت و نیروی خود برای تحت کنترل قرار دادن دیگر اقوام استفاده می‌کند. اما در تاریخ پرفراز و نشیب افغانستان شاهد چهره‌های ماندگاری هستیم، که شهید مزاری یکی از پررنگ‌ترین افرادی است که چه از نظر فردی و چه اجتماعی باعث شدند که آزادی مفهوم خود را از دست ندهد. به عقیده من علت اینکه شهید مزاری را مرد صلح‌دوست و چهره ماندگار می‌دانیم این است که تلاش کرد مفهوم آزادی را زنده نگه دارد. انسان بنا به ذات خود، منفعت‌طلب و سودجو است. سعی می‌کند از تمام قدرتی که در اختیار دارد، جهت رسیدن به منافع و خواسته خود استفاده کند. بنابراین، اگر خصوصیتی مثل خشم، حرص و طمع، جاه‌طلبی در او پررنگ‌تر از عقل، وجدان و فطرت باشد، دیگر نه قانون، نه عمل و دانش در او اثری ندارد. بنابراین، نیاز است انسان در محدوده خود به آزادی درونی برسد، تا بتواند آزادی اجتماعی را رعایت کند. مزاری، یکی از افرادی بود که به دور از نگاه‌های قومی و مذهبی، رعایت حق و عدالت را برای همه می‌خواست، نه قوم و مذهب خاص. مزاری باور داشت برای ایجاد صلح و ثبات پایدار، باید حقوق همه افراد، صرف‌نظر از وابستگی قومی تأمین شود.

مزاری، محبوب قلب‌ها و شخصیت استثنایی و متفاوت بود. مزاری ماندگار در بین مردم افغانستان است، چون به آزادی رسیده است. اگر فاقد آزادی بود، مانند تمام رهبران سیاسی گذشته و حال، پذیرفتن حرف حق به مزاجش خوش نمی‌آمد و برای رسیدن به خواست خود، دیگران را قربانی می‌کرد. چرا مزاری به شهادت رسید؟ چرا پس از شهادت، از غزنی تا مزار شریف بر دوش مردم خود، تشییع شد؟ مزاری به شهادت رسید، چون در برابر استبداد و استثمار ایستادگی کرد. مردانه انتقاد خود را بیان کرد و حرف منطقی دیگران را می‌پذیرفت و حرف ناحق را نمی‌پذیرفت.

کسانی که حرف حق برای‌شان سنگین می‌نمود و به دنبال تمجید و تعظیم بودند، مزاری را به شهادت رساندند. امام علی (ع) می‌فرمایند: «ای یاران من! از شما خواهش می‌کنم که

۱. قُلَّا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ يَدْعُو غَائِي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقَ أَنْ أخطئ، وَلَا أَمِنَ ذَلِكَ مِنْ فَعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ عَلَيَّ فَإِنَّمَا أَنَا وَآتَمَّ عِيْدُ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرَهُ، يَمْلِكُ مَا لَا مَالَكَ مِنْ أَنْفُسِنَا وَأَخْرَجْنَا مِمَّا كَلَّا فِيهِ إِلَيَّ مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَيْدِنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهَدْيِ، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى.



هرگز از اینکه سخن و انتقاد به حق خود را به من بگویید مضایقه نکنید. برگزاری تجلیل و بزرگداشت مزاری، کاری است ارزشمند، اما قدم برداشتن و پا جای پای او گذاشتن، کاری است بسیار دشوار. برای اینکه راه و روش مزاری، زنده بماند، نیازمند این هستیم که تبدیل به مردی آزاده شویم تا بتوانیم آزادی اجتماعی را رعایت کنیم. ایجاد فضای دیگری، و پذیرش انتقاد، کار بس دشواری است، اما رعایت همین دو کلمه برای ایجاد آزادی کفایت می‌کند. کریستین سن می‌نویسد: انوشیروان، عده‌ای را کنار خود جمع کرد، تا در باره مسأله‌ای با آن‌ها مشورت کند. انوشیروان عقیده خود را بیان کرد و همه گفتند هر چه شما بگویید حق و درست است. یکی از افراد حاضر در جلسه اجازه خواست تا نظر خود را بیان کند، او عقیده خود را گفت و عیب‌های نظر انوشیروان را هم بیان کرد. انوشیروان عصبی شد و دستور مجازات او را صادر کرد. قلم‌دان‌هایی که در آنجا بود آن قدر به سر آن فرد کوبید، تا مرد گفتن حرف حق سخت است و پذیرش آن سخت‌تر. عمل کردن به آن خیلی سخت‌تر خواهد بود. بنابراین، شخصی می‌تواند آزاد و آزادی‌بخش باشد، که ابتدا به آزادی درونی رسیده باشد.

اگر سخنان ناب شهید مزاری را بخوانیم، به نکات جالب توجه دست پیدا می‌کنیم که نشان دهنده آزادی درونی ایشان است. رهبر شهید می‌فرماید: «هر کم، که به حقوق مردم ما احترام گذاشته و خواسته‌های شروع ما را بپذیرد، ما نیز به او احترام قایلیم و هر گاه به حقوق مردم ما تجاوز شود، در برابر متجاوز خواهیم ایستاد». از نظر تمدن بشری و قوانین بین‌المللی، من فکر می‌کنم، که امروز یک مسأله یذرفته شده در سطح جهان است که مطبوعات آزاد باشد و هر کس باید طبق برداشت‌های سیاسی و عقیده خود باور و دیدگاهش را منعکس کند.

نتیجه‌گیری

آزادی، این است که بشر بتواند در سایه آن به حقوق طبیعی خود دست پیدا کند. بنابراین، آگاهی دادن در باره مزاری و دیدگاه‌های او، وظیفه همه مردم افغانستان است، تا بتوانند در سایه رسیدن به معنای واقعی آزادی، عدالت و برابری اجتماعی دست پیدا کنند. جامعه‌ای که بتواند بر حاکمان مستبد و خودکامه پیروز شوند، توانسته‌اند از آزادی فردی و اجتماعی برخوردار شوند. برای رسیدن به آزادی، تفکر مزاری و دیدگاه‌های او را سرمشق کارهای مان قرار بدهیم تا بتوانیم در مسیر درست حرکت کنیم و به عدالتی که در طول تاریخ معاصر به دنبال آن بوده‌ایم، دست یابیم و رهروان واقعی راه مزاری باشیم.

روح بزرگ رهبر شهید شاد و یادش گرمی باد!



خاطراتی از رهبر شهید

۱- رهبر شهید به خاطر تحقق عدالت اجتماعی در برابر رفقای سابق اش ایستاد

محمد نسیم خرمی

رهبر پشمینه پوش، شهید بابه مزاری، از میان رهبران دهه شصت و هفتاد خورشیدی، تنها رهبری بود که خواهان عدالت اجتماعی در افغانستان بود. او می خواست که در سایه تحقق عدالت اجتماعی، حقوق برابر و عادلانه برای همه اقوام و ملیت های افغانستان، بر اساس موجودیت فیزیکی آنان داده شود. او در شرایطی عدالت اجتماعی را در افغانستان پیشنهاد داد، که دیگران بر استبداد قومی و حزبی پای می کوبیدند. حاکمان معاصر افغانستان، به دلیل تکروی های قومی و خاندانی، مردم افغانستان را تباه و در بدر کرده اند.

شهید مزاری یکی از رهبران صادق دهه شصت و هفتاد خورشیدی بود، که با تلاش صادقانه گروه های رقیب و متخاصم شیعی را که ده سال در برابر هم در هزارستان جنگیده بودند، زیر چتر حزب وحدت اسلامی، متحد و یکپارچه کرد. سران حزب وحدت اسلامی، پیش از سقوط دولت نجیب و تشکیل دولت موقت در پشاور، به دلیل اینکه تمامی ملیت های کشور در بدنه دولت موقت سهم نداشتند، این دولت را نا کافی می دانستند و به همین دلیل از وقوع جنگ های داخلی در میان احزاب سیاسی اسلام گرا در کابل، برای گرفتن قدرت پس از سقوط دولت نجیب هراس داشتند.

به همین دلیل، پس از تشکیل حزب وحدت در سال ۱۳۷۰ ش. بخش سیاسی حزب، بیشتر از همه فعال شده بود و هیات هایی را با پیشنهاد و طرح مشخص، برای جلوگیری



از درگیری داخلی، به کابل، پنجشیر و سمت شمال کشور فرستادند. سرپرستی هیات پنجشیر را در زمستان سال ۱۳۷۰ ش. آقای محمد اکبری بر عهده داشت که توافق ۱۲ ماده‌ای را با شخص احمدشاه مسعود به اعضا رساند. هیات دیگر، که به سمت شمال فرستاده شد، استاد باب‌مزاری سرپرستی می‌کرد. این هیات با گفت‌وگوهایی که با مارشال دوستم در آن زمان داشت، دستاورد بسیار مهمی داشت که منجر به تشکیل جنبش ملی-اسلامی سمت شمال، به نمایندگی از ملیت اوزبیک، شد.

در اوایل بهار سال ۱۳۷۱ ش. به پیشنهاد حزب وحدت و شهید مزاری، برای جلوگیری از برخوردها و بی‌بندوباری‌های بعد از سقوط دولت نجیب، نشست جبل‌السراج برگزار شد. در این نشست، شخص شهید مزاری، مارشال دوستم و شهید احمدشاه مسعود شرکت داشتند که به توافقی‌های مهمی دست یافتند. اگر توافق جبل‌السراج بعد از سقوط دولت نجیب در کابل عملی می‌شد، جنگ‌های قدرت در میان احزاب در کابل به وقوع نمی‌پیوست و امروز مردم افغانستان سرنوشت دیگری را داشتند.

سقوط شهر غزنی

دولت داکتر نجیب در ماه ثور سال ۱۳۷۱ ش. سقوط کرد. همزمان با سقوط نجیب، پیام‌هایی به پایگاه‌های احزاب مربوط به حزب وحدت، از مرکز بامیان مخابره و ارسال شد، که در این خصوص، خاطره‌ام را به شما رهروان مزاری و مزاری‌باوران تقدیم می‌کنم. من، در آن زمان در پایگاه امام زمان منطقه تمکی قره‌باغ بودم که پیامی آمد هرچه زودتر، با نیروهای منظم نظامی خود به شهر غزنی رفته و در آن شهر از بی‌بندوباری احتمالی جلوگیری کنیم. در این باره با بقیه پایگاه‌های گروه‌های منحل در منطقه مشورت کردیم. تصمیم بر این شد که از انتقال بیشتر نیروی‌های نظامی که باعث خودسری شود، باید جلوگیری شود. از هر پایگاه، افراد مسئولیت‌پذیر نظامی انتخاب شده و با گروپ‌های منظم به شهر غزنی فرستاده شود.

اعزام به مرکز ولایت غزنی

سهیم پایگاه امام زمان مربوط به حزب دعوت، ۲۵ نفر تعیین شد. با مشورت دوستان، من و قومندان علی‌مدد توری تمکی، مسئولیت و ترتیب گروپ را برای اعزام از پایگاه امام زمان، به دوش گرفتیم. پیش از حرکت نیروها نامه‌ای از سوی پایگاه شهید رضایی سازمان نصر،



به این عنوان که برای رفتن به شهر غزنی با پایگاه شهید رضایی هماهنگی کنید، تا باهم یک‌جا عازم شهر غزنی شویم، رسیدن من، یک روز زودتر به نی قعله قره‌باغ رفتم. از نیروهای سازمان نصر، چند نفر با قاندهزاده، قبلا به طرف شهر غزنی رفته بودند. «شهید ابوذر» با شش نفر از محافظانش، از جمله «آذر»، برادر ایشان در نی قعله حضور داشت. ابوذر گفت که فردا ساعت دو بعد از ظهر از تمکی بیایید در منطقه «میلور»، با هم یک‌جا شده به طرف شهر غزنی حرکت می‌کنیم. هماهنگی برای حرکت فردا، به طرف شهر غزنی انجام شد.

من همان روز به تمکی برگشتم. فردای آن روز، افراد نظامی که باید به غزنی می‌رفتند، همه در پایگاه جمع شدند. ساعت ده پیش از ظهر، به سوی میلور، جایی که با ابوذر قرار گذاشته بودیم، حرکت کردیم. ساعت یک بعد از ظهر، به قریه میلور رسیدیم. شهید ابوذر ساعت دو، آمد. نظامیان و همراهان ابوذر کلا هفت نفر بودند. تاریخ حرکت ما به طرف شهر غزنی دقیق اواخر ماه حمل سال ۱۳۷۱ هجری شمسی بود. شهید ابوذر گفت مسیری که ما در آن حرکت می‌کنیم زیاد امن و قابل اعتبار نیست. تا سراب، باید دو قسمت شویم و فاصله حرکت باید نیم ساعت باشد و سر هر ساعت باید با بی‌سیم تماس گرفته و موقعیت خود را مشخص کنیم. یک گروپ دوازده نفری از نظامیان زیده، به قومندانی مرحوم احمد پیکار، همراه شهید ابوذر به راه افتادند. گروپ دوم، من، علی‌مدد نوری و یازده نظامی دیگر که سیزده نفر می‌شدیم، بعد از نیم ساعت، از مسیر کوه‌های صعب‌العبور «توب آسو»^۱ به طرف «گلکوه» قره‌باغ حرکت کردیم. براساس برنامه، با گروپ شهید ابوذر، سر هر ساعت تماس مخابره‌ای داشتیم. پس از چند ساعت پیاده‌روی، شهید ابوذر با مخابره گفت، شما شب را در گلکوه، بمانید، ما می‌رویم «بینی غار قلوچ».

ما شام، موقع اذان، به گلکوه رسیدیم و شب را در «بساغ» گلکوه ماندیم. صبح زود، جای نخورده راه افتادیم. ابوذر با مخابره گفت: شما جای صبح را در بینی غار قلوچ بخورید. نان چاشت، خود را در «نیخته» بربانید. ما نزدیکی‌های غروب آفتاب، در «بلدرغو» که آخرین قریه ولسوالی قره‌باغ است، رسیدیم. هوا بسیار سرد و برفی و راه‌ها پر از برف بود. در قریه بلدرغو، شهید ابوذر دوباره تماس گرفت و گفت که ما شب را در قریه «حیدزای سراب» تیر می‌کنیم، شما شب را در قریه «تلخک» جای حسین خان بمانید، ما فردا صبح، در «حیدرا» منتظر شما هستیم، تا یک‌جا شده، به طرف شهر غزنی حرکت کنیم.



مسجد دهقانان حسین خان

اول شام هوا تاریک شده بود که در قریه تلخک رسیدیم. حسین خان را صدا کردیم و به ایشان گفتیم ما نیروهای حزب وحدت هستیم، ابوذر گفته که شب را در قریه خان بمانید. حسین خان تلخک، جمع ما را در مسجدی که حدود دوصد متر پایین تر از خانه اش بود، راهنمایی کرد. دروازه مسجد را باز کرده، با صحنه غریبانه و عجیبی روبه رو شدیم. مسجد بسیار کهنه و محقر بود، فرش نداشت. داخل مسجد و در زیر سقف، بیش از ده پایه چوبی زده شده بود، تا سقف فرونریزد. در داخل مسجد مردم محل بودند و در یک گوشه آن «چراغ موشک» نفت سوز روشن بود، که به مشکلی همدیگر را می دیدیم. مردم محل در مسجد بودند و بعد از تحقیق و جست و جو، متوجه شدیم که آن مسجد مربوط به دهقان های حسین خان است. دهقان های خان همه در مسجد بودند و ما در کنار آنان نشستیم و به آنان گفتیم که ما مجاهدین حزب وحدت هستیم، شب را اینجا بمانید. دهقان ها با کمال جوانمردی گفتند اشکال ندارد، همان حییب خدا است و شما نور چشمان ما هستید، در حد توان از شما پذیرایی می کنیم. لحظه ای نگذشت که چای با نان مُسَنگ و نان جو فراوان برای ما آوردند.

وضعیت دهقانان حسین خان

بعد از خوردن نان شب، گفتند که واقعاً ما بستره اضافی برای خواب نداریم و وضعیت ما را می بینید که حتی مسجد هم، فرش ندارد. مسجد گرم است و شما می توانید استراحت کنید. گفتیم اشکال ندارد، یک شب تیر می شود و ما هم وضعیت شما را کاملاً درک می کنیم. از اینکه با کمال صداقت از ما پذیرایی کردید یک دنیا از شما سپاس گذاری می کنیم. بعداً کمی با آنان صحبت کرده، از وضعیت آنان پرس و جو کردیم و آنان نیز از وضعیت زندگی فقیرانه شان گپ زدند و گفتند که ما از پدر تا پدر مدت های زیادی، دهقان حسین خان هستیم و زمین شخصی نداریم. بعضی های ما از مالستان و بعضی از دایه هستیم و بعد از آنکه زمین های ما توسط اوغان ها اشغال شده، پدران ما به اینجا پناه آورده اند و فعلاً همه در گرو خان هستیم. چون دهقانی زمین های خان، کفاف زندگی ما را نمی کند و سالانه مجبوریم که چیزی به عنوان قرض از خان بگیریم و بعداً آن را پرداخت کرده نمی توانیم، سال به سال زیر بار قرض رفته و بدهکاری ما سنگین تر می شود، به دلیل این مساله، همه گروگان خان مانده ایم.



در آنجا من، استعمار خان از دهقان‌های مظلوم و درمانده را به صورت واقعی دیدم. از صحبت‌های دهقانان واقعا دل ما سوخت و تصمیم گرفتیم که شب را هر طوری که شده خانه خان بخوابیم. از مسجد محقر دهقانان خان بیرون شدیم و در پیش قلعه حسین خان رفته، دروازه خانه خان را تک‌تک کردیم. خان، اول دروازه را باز نمی‌کرد، بالاخره به دلیل اصرار ما، دروازه را باز کرد. به خان گفتیم که شما به دهقان‌های تان ظلم می‌کنید و با چه وجدانی شما ما را به مسجد دهقان‌های مظلوم، که حتی قرش ندارند رهنمایی کردید؟ امشب هر طوری شده ما در مهمانخانه شما می‌خواهیم. خان، اول زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت که من هم نصری هستم. در جواب گفتیم که به نصری بودن تان کاری نداریم، ما امشب مهمان شما هستیم. بالاخره خان مجبور شد که ما را به مهمانخانه سرد خود راهنمایی کند. آن روز دوازده ساعت پیاده‌روی کرده و حسابی خسته و مانده شده بودیم. شب را با پیره داری نوبتی در مهمانخانه سرد خان، به سختی گذرانیدیم. فردا صبح زود خود را در قریه حیدرا، رساندیم، با گروپ پیکار و ابوذر، یک‌جا به طرف شهر غزنی حرکت کردیم. خلاصه، از قره‌باغ که حرکت کردیم، پس از دو روز پیاده‌روی، به قریه «لشمگ»، پنج کیلومتری شهر غزنی رسیدیم. نیروهای حزب وحدت که از ولسوالی‌ها آمده بودند، در قریه‌های لشمگ، «جلوگر» و «بکاوگ» جمع بودند. پس از رسیدن به غزنی، مذاکرات با نیروهای پشتون و مسئولان حکومتی ولایت غزنی، جریان داشت که چگونه و در کجا مستقر شوند، تا باعث بی نظمی و چور چپاول اموال مردمی و دولت نشوند. مرحوم استاد سیدعباس حکیمی، مسئولیت عمومی نیروهای حزب وحدت را بر عهده داشت. پس از سه روز، نیروی‌های گروپ نظامی ما و شهید ابوذر، در لوای ۵۲۰ مستقر شدند.

شهر غزنی و سنگرهای اطراف غزنی، همه به دست هزاره‌های دولتی بود. منشی ولایت، مستوفیت، قومندان لوای ۵۲۰، همه هزاره بودند. دگرمن انصافی جاغوری، معاون لوا، جنرال واحد برادر داکتر سیماسمر قومندان لوا، سلیم خان بهسودی رئیس ارکان لوا بودند. تپه‌های روضه، سنگرهای لوا، بیش از بیست چنین تانک غول‌پیکر لوای ۵۲۰ در سنگرها آماده دفاع بودند. بالاخره شورای جهادی از مجموع مجاهدان هزاره‌ها و پشتون‌های ولایت غزنی تشکیل شد. ریاست شورای جهادی، به عهده شهید قاری بابا گذاشته شده بود. تمامی نیروهای پشتون و هزاره به تمام امکانات فرقه، لوا، امنیت ملی و پلیس ملی تنظیم شدند. از اینکه ولسوالی‌های جیغتو، خواجه‌میری و ناوَر نزدیک‌ترین ولسوالی‌ها هزاره‌نشین ولایت غزنی هستند، مسئولان این ساحه، مسئولیت تمامی نیروها و تسلیحات نظامی را به دلیل



تغییر و تبدیل راحت و آسان موقعیت و جابه‌جایی نیروها و امکانات، به عهده گرفته بودند. تعیینات ادارات دولتی هنوز به دلیل تشکیل دولت مرکزی معطل بود.

میان مسئولان حزب وحدت فیصله شد، جلسه‌ای در مقر جنایی کارته سه، تشکیل شود که در ساختار تعیینات ادارات دولتی، به تناسب نفوس و شخصیت‌ها و احزاب داخل حزب وحدت در ولایت غزنی، عادلانه و بر اساس شایسته‌سالاری انجام شود. جاغوری درگیر جنگ‌های داخلی سختی بود. در آن زمان، میان واقع از نهضت اسلامی و آقای عرفانی از سازمان نصر، جنگ به شدت ادامه داشت. احمدی «آب‌برده» با بیست نفر نظامی، همراهی صادقی لوخک، نیز از جاغوری به غزنی آمده بودند.

به سوی کابل

بعد از بیست روز، نظم در مرکز ولایت و شهر غزنی به وجود آمد. در همان روزها، استاد شهید مزاری، از بامیان به غرب کابل مستقر شد، جمع کثیری از مسئولان و قومندانان، به شمول استاد حکیمی، تصمیم گرفتیم که با جمعی از نیروهای نظامی به کابل رفته و پایگاه‌های حزب وحدت را در کابل تقویت کنیم. عده‌ای از فرماندهان به شمول شهید ابوذر موثر جیب مدل نو را از ادارات دولتی در اختیار گرفته بودند. ما به کمک هم‌سنگران خود مثل آقای‌هایلی و شعیب از خواجه‌میری که در ماموریت پلیس کلاه سبز غزنی مستقر بودند، یک موتر آمبولانس روسی را گرفته بودیم. هایلی موثروان ما بود. همراه سایر دوستان عازم خواجه‌میری شدیم. شب را در خواجه‌میری گذراندیم، فردایش همه جمع شدند. تصمیم بر این شد که کاروان ما که بیش از سیصد نفر مسلح بود، یا مسئولان غزنی مثل استاد حکیمی، استاد صادقی، ابوذر غزنوی، تعداد چهل عراده موتر جیب و گاز ۶۶ و... به طرف کابل حرکت کردیم.

حزب اسلامی و بستن راه میدان‌شهر

در سیدآباد وردک رسیده بودیم که یک موتر پر از مسافران هزاره، از روبه‌روی ما از کابل آمده، ایستاد شد و گفت: ما از مسیر میدان شهر آمدیم، در چشمه سالار، حزب اسلامی حکمتیار، مسیر راه را بر روی هزاره‌ها بسته و چندین نفر از مسافران هزاره، که از غزنی به طرف کابل می‌رفتند، متوقف کرده است و در «اونچی» و در قسمت‌های از غرب کابل، میان پشتون‌ها و حزب وحدت، جنگ در گرفته. با رفتن شما از این مسیر، امکان درگیری



حتمی است، بیشتر خودتان می‌دانید. شهید ابوذر و سایر فرماندهان و سربازان گفتند باید برویم، اگر ما امروز، راه را با این نیرو باز نکنیم، چه وقت باز خواهیم کرد؟ استاد حکیمی و استاد صادقی لوخک اشخاص معتدل و آرام بودند و گفتند افغانستان امروز ضرورت به هم‌پذیری دارد. ما نباید آغازگر جنگ ناخواسته باشیم، که ادامه آن معلوم نیست به کجا بکشد؟ اکنون زمان صبر و بردباری است، از تندروری که باعث جنگ در چنین شرایطی حساس شود، باید جدا پرهیز شود. آنان در ادامه گفتند باید برگردیم، شهید ابوذر پای خود در یک موزه کرده بود که هر طوری شده باید به سمت کابل برویم. دلیل او این بود که میدان شهر مرکز ولایت میدان وردک، در اختیار حزب وحدت است، بیش از یک‌هزار نیروی جنگی در آنجا مستقر هستند. ابوذر به سید حکیمی گفت که شما باید به حاجی عبدال محمدی مخابره کنید و دستور بدهید که در قسمت باز کردن راه با شما همکاری کند. ابوذر به سید حکیمی فشار آورده بود که حتما تماس بگیرد، چون حاجی عبدال حرف شما را قبول می‌کند و حاجی عبدال باید از طرف میدان شهر حمله کند، ما از این طرف حمله کرده، تمام مسیر را تا خود شهر کابل پاک‌سازی می‌کنیم.

استاد حکیمی ناراحت شد و به ابوذر گفت «خوده فرعون نسا، امکان ندارد ما آغازگر جنگ باشیم». یک پایه مخابره پشتکی داشتیم در میدان شهر و در مرکز فرقه. با مخابره تماس گرفته شد و استاد حکیمی و ابوذر گپ زدند. آنها نیز به دلیل احتمال درگیری روزهای اول پیروزی، رأی به آمدن از این مسیر را ندادند. گفتند امکان پیروزی ما که مسیر را باز کنیم ان‌شالله حتمی است، ولی پیامد آینده‌اش که به این زودی با پشتون‌ها وارد جنگ شویم خطرناک است.

تغییر مسیر به سوی سیاه‌خاک

بالاخره از سیدآباد وردک برگشتیم به خواجه‌میری. تصمیم بر این شد از مسیر ناوَر که دشت و کوتل‌های پر از برف است، پیاده حرکت کنیم، از راه سیاه‌خاک به کابل برویم. شب را دوباره در خواجه‌میری سپری کردیم. فردای آن روز همه جمع بودند و همه با سوار شدن موترها به طرف علودینی / علاالدینی ناوَر و مقر پایگاه استاد زاهدی را آغاز کردند.



راه‌گیری سید سها

تازه از خواجه‌میری حرکت کرده بودیم که سید سها، یکی از قومندان‌های پاسداران جهاد، بدون موجب با افراد نظامی خود راه موتر ما را گرفتند و گفتند امکان ندارد که این موتر را ببرید، باید از موتر پیاده شوید. وقتی زورگویی بی‌جهت سید سها را دیدیم، به نظامیان خود دستور دادیم که از موتر پیاده شده در اطراف پراکنده شوند، تا با اقدام نظامی، جواب زورگویی سید سها داده شود. سید سها، هابیلی را چنگ انداخت که بزند، ما دستور شلیک دادیم و چند مرمی به اطراف سید سها فیر شد. در این موقع ابوذر به دفاع از ما آمد و در برابر سید سها موضع گرفت و گفت سید سها تو با این گونه برخوردتان با من طرف استی، مواظب حرکت خود باش. مرحوم پیکار، آر. پی. جی را گرفت و گفت که هر دو موتر، هم موتر خود ما که سید سها بر سر آن جنجال درست کرده بود و هم موتر سید سها را می‌زنم. بالاخره با پادرمیانی استاد حکیمی، غایله تمام شد. سید سها به طرف علاالدینی نرفت. بقیه همه حرکت کردند.

در دشت، نزدیک به سوخته علاالدینی، مربوط به ولایت وردک رسیده بودیم که یک موتر «کاما سه» نظامی، پر از مهمات و موشک‌های بی. ام. چهل مربوط به حزب اسلامی، از رویه‌روی ما می‌آمد. شهید ابوذر به نظامیان دستور داد که جلو موتر را بگیرند که این موشک‌ها را در لوگر برای کوبیدن هزاره‌ها می‌برند. استاد حکیمی مانع شد و گفت که مشکل ایجاد نکنید و ما باید به سفر خود ادامه داده تا به هدف اصلی برسیم.

بالاخره در علاالدینی رسیدیم و شب را در آنجا سپری کردیم. فردای آن روز علاالدینی را به سوی کوتل قرناله، ترک کردیم. کوتل قرناله در آن روز پر از برف بود. وقتی به کوتل رسیدیم، متوجه شدیم که ابوذر، پیش از ما مردم قریه را برای باز کردن راه در کوتل آورده، تا راه را بر روی موترها باز کنند. برف‌ها کاملاً یخ‌زده شده بود و با پارو امکان جارو کردن نبود. مردم مجبور بودند که با کفنگ برف را کنده و راه را باز کنند. استاد حکیمی وقتی وضعیت را دید، گفت با این وضع، امکان باز شدن راه وجود ندارد. به مردم گفت شما مرخص هستید، به خانه‌های خود بروید.

پس از رفتن مردم استاد حکیمی ابوذر گفت باید پیاده راه را ادامه بدهیم. ابوذر در جواب گفت که پیاده برای من ممکن نیست و ابوذر پیاده نمی‌رود، از آنجا برگشت. استاد حکیمی هرچه اصرار کرد و گفت: «ابوذر خود فرعون نسا! بیا پیاده مسیر را ادامه بدهیم». حرف‌های استاد حکیمی به گوش ابوذر نرفت و ابوذر با غضب برگشت. پس از برگشتن



ابوذر، ما هم از بردن نیروهای نظامی منصرف شدیم و مرحوم پیکار را با نیروهای نظامی به سوی سراب برگشت دادیم. قرار بر این شد که اگر امکان داشت، پیکار، نظامیان را با موتر از مسیر تلخک و بلدرغو به طرف قره باغ ببرد و اگر بردن موتر ممکن نبود، موتر را به محسنی و شعبی در قریه لشک تسلیم کند. متأسفانه موتر را به دلیل برف از تلخک رد کرده نمی تواند. هابیلی مجبور می شود موتر را به شهر غزنی آورده و به شورای جهادی تسلیم می کند.

به سوی بامیان

من، با علی مدد نوری از کوتل قرناله مسیر خود را پیاده به مقصد سیاه خاک و بامیان ادامه دادیم. بعد از رسیدن به بامیان، مدت سه ماه، انتظار استاد بابه مراری را کشیدیم، تا از شمال و ماموریت حزبی که داشت برگردد.

تعیینات غیر عادلانه مناصب دولتی

در اول ماه اسد ۱۳۷۱ ش. به تمکی برگشتیم. در ماه میزان همان سال، به غزنی رفتیم. بعد از رفتن ما به سوی بامیان، تعیینات ملکی و نظامی در ادارات دولتی انجام شده بود. از طرف حزب وحدت، استاد اسدالله عرفانی جیغتو از سازمان نصر، فکرت جیغتو از پاسداران جهاد، قومندان شهید پویا از جیغتو، سید قومندان شهاب از پاسداران جیغتو، حاجی مبارز از پاسداران جهاد علاءالدینی، انجینیر عوض سازمان نصر از خواجه میری. در مجموع، آنان اعضای برجسته شورای جهادی، از حزب وحدت بودند. در تعیینات افراد در شورای جهادی، حق کشی ها مشخص بود و افراد زیادی از گروه های جهادی غیر نصری و پاسداران، نادیده گرفته شده بودند. و ما در این زمینه شکایت های خود را داشتیم. در جلسه ای که میان مسئولان حزب وحدت، در مقر پلیس جنایی پلان سه در شهر غزنی بر گزار شد، من، محمد نسیم خرمی و علی مدد نوری از حزب دعوت، از مجموع قره باغ، سرور محسنی از غزنی و از جبهه مستضعفین، عظیمی استاد نستوه از جمع جنرال قاسمی، اعتمادی پسر سید جگرن ناوُر، از جاغوری استاد صادقی لوخک، احمدی آب برده و سید بلخی از جبهه متحد شرکت داشتند. نتیجه جلسه چنین شد که تعیینات تمامی ادارات دولتی ملکی نظامی باید به گروه های داخل حزب وحدت ولایت غزنی، به تناسب نفوس و شخصیت های ملکی و یا سواد تقسیم و مقرر شوند.



استاد محمدحسین ستیز، فارغ التحصیل دارالمعلمین کابل، در آن زمان در خانه تشریف داشت. به ایشان احوال دادیم که به شهر غزنی تشریف بیاورد. در آن موقعیت حساس که نیاز مبرم به وجود ایشان داشتیم، متأسفانه ما را یاری و همکاری نکرد و به غزنی نیامد. من به مدت دو روز با مشورت دوستان پرسنل مسلکی که سهم ما بود، از مناطق مختلف جاغوری، مالستان، قره باغ و خواجه میری بهترین افراد با سواد را انتخاب کرده و لیست کردم، تا براساس تخصص و شایستگی، آنان را به ادارات دولتی ولایت غزنی معرفی کنیم.

لیست حزب وحدت بر پایه فیصله، به شورای جهادی تحویل شد. پس از آن، سرور محسنی از طرف حزب دعوت به عنوان نماینده تعیین شد و خود ما به طرف کابل رفتیم. وقتی از کابل دوباره به غزنی برگشتیم، متوجه شدیم که به جز از افراد سازمان نصر و پاسداران جهاد، هیچ پرسنلی از احزاب دیگر، در ادارات دولتی معرفی نشده اند. افزون بر حزب دعوت، افرادی از جبهه متحد و جبهه مستضعفین هم در تعیینات ادارات دولتی معرفی نشده بودند.

ما بعد از برگشت، به طور عاجل همه برادران و همسنگران خود را با کمک سرور محسنی جمع کرده، از بودجه شخصی یک ساختمان دولتی را در اده قره باغ به عنوان پایگاه و دفتر انتخاب کرده، فرش و ظرف آن را تهیه کردیم. بعد با مدیر نوری، انجینیر عبدالواحد از جاغوری، سرور محسنی، آقای صیفی، معلم غلامرضا از قره باغ و هابیلی از خواجه میری، جلسه گذاشتیم. بعد از صحبت در باره حق کشی و نادیده گرفتن حق خیلی از افراد متعهد، تصمیم بر این شد که باید به مسئولان جبهه متحد در انگوری، نامه ای نوشته شود، از آنان خواسته شود که به غزنی بیایند. بعد از آمدن آنان مشترکاً در باره گرفتن سهمیه خود اقدام کنیم.

از جبهه متحد، خیلی زود آقای طاهر شریفی و قاسمی از لوخک، به غزنی آمدند. پس از آمدن آنان، استاد نستوه و سیدعظیمی را به نمایندگی جبهه مستضعفین، با ما همراه شدند. با استاد عرفانی جیغتو، فکرت و استاد حکیمی جلسه گذاشته، حق خود را مطالبه کردیم. آنان در برابر اعتراض و مطالبه سهم ما، جواب نداشتند. استدلالشان این بود که ما تعیینات کردیم، همه به گردنشان گل انداخته شده، چه کسی را سلب صلاحیت کرده، شما را به جای آن تعیین کنیم؟ در نهایت به دلیل پا فشاری ما گفتند بگذارید تعیینات شورای ولایتی انجام شود، بعداً روی تعیینات دولتی گپ می زنیم. ما با مشکلات زیاد توانستیم از فرقه ۱۴ غزنی، برای بیست نفر افراد نظامی خود اعاشه و اباته بگیریم.



تعیینات شورای ولایتی غزنی

جلسات تعیینات شورای ولایتی، طبق وعده قبلی شروع شد. بعد از چند جلسه، اعضای شورای ولایتی انتخاب شدند. آقای عرفانی جیغتو به عنوان رئیس شورا، سید شهاب جیغتو مسئول نظامی، مدیر نوری مسئول کمیسیون روابط عمومی، اینجانب محمد نسیم خرمی متشی شورایی ولایتی، صیفی معاون کمیسیون خدمات اجتماعی، انجینیر واحد جاغوری رئیس کمیسیون صحتی، شریفی انگوری رئیس کمیسیون مالی انتخاب شدند.

با این توافق، همه احزاب تشکیل دهنده حزب وحدت مستقر در غزنی، شامل تعیینات شدند. تا شکل گیری واقعی شورای ولایتی، دو ماه طول کشید. بعد از شکل گیری واقعی شورای ولایتی، طی جلسه ای، فیصله شد که از هر ولسوالی یک نفر انتخاب شده و تعیینات شورای ولایتی را برای منظوری و تایید شورای مرکزی، باید به مرکز حزب وحدت، به بامیان ببرند، تا شورای مرکزی آن را تایید کرده، بودجه شورای ولایتی را از بامیان، به شهر غزنی انتقال دهند.

آخر ماه قوس بود و راه های هزارستان پر از برف بود، باید پیاده از دره ها و کوتل های پر برف و صعب العبور تا بامیان می رفتیم. من از ولسوالی قره باغ، شریفی انگوری از جاغوری، اشرفی از ولسوالی مالستان، فروغ و استاد تستوه از جبهه مستضعفین از ولسوالی جیغتو، در مجموع پنج نفر به عنوان هیات انتخاب شده و برای رفتن به بامیان آماده شدیم. مسیر ناوُر، بهسود تا بامیان را در آن زمستان سرد و پر برف، چهارده روز پیاده طی کردیم. به بامیان که رسیدیم، هر کدام به مقرهای دوستان خود تقسیم شدیم. من به مقر استاد بابه، استاد ستیز، محمد علی سعادت مالی و شهید میثم که یکجا بودند، ساکن شدم.

شرکت در جلسه شورای مرکزی حزب

بعد از دو روز استراحت و رفع خستگی، با هماهنگی قبلی، با دوستان در جلسه شورای مرکزی شرکت کردیم. در آن روز، استاد اکبری ریاست شورا را به عهده داشت. پیش از شروع جلسه، برگه ماموریت و تعیینات شورای ولایتی غزنی را تقدیم استاد اکبری کردیم. بعد از شروع جلسه خواست ها و مشکلات ولایت غزنی را با استدلال های منطقی مطرح کردیم و در ضمن، از بی عدالتی و حق کشی هایی که نسبت به احزاب منحلۀ تشکیل دهنده حزب وحدت در غزنی، از سوی مسئولان سازمان نصر و پاسداران جهاد منحلۀ انجام گرفته بود، مستند گلایه و شکایت کردی. اعضای شورای مرکزی بعد از شنیدن گله و



شکایت ما، روی طرح بودجه شورای ولایتی غزنی، صحبت را شروع کردند و در آن جلسه، استاد باب‌مزاری هم بعد از ماموریت شمال، تازه در جلسه شورای مرکزی شرکت کرده بود. پس از رای‌گیری، استاد اکبری اعلان کرد که مبلغ یک‌صد و ده لک افغانی، برای بودجه شورای ولایت غزنی منظور است. از مجموع این مبلغ، ده لک آن سفرخرج به شما پنج نفر اختصاص پیدا کرده است، بقیه صد لک افغانی، بودجه شورای ولایتی غزنی است. ما هم قبول کردیم، چون در سال ۱۳۷۱ ش. مبلغ صد لک افغانی (ده میلیون افغانی) پول کلان و هنگفتی بود. مسئول کمیته مالی حزب، چک را صادر کرده، به ما تحویل داد و ما چک مذکور را گرفته، از بانک حزب، پول مذکور را دریافت کردیم.

چند روز پس از دریافت پول، با شهید میثم یک‌جا، پیاده به سوی غزنی حرکت کردیم. در دهن سیاه‌سنگ، شهید میثم قره‌باغ، با جمعی از نیروها به سوی سیاه‌حاک رفتند و ما، هیات شورای ولایتی غزنی، به سوی ولایت غزنی رفتیم. آن روز، آخرین دیداری من با شهید میثم بود. در همان ماموریت، میثم و یارانش، زیر برف‌کوچ شدند.

دقیق یادم هست که در قرناله علاالدینی رسیده بودیم، که شورای نظار، فاجعه تلخ افشار را خلق کردند. وقوع فاجعه غم‌انگیز افشار، غم دیگری بود که روح و روان خسته از ستم و تبعیض ما را خسته‌تر کرد. با شنیدن این خبر تلخ، پیش‌بینی، گمانه‌زنی و اضطرابی که سران حزب وحدت، پیش از سقوط دولت نجیب، داشتند و گمان می‌کردند که پس از سقوط دولت نجیب، درگیری داخلی شروع خواهد شد، به حقیقت پیوست. در آن روز، اهمیت طرح و پیشنهادهای حزب وحدت، که با فرستادن هیات‌های مکرر به احمدشاه مسعود، برای بیان وضعیت خطیر آینده، برایم آشکار شد. به شهر غزنی که رسیدیم، ماموریت و بودجه تخصیص داده‌شده را برای شورای ولایتی گزارش دادیم.

اعزام به کابل

من، دو ماه رخصتی گرفته به طرف تمکی آمدم. بعد از فاجعه و قتل عام افشار، از سوی دولت ربانی و شورای نظار، جنگ در بخش‌های مختلف غرب کابل به شدت جریان داشت. پس از نوروز ۱۳۷۲ ش. من در تمکی بودم که شهید مزاری درخواست اعزام نیروی نظامی به کابل کرد. نیرو از تمکی اعزام شد. بعد از مدتی آمر محمدعلی از پایگاه امام زمان تمکی، در دهم‌زنگ کابل به شهادت رسید. سال ۱۳۷۲ ش. در قره‌باغ جنگ داخلی میان نهضت اسلامی، حرکت اسلامی شیخ آصف و حزب اسلامی از یک سو و



نیروهای حزب دعوت و سازمان نصر از سوی دیگر، رخ داد. ابتدا بدون جهت، از سوی نیروهای مخالف، بر پایگاه امام زمان شروع شد و ما به ناچار درگیر جنگ شدیم. بالاخره با فرماندهی جنرال علی‌مده نوری، زرکشان و زردالو از وجود مخالفان پاک‌سازی شد. من در تمکی درگیر جنگ شدم و در جلسات شورای ولایتی، در مرکز غزنی شرکت نتوانستم. برادران همسنگر ما در شورایی ولایتی حضور داشتند و حق ما را همچنان مسئولان سامان نصر و پاسداران در تعیینات دولتی ندادند. مشکل همچنان حل نشده به حال خود باقی مانده بود. بهار سال ۱۳۷۲ ش. مرکزیت حزب وحدت اسلامی، به کابل انتقال یافت. در ماه ثور همان سال، من به کابل رفتم و در ماه اسد سال ۱۳۷۲ ش. کنگره حزب وحدت، برای تعیینات شورای مرکزی، انتخاب دبیر کل حزب، مسئولان حزب در داخل و خارج از کشور، در غرب کابل برگزار شد و اعضای شورای ولایتی، که حق ما را غصب کرده بودند، هم در کنگره شرکت کرده بودند و می‌خواستند با وجود غصب حقوق ما، باز هم با نیرنگ بودجه شورای ولایتی را بگیرند.

شکایت از بی‌عدالتی مسئولان سازمان نصر و پاسداران

در مجموع، با همکاری نمایندگان جبهه متحد و جبهه مستضعفین ولایت غزنی، تصمیم گرفته، شکایتی را ترتیب داده، با همکاری انجینیر عقیل، عضو شورای مرکزی و مسئول خدمات اجتماعی حزب، به شهید مزاری که در آن زمان در مقر فرقه ۹۵ تشریف داشت، تحویل دادیم. در شکایت‌نامه، صریح نوشته شده بود که تا سهم ما در تعیینات دولتی مشخص نشود، از شرکت در تشکیلات شورای ولایتی جدید پرهیز می‌کنیم.

دیدار با شهید بابهمزاری

بعد از تسلیم شکایت، آیت الله شیخ‌زاده غزنوی عضو شورای عالی نظارت و انجینیر عقیل مسئول خدمات اجتماعی، زمینه ملاقات ما را با شهید مزاری فراهم کردند. فردای آن روز، به ملاقات استاد شهید مزاری رفتیم و فیصله‌نامه جلسه سال ۱۳۷۱ ش. را به استاد مزاری تحویل دادیم. در ضمن، شخصا تمامی موضوعات را به شهید مزاری شرح دادم. شهید مزاری، بسیار دقیق به حرف‌های من گوش می‌داد.

در پی شکایت ما، استاد شهید مزاری با عرفانی جیغتو، آقای فکرت و استاد حکیمی در باره رسیدگی به کایت ما جلسه‌ای برگزار کردند. در آن جلسه، شهید مزاری بسیار صریح و پوست‌کنده به آنان گفته بود که تا رضایت آنان را نگیرید از بودجه شورای ولایتی



خبری نیست. در ضمن، شهید مزاری به آنان گفته بود که حزب وحدت، بر مبنای عدالت اجتماعی، تحمل و همدیگرپذیری به وجود آمده، باید به همه سهم داده شده و حقوق کسی ضایع نشود. هدف از تشکیل حزب وحدت این نیست که به نام حزب وحدت، دیگران را عملاً کنار زده، دوستان و نزدیکان حزبی خود را چاق و فربه کنیم. شهید مزاری به آنان بی پرده گفته بود که مسأله حزب و حزب، بازی قدیم را کنار بگذارید و صادقانه همه را بر اساس شایستگی و لیاقتشان سهم داده و در ادارات معرفی کنید. ما با تعهد و صداقت تمام، میثاق وحدت را که امضا کردیم و بر اساس تعهد صادقانه احزاب سابق را دفن خاک کردیم، تا دیگر از آن احزاب که هزاره‌ها را تکه‌تکه کرده بودند، اثری نباشد. شما تلاش نکنید تا با نادیده گرفتن دیگران، دوباره بی اعتمادی در میان افراد و مسئولان حاکم شده و گروه‌های دفن‌شده، دوباره زنده خواهد شد. فقط با اتحاد صادقانه می‌شود که حقوق مردم خود را از کام دولت ربانی بیرون بکشیم. در آخر گفته بود شما هرچه عاجل، در میان شورای ولایتی غزنی جلسه برگزار کرده، مسأله را در میان خود حل کنید. بعد از آن جلسه، مسئولان غزنی، در منزل استاد حکیمی، در کارته سه برگزار شد. جمع ما انجینیر عقیل را نماینده انتخاب کردیم، تا در جلسه صحبت کند. انجینیر عقیل در جلسه، صحبت و موضع گیری جامع کرد و در نهایت، آن‌ها گفتند که شما رضایت بدهید که بودجه را دریافت کنیم، بعداً همه در غزنی رفته، شما را در ادارات دولتی سهم می‌دهیم. ما قبول نکردیم، چون سال گذشته با همین وعده و فریب، بودجه شورای ولایتی را سر خود ما آوردند، بودجه را هم خوردند و هیچ سهمی برای ما قایل نشدند. در جواب گفتیم که حق هزاره و حزب در ادارات دولتی معلوم است. همه ما نزد استاد مزاری رفته، در حضور ایشان تعیینات می‌کنیم. در نهایت جلسه با تهدید خاتمه پیدا کرد و تعیینات شورای ولایتی مشخص نشد و بودجه شورای ولایتی هم از طرف شورای مرکزی منظور نگردید. بعد از سه ماه همه بدون نتیجه به غزنی آمدیم و شورای ولایتی عملاً منحل شد. مزاری شهید، واقعاً رهبر صادق و دلسوز هزاره‌ها بود و تعهدمندانه به میثاقی که امضا کرده بود، پای بند بود و با تعهدی که داشت، از رفقای قدیمی حزبی خود گذشت و صادقانه بر تحقق عدالت ایستاده بود و بی عدالتی را هرگز و در هیچ زمینه‌ای قبول نمی‌کرد، روح آن رهبر پشیمینه‌پوش شاد، یادش گرامی و جاودان باد!

محمد نسیم خرمی
لندن، ۲۵ دسامبر ۲۰۲۰ م.



۲- خاطره آخرین جلسه رهبر شهید مزاری

جنرال رازق داد گوهری^۱

اسراری در باره شهادت رهبر شهید و هم‌رزمانش، هنوز روشن نشده است و خیلی‌ها خواسته‌اند که این اسرار بزرگ، مرموز باقی بماند. من، سال‌هاست که منتظرم تا بزرگان سیاست و نظامیان حاضر در صحنه، این رمز بزرگ را بگشایند، اما هیچ‌کس به دلایل مختلف تاکنون نخواست که در صحبت‌ها و یا در نوشته‌های‌شان روشنی بیندازند. با توجه به حضورم در صحنه، از نظر وجدانی بر خود لازم می‌دانم، چشم‌داشتم را که تا هنوز کسی به آن نپرداخته، با رهروان رهبر شهید شریک سازم، تا شاید عبرتی باشد برای نسل آینده.

سردار تنها

با تأسف باید بنویسم که خیلی از اعضای بلندپایه و فرماندهان ارشد نظامی حزب و وحدت اسلامی، از جمله مسئولان ارشد قومندانی قول اردو مانند سیدیزدان پرست هاشمی قومندان قول اردو، جنرال غلام‌سرور مختار معروف به تورن مختار، معاون قول اردو، سیداعلا رحمتی رئیس ارکان، فهیمی معاون سیاسی قول اردو، بیشتر اعضای شورای مرکزی غیر از مرحوم آیت‌الله شیخ زاده غزنوی، شهید ابوذر و شهید اخلاصی جاغوری، دیگران در کابل حضور نداشتند. اگر حضور هم داشتند در جلسات شرکت نمی‌کردند.

معاونان، رئیس ارکان قول اردو و معاونان و سایر اعضای شورای مرکزی در آن شرایط حساس جنگی، همه، کابل را ترک کرده، رهبر شهید را در معرکه و صحنه جنگ نابرابر تنها گذاشته بودند. آنان به بهانه‌های مختلف، یا به خارج از کشور و یا ولایت‌های شان رفته بودند. این، در حالی است که در شرایط جنگی حضور همه آنان لازم و ضروری بود. ترک نابهنگام ارکان بلندپایه حزب، بیانگر یکنوع خیانت و تبانی و عدم مسئولیت‌پذیری نسبت به مردم و حزب است.

آخرین جلسه

آخرین جلسه در روز ۲۱ حوت سال ۱۳۹۳ ش. ساعت ۱۱ تا ۱۲ در مرکز حزب وحدت اسلامی، با حضور رهبر شهید، شهید اخلاصی جاغوری، شهید ابوذر غزنوی، شهید ابراهیمی بهسودی، شهید سیدعلی علوی و بنده «رازق داد گوهری» که در آن زمان معاونت کشف قول اردوی حزب وحدت را به عهده داشتم، برگزار شد. در آن جلسه فیصله شد

^۱ معاون قطعه کشف حزب وحدت



که رهبر شهید به طرف یکی از سنگرهایی که در بالای کوه قوریغ، در غرب کابل بروند. سنگر استراتژیک کوه قوریغ، برای اتصال غرب کابل به هزارستان، به دستور آن مرد بزرگ از مدت‌ها قبل ایجاد شده بود و عده‌ای از نظامیان ورزیده در آنجا مستقر بودند. رهبر شهید با عده‌ای از محافظانش حدود ساعت ۲ بعد از ظهر، به طرف آن سنگر حرکت کردند. رهبر شهید برای من، وظیفه سپرد که شما در مکتب «ده قابل» رفته چند پایه مخابرات بزرگ و باتری گرفته، به سنگر کوه قوریغ ببرم. من، به دستور رهبر شهید، از آن‌ها جدا شده، به سوی مقصد تعیین شده، حرکت کردم.

خاینان در کمین و دستگیری رهبر شهید

وقتی که رهبر شهید در مسیر حرکت به سوی کوه قوریغ بود، در منطقه «قلعه علی مردان» عده‌ای از خاینانی که در آنجا، در بین خانه‌های مردم جابه‌جا شده و مترصد اوضاع نابسامان بودند، از این وضعیت استفاده کرده، رهبر شهید را کمین کرده بودند، تا با کینه‌های ابوسفیانی تقاص شکست ۲۳ سنبله و قبل از آن را از رهبر شهید بگیرند. متأسفانه رهبر شهید در کمین خاینان برخورد می‌کند و در آنجا درگیری ایجاد می‌شود. مخابرات سیدعلی بالای بنده صدا کرد که در منطقه قلعه علی مردان، ما را کمین زده‌اند و با ما درگیری ایجاد کرده‌اند. من، صدای «انداخت» را از دور شنیدم و خود را بعد از چند دقیقه به محل درگیری رساندم، که درگیری ختم شده بود. مردم محل گفتند که در اینجا، بالای رهبر شهید و همراهانش حمله شده بود که تعداد پنج- شش نفر شهید و زخمی شده‌اند و خاینان، آن‌ها را اسیر کرده و به سوی دارالامان انتقال داده‌اند.

در اسارت طالبان

من تلاش کردم خود را به آن‌ها برسانم، اما در مسیر راه، در منطقه «دوغ آباد»، اسیر طالبان شدم. طالبان بین خود به زبان پشتو صحبت می‌کردند که تعدادی از فرماندهان بزرگ مزاری را عده‌ای از جاسوسان ما، تسلیم ما داده‌اند. از خود رهبر شهید حرفی نمی‌زدند، چون شخص رهبر شهید را نمی‌شناختند، در حالی که رهبر در میان اسیران بود.



گریز از چنگ طالبان و دستگیری دوباره

بعد از یک ساعت، بنده از نزد طالبان فرار کردم و در «پل گل باغ» که طالبان زنجیر ایجاد کرده و جوانان هزاره که از غرب کابل در حال فرار به طرف چهار آسیاب بودند، را دستگیر و در خانه‌های خالی از سکنه زندانی می‌کردند، من هم دوباره دستگیر شدم و مرا به چهار دیوار انتقال دادند.

باز هم گریز و دستگیری

با توجه به عدم آشنایی منطقه و عملکرد نظامی، بعد از نیم ساعت دوباره فرار کردم. اواخر منطقه «ریشخور»، نرسیده به چهار آسیاب، باز هم دستگیر و در یک اتاق تاریک و کوچک مرا انتقال دادند که در آنجا، برای نشستن جای نبود. من به دلیل نبود جا، کنار در وردی ایستاده ماندم.

آزادی به دست سید آقا، قومندان حزب اسلامی

بعد از چند ساعت، یکی از قومندانان حزب اسلامی به نام «سید آقا» که قبلاً در چهار آسیاب با ایشان، در قالب هیات حزب و حداث اسلامی ملاقات داشتم، ایشان مسئولیت همان زنجیر را به عهده داشت و هنگام ورد، من را از صدایم شناخته بود، به اسم صدا زد و مرا به یک ماشین سوار و آزاد کرد.

ساعت ۹ تا ۱۰ شب، به یک هتل پر از مهاجران غرب کابل - که همه زنان و کودکان در آنجا جمع بودند - رسیدم. افغان‌ها (پشتون‌ها) در میان خودشان از اسارت رهبر شهید حرف می‌زدند. از رادیو «بی. بی. سی» نیز خبر اسارت رهبر شهید بخش شد. در میان مردم و مهاجران سرو و صدا و غم اندوه فراگیر شد. شب تا صبح در کنار مردم با غم و اندوه، بدون اینکه خواب رفته باشم، با صحنه‌های دل‌خراشی روبه‌رو شدم. از آن جمله، شاهد گریه و ناله کودک خردسالی بودم که مادرش در نزدیک قصر دارالامان با انداختن سلاح ثقیله احمدشاه مسعود و هم‌دستانش شهید شده بود و تنها خواهر بزرگ‌تر از خودش همراهش بود، که چیزی نمی‌دانستند. هر کاری می‌کرد نمی‌توانست آرام کند. برای گریه‌های دردناکش، دلم سوخت. رفتم برایش شیر خشک خریدم و آوردم. شیر خشک یکی از خانم‌ها آماده کرده، به آن کودک مظلوم چهل روزه خوراند، آرام شد. صدها صحنه دل‌خراش دیگر؛ ناله پدر از دست داده، مادر از دست داده، شوهر از دست، فرزند از دست داده و... که در مسیر غرب کابل تا چهار آسیاب به دست طالبان و نیروهای مسعود شهید شده بودند.



با جنرال فوزی به سوی غزنی

ساعت ۴ صبح حدود ۶۰ نفر سوار یک کامیون شدیم و هنگام سوار شدن، با جنرال همایون فوزی معاون جنبش اسلامی، برخوردیم و به طرف غزنی حرکت کردیم. تا کوتل «شش گاو»، هیچ پوسته و زنجیر طالبان وجود نداشت. در خود کوتل زنجیر طالبان وجود داشت که با مردم برخورد بد نداشت. بعد از عبور از زنجیر، به طرف شهر غزنی حرکت کردیم. ساعت ۱۰ صبح به غزنی رسیدیم. در هتل های غزنی به دلیل هجوم مهاجران، جا برای ماندن وجود نداشت.

با تلاش زیاد بالاخره جا گیر آوردیم. خوشبختانه مالک هتل، از مردم هزاره بود. بعد از نیم ساعت توقف، سروکله جاسوسان طالب پیدا شدند. می خواستند افراد مربوط به حزب و حدت را شناسایی کرده، تحویل طالبان بدهند. در آن موقع، یک از شاگردان هتل آمده، به ما گفتند که جاسوسان طالب شما را شناسایی کردند، لذا بهتر است. هتل را ترک کنید. ما مجبور شدیم هتل را ترک کرده، به طرف «آده قره باغ» رفتیم. در آنجا با برادران عطایی سراب سر خوردیم. جنرال فوزی، از من جدا شد و من به طرف قلعه شاده، خانه برادران عطایی رفتم. شب را در آنجا سپری کردم.

ملاقات با استاد حکیمی

صبح به مرحوم استاد سیدعباس حکیمی پیام دادم و موقعیتم را برایش اعلام کردم. ایشان یک جوانی را به نام شجاعی با موتور سایلکل به دنبالم فرستاد. همراه ایشان به طرف خانه استاد حرکت کردیم. در مسیر، از زنجیر طالبان فرار کردیم، از پشت ما انداخت کردند، اما الحمدلله به ما نخورد. ساعت ۹ صبح به خانه استاد حکیمی رسیدیم. استاد فوق العاده ناراحت و پریشان بود. در همان لحظات، خبر انتقال شهید مزاری و همراهان به سمت قندهار پخش شد. من از آنجا به طرف قرارگاه نیروهای جنرال شهید شفیع که در مکتب جرمتو قرار داشت رفتم. در آنجا خبر شهادت رهبر شهید پخش شد.

استقبال بی نظیر از پیکر رهبر شهید

تعدادی از ریش سفیدان، به سرپرستی حاج نوروز الیاسی سراب، به طرف شهر غزنی رفتند، تا به منطقه «نانی» رفته و چگونگی شهادت رهبر شهید را پیگیری کرده، تا پیکر شهدا را به قرارگاه انتقال دهند. مردم با شنیدن خبر شهادت رهبر شهید در قرارگاه جمع شدند، که تقریباً ۲۰ هزار نفر تخمین زده می شد. عصر، پیکر شهدا به قرارگاه رسیدند. در آنجا روز محشر



شده بود. جنازه‌ها بلافاصله غسل داده شده و هیاتی به سرپرستی استاد حکیمی تشکیل شد تا در بارهٔ جگونگی انتقال پیکر شهدا تصمیم لازم گرفته شود. فردای آن روز، در حالی که برف به شدت می‌بارید، جمعیت زیادی دوباره جمع شدند. مردم عزادار، روی برف‌ها ایستاده بودند. استاد حکیمی، سخنرانی جذاب، شورانگیز و راهگشایی ایراد کردند. بعد از سخنرانی، از مردم پذیرای شد. چندین گاو برای پذیرای ذبح شده بود. بعد از ختم مراسم، ما به سرپرستی مرحوم استاد عارفی ریش، پیکر مطهر رهبر شهید، شهید ابراهیم بهسودی، شهید سیدعلی و شهید جان محمد ترکمنی را به سمت بهسود انتقال دادیم.

۳- خاطرهٔ مدال افتخار

محمد ابراهیم «بابه»^۱

استاد محمد ابراهیم بابه، چهرهٔ آشنا و تاریخ زندهٔ نیم سده حوادث سیاسی در کشور، به ویژه هزارستان است. است. کسانی که در جریان حوادث سیاسی نیم قرن پسین در افغانستان بوده و هستند، او را می‌شناسند. استاد، در تشکیل جریان‌های مختلف مانند سازمان فلاح اسلامی، تأسیس شورای انقلابی اتفاق اسلامی، حزب دعوت اسلامی و حزب وحدت اسلامی نقش بسیار مهمی را بازی کرده است. در دوران حزب وحدت اسلامی، یکی از ابتکارات و افتخارات مهم استاد، طرح تأسیس جنبش ملی-اسلامی سمت شمال، به رهبری مارشال دوستم بوده است. استاد از معدود چهره‌های سیاسی تاثیرگذار در هزارستان است که آگاهانه و با تفکر باز، در میان نیم قرن معامله‌ها و زدوبندهای مخالف منافع ملی و قومی، به دور بوده و بدون شک استاد با درایتی که دارد، چهرهٔ پاک سیاسی در کشور است.

استاد بابه، کتابی را به نام «عدالت اجتماعی آرمان محرومین کشور» را نوشته که در شرف چاپ است. هرچند تمام موضوعات مطرح شده در طول نیم قرن پسین در کتاب خاطرات استاد بکر، تازه و دست‌اول است که هنوز هیچ‌کسی به آن‌ها اشاره‌ای نکرده است. بدون تردید می‌توان نوشته‌های استاد را ناگفته‌های نیم اخیر افغانستان نامید. از بین موضوعات مطرح شده در کتاب خاطرات استاد، موضوع طرح تشکیل جنبش ملی اسلامی که ابتکار و لیاقت ایشان برای احیای هویت ملیت اوزبیک در افغانستان بوده، درخور

^۱ استاد ابراهیم عضو شورای مرکزی حزب.





ستایش است. نوشته حاضر، اشاره مختصر بر زمینه سازی و چگونگی طرح تشکیل جنبش ملی اسلامی توسط استاد است.

آنچه در ذیل می خوانید برگرفته از کتاب «عدالت اجتماعی؛ آرمان محرومین کشور» خاطرات تیم قرن استاد محمدابراهیم پایه است.

ماموریت ویژه

در سال ۱۳۷۰ ش. از سوی شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان، برای زمینه سازی تحقق عدالت اجتماعی در کشور و ایجاد فضای مطمئن برای به وجود آوردن نظام عادلانه اجتماعی که دارای ویژگی اسلامی باشد، هیات هایی به نقاط مختلف کشور اعزام شد، که از آن جمله من در راس یک هیات برای انجام اهداف یاد شده، عازم شمال کشور شدم. من از مسیر بامیان، یکاولنگ، بلخاب، سانچارک و شولگره به مزار شریف رسیدم، که در منزل های یاد شده، که می رسیدم، طی جلسات و سخنرانی ها با مردم هدف ماموریتم را برای آنان، در میان گذاشته و طرح آمادگی ها را برای تحقق عدالت اجتماعی در کشور ارائه می دادم.

استقبال از طرح تحقق عدالت اجتماعی، از سوی شخصیت ها و چهره های تاثیرگذار که در مسیر یاد شده وجود داشت، امیدواری تحقق عدالت اجتماعی برای من بیشتر و بسیارتر می شد. امیدوار می شدم بر اینکه می توان از حضور مردم، جریان و موجی از عدالت خواهی را به وجود آورد و عدالت اجتماعی در کشور تحقق بخشید. مخصوصاً امیدواری ام در سانچارک ولایت جوزجان، پس از ملاقات با قاضی یاسین، مسئول اداره امور حزبی حزب جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت جوزجان و مولوی شهاب الدین مسئول حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در آن ولایت، که از بیک تبار و قاضی تاجیک تبار بودند، به یقین مبدل شد، که رهایی از محرومیت، تحقیر و توهین برای ملیت های محروم از همه وقت امکان پذیرتر شده. این آرمان تاریخی بالاترین و اساسی ترین آرمان مردم و ملیت های محروم را تشکیل می دهد.

در صحبت های خصوصی و سخنرانی های عمومی که در جوزجان داشتم، دعوت من از قاضی یاسین و مولوی شهاب الدین برای مبارزه متحدانه جهت تحقق عدالت اجتماعی، چنان شور و شعف را در مردم آن ساحه به وجود آورد که مجاهدان هردو جریان، بی اختیار اشک شوق می ریختند و دیگر از اختلاف حزبی و جنگ های داخلی دست کشیده و هم دیگر را در آغوش کشیدند. در ادامه مسیری یاد شده، تا ولایت





جوزجان، روزانه نتیجه مذاکرات خود را با فرماندهان و شخصیت‌های تأثیرگذار مناطق و با مخبره با شورای مرکزی و شخص آقای مزاری در میان می‌گذاشتم.

اختیار تام حزب وحدت

پس از صحبت با قاضی یاسین و مولوی شهاب‌الدین و طرح متحد شدن ملیت‌های محروم برای تحقق عدالت اجتماعی، وقتی گزارش را شبانه از طریق مخبره به شهید مزاری رساندم، فردای آن، شهید مزاری بعد از صحبت با شورای مرکزی به من گفت که من به نمایندگی از تمام اعضای شورای مرکزی به تعهد و صداقت‌تان ایمان دارم و بعد از این، لازم نیست که گزارش کارهای روزانه‌تان را برای شورای مرکزی مخبره کنید. من به همراه شورای مرکزی در باره مأموریت‌تان به شما اختیار تام می‌دهیم و پشتیبان کامل طرح‌های صادقانه‌تان هستیم.

گام آغازین تحقق یک آرمان بزرگ

آری، آری، باور داشتم و دارم تا زمانی که زخم محرومیت ملیت‌های محروم، التیام پیدا نکند، خروش برای همیشه تاریخ جاری است. بنابراین، می‌توانم بگویم که من با قاضی یاسین دردمند و دلسوز به مردم و با مولوی شهاب‌الدین شرافتمند، انقلاب عدالت‌خواهی و تحقق عدالت اجتماعی را از همین سانچازک آغاز کردیم. این یک شعار نیست، یک رحمت الهی است که دو جریان یا دو حزب، که در طول مبارزات‌شان با اختلافات شدیدی که داشتند، هم‌دیگر را کشتند و با جنگ‌های خونینی که داشتند بعد از همان جلسات، با جنگ‌ها و اختلافات وداع گفته و صف واحد عدالت‌خواهی را به وجود آوردند.

پیوستن جنرال دوستم و جنرال مومن به حزب وحدت

آوازه این خروش همبستگی و عدالت‌خواهی به تمام ساحات شمال که جنگ‌ها و اختلافات داخلی در بعضی جاها به شدت ادامه داشت و در بعضی ساحات کم‌تر طنین افکنده بود. افسران آردوی دولت داکتر نجیب در شمال، تمایل شدید پیوستن به حزب وحدت اسلامی، این پرچم‌دار عدالت اجتماعی را پیدا کردند و تماس‌هایی را با من گرفتند. چنانکه نامه‌ایی را جنرال دوستم، جنرال مومن و جنرال حسام‌الدین، به حوزه حزبی حزب وحدت اسلامی افغانستان در شولگره فرستاده بودند و انتظار مرا می‌کشیدند. استاد محقق، با پیامی از شولگره به قومندان حزب وحدت اسلامی ساحه جوزجانان که در این سفر



همراه با من به سانچارک آمده بود، اطلاع داد و اصرار داشت که زود به شولگره تشریف بیاور. من آقای معین را که جوان تحصیل کرده و فارغ التحصیل دانشکده اقتصاد بود، با یک اسب به شولگره فرستادم و قصد داشتم که به سوی لنگرود و فاریاب بروم، ولی منتظر احوال و بررسی آقای معین بودم. معین، شب برایم مخابره کرد که طرف شولگره بیا. فردا طرف شولگره رفتم و تا شب به شولگره رسیدم. به قرارگاه حزب وحدت اسلامی افغانستان، داخل شدم. پس از دو روز، آقای استاد محقق نامه جنرالان یاد شده را به من داد، آن را خواندم. در آن نامه‌ها نوشته کرده بودند که «ما دست خود را به سوی شما دراز کردیم، ما را به عنوان سربازان حزب وحدت اسلامی افغانستان بپذیرید». من این وضعیت را باز هم با وجودی که چند روز قبل شهید مزاری به نمایندگی از شورای مرکزی برایم اختیار تام داده بود، به بامیان مخابره کردم. موضع بامیان را به دلیل طولانی نشدن، در کتابی که نوشته و ذکر کرده‌ام بخوانید.

سرانجام، مسئولیت پذیرش جنرالان را خودم به دوش گرفتم. برای مساعد ساختن زمینه تحقق عدالت اجتماعی در کشور، تصمیم بر سقوط دادن پایگاه‌های نظامی داکتر نجیب در شمال را گرفته و عملاً شروع کردم. در مرحله اول، آقای استاد محقق را از شولگره به چمتال فرستادم، که شرح مفصل آن را در کتابی به نام «عدالت اجتماعی: آرمان محرومین کشور» نوشته محمد ابراهیم «بابه» می‌توانید بخوانید.

تدابیر فتح مزار شریف

استاد محقق شبانه از راه‌های مشرف بر چمتال و تپه‌های مشرف بر آن و از بین ۳۰ سانی متر برف، با پای پیاده با دو صد نفر نظامی حرکت کردند. این در حالی بود که پوسته‌های نظامی و کمربندی شهر مزار شریف، پابرجا بود و کنترل راه‌های عمومی به دست نیروهای دولت داکتر نجیب بود. خوشبختانه شب آینده به چمتال رسیدند. در ظرف چند روز مشکلات حوزه حزبی حزب وحدت، مستقر در چمتال را حل کرد و اطمینان داد.

من بدون ضیاع وقت، دست به کار شدم و شیخ باقر، فرزند مرحوم شیخ سلطان مزاری را با تعداد زیادی از نظامی‌ها از راهی که آقای محقق به چمتال رسیده بود، اعزام کردم و به شیخ باقر گفتم که شما را برای یک عملیات نظامی به چمتال اعزام می‌کنم، که به اندک‌ترین وقت بر پوسته کمربندی امنیت ملی دولت نجیب که مواظب نگهداری راه عمومی شولگره و مزار است، حمله خواهید کرد، تا معلوم شود که جنرال‌های همسو با





حزب وحدت مانند جنرال دوستم و رفقایش، از دولت نجیب حمایت می‌کند یا خیر؟ تا ما برنامه بعدی را طرح ریزی کنیم.

شیخ باقر گفت: استاد! اگر شکست بخوریم در آن دشت‌ها چه خواهد شد؟ و پناه گاه کجا است؟ من گفتم: ما مجاهدین همیشه پیشروی و عقب‌نشینی داشته‌ایم، ولی شکست را نپذیرفته‌ایم. همچنین گفتم که به آقای محقق گفته‌ام که زمینه حفاظت از مجاهدین را در بین مردم آن ساحه، مساعد بسازد که در شرایط خاص، در پناه دادن مجاهدین کوتاهی نکنند. برو خاطرت جمع باشد. من دستور تداوی زخمی‌ها و نان و آب شما را پیش‌بینی و مهیا کرده‌ام. فردا شیخ باقر هم به چمتال رسید. ناگفته نماند که با مجاهدین شیخ باقر، دو تن از محافظان خود را نیز ضمیمه کرده، اعزام کردم و راز و رمز حمله بر پوسته‌های یاد شده و تشویق مجاهدین خود حزب وحدت را برای حمله، به محافظانم گوشزد کردم و برنامه دادم. برنامه داده شده عملی شد و پوسته کمربندی مزار و شولگره به دست مجاهدین حزب وحدت سقوط کرد. آوازه شد که مزار شریف به دست مجاهدین حزب وحدت فتح شد. از اثر این آوازه، طیاره‌های بمب‌افکن نجیب، مجاهدین ما را بمباران کرد.

در آن شب، رادیو بی.بی.سی از نجیب یا از سخنگوی او پرسید که وضعیت شهر مزار شریف چگونه است؟ در جواب خبرنگار بی.بی.سی گفتند که ما افراطیونی را که در پُل امام بُکری بر یکی از پوسته‌های کمربندی شهر مزار شریف حمله کرده بودند کوبیدیم. این مصاحبه و اعتراف دولت نجیب بدین معنا بود که مجاهدین حزب وحدت با دولت در حال جنگند و نه معامله. این مصاحبه و اعتراف به نفع ما بود، تا مردم نگویند که حزب وحدت با دولت نجیب معامله کرده است.

فتح مزار شریف

فردای آن روز، «کود برق مزار شریف» و به دنبال آن «فرقه نظامی ده دادی» نیز به دست مجاهدین حزب وحدت فتح شد. جنرال اٹک، که یکی از قومندان‌های بنام و پرآوازهٔ داکتر نجیب، از شهر مزار شریف خارج شد و گریخت. نیروهای تحت امر مذکور پراکنده شدند. این وضعیت، برای ما مبارک بود، که مردم شهر مزار شریف به استقبال مجاهدین و استاد محقق به چمتال آمدند و آقای محقق را به شهر مزار شریف بردند.



این استقبال بدین معنا بود که شهر مزار شریف را به آقای محقق و مجاهدین ما تسلیم دادند. من نیز دو یا سه روز بعد از فتح مزار شریف و ورود مجاهدین به آن شهر، از شولگره غازم شهر مزار شریف شدم، که شیخ طه را با یک موتر گاز دنبال من فرستاده بودند. وقتی من به چمتال مزار شریف رسیدم، در آنجا توقف کردم و کمریندهای مزار شریف را دوباره توسط مجاهدینی که در چمتال مستقر بودند، فعال کرده و به عنوان سفیر حزب وحدت وارد شهر مزار شریف شدم و مورد استقبال گرم مردم قرار گرفتم.

فردای آن روزی که به مزار رسیده بودم، جنرال دوستم و انجنیر محمدنسیم مهدی مسئول حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در ساحات لنگرود و فاریاب را که به مزار شریف آمده بودند، ملاقات کردم. قطعنامه‌ای را به همان مضمون که با قاضی یاسین و مولوی شهاب‌الدین امضا کرده بودم، با انجنیر مهدی از یک‌تبار نیز امضا کردم که جنرال دوستم و آقای استاد محقق حاضر بودند، نیز شصت و امضا کردند.

در این جلسه مسئول گارتیزیون امنیتی شهر مزار شریف تعیین شد و آقای جنرال عبدالرئوف بیگی هزاره‌تبار و اهل تسنن معرفی و موظف شد. بعد از تأمین امنیت شهر مزار شریف، بر حسب اینکه انسان موجود منعطف است و وضعیت افغانستان در حال تغییر خوردن و همچنان دخالت احزاب و متعصبان کشور، از همه بالاتر دخالت و حمله صریح استعمارگران معلوم الحال که همواره چشم طمع به افغانستان داشته و از حالت حمله و تجاوز دست نکشیده، در برابر تحقق عدالت اجتماعی می‌ایستند، بر آن شدیم تا یک زبان سیاسی برای محرومان کشور به وجود بیاوریم.

پایه‌گذاری جنبش ملی - اسلامی شمال

بنابراین، جریان سیاسی اسلامی به نام «جنبش ملی و اسلامی افغانستان» را در شهر مزار شریف بنیان نهادم و به‌دور از تعصب، در اساسنامه آن، رسمیت مذهب جعفری را در کنار مذهب حنفی تحریر و امضا کردم. شورای رهبری جنبش را متشکل از استاد حاجی محمد محقق، جنرال عبدالرشید دوستم و انجنیر محمدنسیم مهدی تعیین کردم تا مردم بتوانند با این زبان، مدافع حقوق‌شان باشند. تفصیل بیشتر را در کتاب یاد شده خواهید خواند. بعد از تشکیل جنبش ملی اسلامی سمت شمال و نوشتن اساسنامه آن، اواخر جوزای سال ۱۳۷۱ ش. با افراد همراه خود به بامیان برگشتم و تمام اسناد و مدارک سفر را به همراه فلم و عکس جلسات، به شورای مرکزی تحویل دادم. در برابر، شهید مزاری



به نمایندگی از شورای مرکزی «امدال افتخار» و «الوح تقدیر» را به دلیل انجام موفق مأموریت به من اعطا کرد.

۴- شهید مزاری در جاغوری!

حجت الاسلام قاضی اسحاق محبی

در پاسخ به فراخوان مشاهدات، خاطرات، معلومات و دیدگاهها در باره جاغوری نیم قرن اخیر، جناب حجه الاسلام قاضی اسحاق علی محبی، رئیس سابق استئناف ولایات غور و دایکندی، خاطره ذیل را فرستاده است که با تصرف اندک نشر می شود: سال ۱۳۶۸ بود تنش میان سازمان نصر و نهضت ادامه داشت مرحوم حجه الاسلام سید اسد الله مرتضوی ملا امام قریه مهاجرین بود و من در مدرسه علمیه مهاجرین، برای برقراری صلح از علما خواهان جلسه شدیم. قرار شد در منبر سنگ جوی لوملن همه گرد هم آیند؛ من در بازار غجور منتظر بعضی از علما در دواخانه آقای رجا بودم مرحوم استاد شیخ رمضانعلی خرمی که خدایش با صالحان محشور نماید وارد شده در گوشم گفت: رفیق آمده در سفید کو تل شما را می خواهد؛ این درحالی بود که استاد شهید مزاری بیش از یک سال گم و نا معلوم بود بلافاصله باموتر به سفید کوتل رفتم دیدم، استاد و مرحوم سید علی وموتر و یک بیلر تیل نشسته انتظار می کشند. شهید مزاری بغلم کرد و گفت: (حضرات کجا تشریف دارند؟) عین تعبیر! گفتیم در لومان جمعند. گفت بیا برویم به موترش سوار شدم رفتیم منبر سنگ جوی بعد از یک احوال پرسی کو تا رو کرد به علما و گفت: (اگر کسی یک بره گوسفندش گم شود به دنبالش می رود من مدتی گم بودم و شما هیچ اقدامی نکردید که هیچ! و حالا در این شرایط به جان هم افتادید واقعا خجالت دارد!) بلند شد برای وضو بعد از چند دقیقه مرحوم سید علی مرا اشاره کرد رفتم بیرون گفت: (اوبیچه!) عین تعبیر برنامه را جور که بامیان می ریم. گفتم چشم. جناب حجت الاسلام عبدالرحیم رضوانی را بیرون خواستم و با هم برنامه کردیم که استاد شیخ علی یاور سعیدی علیا تو آقای رضوانی و من در یک موتر با استاد حرکت کنیم و موتر استاد با سید علی مرحوم به دنبال ما بیاید. بعد از صرف نهار حرکت کردیم شب را درخانه یکی از بستگان استاد سعیدی بودیم اذان صبح سید علی مرا بیدار کرد با استاد خدا حافظی کردیم. استاد گفت هرچه زود تر صلح را اعلام و همه اعضای شورای مرکزی که از جاغوری هستند بامیان بیایید! گفتم: من با شما می روم. گفت: برو با علما مردم را از خجالتی این جنگ نجات دهید و خندید.





۵- آخرین نگاه تیزبین رهبر شهید

انجنیر عقیل^۱

بیست و شش سال از شهادت بابه مزاری، رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان، شهید وحدت ملی و جمعی از همراهانش به دست طالبان کوردها و جاهل می‌گذرد. روح رهبر شهید، یاران با وفایش و همه شهیدان راه حق، آزادی و عدالت شاد و یادشان گرامی باد!

از اول حوت سال ۱۳۷۳ هـ. ش. در غرب کابل، وضعیت نظامی و سیاسی حزب وحدت اسلامی افغانستان، هر روز بد و بدتر می‌شد. طالبان در برابر حزب وحدت، با زبان زور سخن می‌گفت و دولت ربانی در جواب به نامه صلح حزب وحدت و آخرین هیأت صلح (شهید ابوذر و شهید مقصودی) دو تا بمب هدیه کرد، که یکی از آن دو در محدوده سرکاری، قلعه شهاده منفجر شد. آخرین جلسه شورای مرکزی، روز پنج‌شنبه، ۲۰ حوت برگزار و اوضاع سیاسی، نظامی بررسی و یکی از چهره‌های خای‌ن‌ان در جلسه افشا شد. نزدیکی‌های شام و افطار (ماه روزه بود) جلسه به پایان رسید.

هنگام ترک کردن مقر جلسه، شهید خادم‌حسین اخلاصی به من گفت: «ساعت ۱۱ شب پیش خانه بابه مزاری وعده، گفتم مشکلی نیست. طبق قرار، پنج نفر از اعضای شورای مرکزی در آنجا جمع شدیم و آقای اخلاصی، مسئول کمیته اطلاعات حزب وحدت گفت: می‌رویم پیش بابه مزاری و از او جدی خواهش می‌کنیم که امشب یا فردا شب باید از کابل خارج شود. گفتم که چه رقم خارج شود؟ اخلاصی گفت: مشکلی نیست، من تدارک این کار را دیده‌ام. وضعیت فوق‌العاده وخیم است، باید خارج شود. به طرف خانه استاد راه افتادیم. کوچه بابه مزاری سرد و ساکت بود. رفتیم پیش بابه مزاری. آقای اخلاصی بدون مقدمه و تعارفات، سخن را این چنین آغاز کرد: استاد! نظر به گزارش و اطلاعاتی که دارم وضعیت خوب نیست. ما چند نفر نزد شما آمده‌ایم، خواهش می‌کنیم که امشب باید از کابل خارج شوید.

استاد مزاری تسبیح به دستش بود و در گوشه‌ای از مبل، آرام و ساکت نشسته بود و نگاه‌هایش به طرف تسبیحش بود. سر را بلند کرد و آخرین نگاه‌های تیز و عمیقش را به طرف ما کرد و گفت: «وضعیت طوری پیش آمده که قطعاً مردم ما غارت و چپاول می‌شود، من زنده باشم، جبران کرده نتوانم، بهتر است که خوئم اینجا (دست راست را بلند و به طرف روی سالن، زیر پای خود اشاره کرد) بریزد». اصرار ما فایده نداشت. این آخرین

^۱ عضو شورای مرکزی حزب و.ا. و رئیس کمیته خدمات اجتماعی





دیدار و آخرین خداحافظی با بابه مزاری بود. بعد از آن دیدار، روز سیاه و خونینی اتفاق افتاد که دیگر بابه مزاری را ندیدم.

انتظار در حصار

آخرین روز جمعه ماه حوت ۱۳۷۳ ش. را بی خبر از تحولات نظامی؛ تسخیر مواضع نظامی حزب و.ا.ا سمت «دارالامان» و «ده دانا» بدون مقاومت جدی به دست طالبان و پیشروی آن گروه به طرف پل سرخ، را سپری کردم. بی خبر به این دلیل که یک مهمان ناخوانده از صبح زود آن روز (جمعه) وارد اتاقم شده و تا نزدیکی‌های غروب آن روز، وقتم به پذیرایی و مهمان‌نوازی سپری شد. در جریان روز، فرصت ارتباط با بزرگان سیاسی، نظامی و اداری حزب و.ا.ا. برایم میسر نشد. عصر آن روز جمعه، صدای انفجار مهیب راکت از سمت حوزه ششم امنیتی غرب کابل شنیدم. بلافاصله احمدشاه (آشپز و محافظ اتاق)، را به خانه دیر کل حزب و.ا.ا. استاد مزاری، فرستادم. احمدشاه بعد از ۲۰ دقیقه با شتاب و نفس‌زنان برگشت و گفت: «دور و بر خانه استاد را تانک‌های چین‌دار گرفته و بیرق سفید طالبان هم بر بام خانه‌اش نصب شده».

این خبر، خبر مرگ‌آور و ذلتی بود که هرگز باورش نمی‌کردم. با ناراحتی تمام گفتم: «تو با چشمانت دیدی یا از کدام رهگذاری شنیدی این خبر ذلت‌بار را؟». گفت: «به قرآن مجید که من سر کوفه استاد (مزاری) رفتم و از طالبان خواستم که من کارگر این خانه‌ام، می‌خواهم لباس‌هایم را بردارم». به این بهانه می‌خواستم داخل خانه شوم و ببینم که استاد مزاری هست یا نه؟ طالبان اجازه ندادند. گفتند: مزاری اینجا نیست. فقط همین».

نگاهی به سیمای احمدشاه انداختم، دانستم که راست می‌گوید و کدام کلک و فریبی در کار نیست. یقین کردم که فاجعه‌ای در راه است و به یاد آن جمله استاد مزاری که گفت: «فاجعه در پیش رو است»، افتادم. خاطره دو شب پیش، ساعات ۱۱ یا ۱۲ شب که استاد روبه طرف ما پنج‌نفر که پیش بابه مزاری رفته بودیم تا ایشان را وادار کنیم هرچه زودتر و بدون درنگ کابل را ترک کند» پیش چشمم مجسم شد. جمله تیزبینانه و پر از نگرانی استاد که گفت: «وضعیت طوری پیش آمده که مردم ما قتل‌عام و چور می‌شود، من «مزاری» زنده باشم و جبران کرده نتوانم، بهتر است که خونم اینجا بریزد» در گوشم طنین‌انداز شد.



در حالی که احمدشاه در برابرم ایستاد بود، شنیدن واقعیت تلخ و این خبر تکان‌دهنده که بیرق طالبان بر بام خانه مزاری به اهتزاز درآمده، سرم را گیج کرد و به دیوار تکیه دادم. به یاد حرف‌های آقای اخلاصی، مسئول اطلاعات ح. و.ا. افتادم که دو روز قبل در پایان جلسه شورای مرکزی به اعضای حاضر در جلسه آن روز گفت: «تا اطلاع ثانوی نظر به شرایط اضطراری و نظامی، به مقر حزب و.ح.ا.؛ خانه استاد مزاری، نیایید و من زمان و مکان جلسه آینده را به اعضای شورا اعلام می‌کنم».

با خود گفتم که بد رقم غافل شدی عقیل!! روح، روان و انرژی‌ام از شنیدن تسخیر خانه مزاری به دست طالبان، مثل دسته گندم دلمول^۱ شد، یعنی سقوط غرب کابل، با یاس و ناامیدی به زمین نشستم. با خود فکر می‌کردم که چه بلایی به سر مزاری، نظامی‌ها و بقیه مسئولان حزب آمده؟ که طالبان توانسته‌اند بدون مقاومت و به این راحتی مرکز فرماندهی حزب و.ا. را بگیرند. آفتاب در حال غروب است. با وجود تعریف که احمدشاه از وضعیت ناگوار پیشی آمده کرد، باز هم منتظر پیام اخلاصی بودم.

نذیر، فرشته نجات

ناگهان در اتاق باز شد، نذیر سلام کرد. گفت تا هنوز زنده‌ای؟ گفتم چه خبر شده؟ گفت تمام این دور و بر قلعه شهاده را نیروهای نظامی پاسداران اکبری و حرکت اسلامی شیخ آصف و شورای نظار گرفته، چطور تا هنوز شما را نکشته‌اند؟ اقامتگاه من سر کاریز قلعه شهاده بود. گفت الحمدلله که سلامت هستی. وقت، بسیار حساس و تنگ است، ممکن است به یک چشم به هم زدن، همه چیز برهم بخورد. زود باش! سریع موقعیت را تغییر بده، اگر جای مطمئن دوم داری، برویم آنجا و اگر ندارید، با من (نذیر) بیا. گفتم جای امنی دارم. موقع اذان شام است. به احمدشاه گفتم برو کوچه را به امتداد نایاب عکاس‌خانه و قلعه وزیر را ببین چه خبر است؟. احمدشاه رفت و برگشت، گفت: گشت و گذار نیست، کوچه‌ها خلوت است. در لحظه بسیار سخت و نفس‌گیر مرگ و زندگی قرار گرفتم. سه - چهار ماه حقوق احمدشاه را پیشاپیش پرداخت کردم، هرچه در اتاق داشتم تسلیم‌شان کرده و گفتم سعی کن برای این متاع، خود را اوگار (کشته یا زخمی) نکنی. اگر آمدم چه بهتر و اگر نیامدم بخشش باشد. احمدشاه ۲۵ ساله و از بچه‌های کابل بود. در آغوش

۱. خوشه گندم نارسیده و شیره را در شعله آتش بریان می‌کنند.





گرفته، خداحافظی کردم. چه قدر سخت است خدا یا لحظه جدایی از همه چیز؛ از دوست، عزیز و رفیق.

از اتاق بیرون شدم. همراه نذیر، کوچه‌های تنگ، تاریک، باریک و خاک‌آلود را طی کردیم و به سلامت به مقصد دوم، خانه یکی از دوستانم) رسیدیم. نذیر، داخل خانه نشد. گفت: ساعت ۸ یا ۹ شب می‌آیم. اینجا را برای فریب دشمن باید تغییر بدهیم و به جای سوم برویم. اگر دشمنی، شما را تا اینجا تعقیب کرده باشند، ساعت ۱۲ یا ۱ شب، آمده به شما آسیب می‌رسانند. بیشتر مضطرب شده، به حرف‌های نذیر مشکوک شدم که نشود به چاله‌ای گرفتار شوم، چون نذیر را چند بار در اتاق برادرم معصوم‌یار، عضوی شورای عالی نظارت ح. و.ا.ا. دیده بودم، جوان فاضل، فرهیخته و عیاری به نظر می‌آمد. طبق وعده ساعت ۹ شب در را زدند، گفتند: نذیر است. با اهالی خانه (دوستانم) خداحافظی کردم و آدرس جای سوم را به بزرگ آن خانواده گفتم. همراه نذیر سمت قلعه وزیر، خانه یکی از نزدیکانم داخل کوچه و روبه‌روی مسجد سفید رفتیم. نذیر داخل خانه نشد، گفت: فردا ساعت ۹ یا ۱۰ بجای پیش از ظهر همین جا می‌آیم و شما را با خود به خانه ما می‌برم در پس حصار (بینی حصار) جنوب شرق کابل می‌برم تا سرنوشت مزاری و حزب و.ا.ا. معلوم نشود، شما آنجا باشید. گفتم خوب است، ولی سعی کن که احوال بابه مزاری را بیاوری، نذیر رفت و من داخل خانه (تغییر محل به موقعیت سوم) شدم. به دوستم گفتم که در را بر روی هیچ‌کسی جز آشنا باز نمی‌کنی. شب را برای استراحت در هوای سرد بالای بام خانه رفتیم و تا صبح، روی جایم نشسته به وضعیت ناگوار پیش آمده و رخ‌دادهای گذشته فکر می‌کردم.

روز سیاه

نذیر، طبق وعده‌اش سوار بایسیکل نزد آمد و گفت که تلاش‌هایش برای دریافت خبر موجودیت و سلامت مزاری در محدوده‌های «ده قابل»، «دش‌های حاجی غلام‌حسین» و «قلعه عباس‌قلی» بی نتیجه بوده است. گفت ممکن است مزاری هم در تدارک خروج از کابل باشد. چون به صداقت، فداکاری و راست‌گویی نذیر ایمان داشتم، به این باور شدم که کسانی نزدیک به استاد مزاری، مزاری را برخلاف میل‌شان از کابل خارج کرده باشند. بنابراین من هم به پیشنهاد نذیر موافقت کردم که به صورت موقت در خانه‌ی مامای نذیر، انجنیر عارف در پس حصار بروم. به هیچ یکی از دوستانم شخصیت نذیر را معرفی نکردم که ایشان کی هست! نذیر گفت وقت تنگ است، بایسیکل را حرکت داد. من با لباس





بسیار ساده و دستار پوشیده دور سر، پریدم به پشت بایسیکل، جایی که بار اضافی را می‌بندند، نشستم. ساعت ۱۱ بجه قبل از ظهر از کوچه مسجد سفید به طرف سرک دار الامان راه افتادیم. به ندرت داخل سرک رفت و آمد بود. پوسته و سنگ‌های نظامی حزب و.ا.ا. در مسیر دار الامان خراب و بالای آن‌ها بیرق طالبان نصب شده بود. یک طالب مسلح پایچه بالا زدگی، در وسط چهارراهی قصر دار الامان ایستاده و بدون توقف از دور به زبان پشتو پرسان کرد «جیره زی؟» نذیر جواب داد «گل باغ ترو!» گفت: شه ده ولال شی. نگاهم را پوچک‌های مرمی دهشکه و دو عراده موتر نیمه‌سوخته نظامی که نشانه مقاومت نظامی‌های حزب و.ا.ا. در همین چهارراه بود، جلب کرد. در چنین حالاتی هر نگاه، هر نفس، هر قدم و هر لحظه‌اش برایم رقت‌آور و دردناک بود.

به جایی رسیدیم که از موترهای «واز روسی» راننده‌ها صدا می‌زنند و به تکرار می‌گویند: هله پل باغ عمومی... از مسیر «سنگ‌نوشته» و «بینی حصار» نذیر، بایسیکل را در گوشه‌ای توقف داد، گفت: شما در یکی از این موترها سوار شوید و راننده خودش نام ایستگاه قلاچه (دقیق نام ایستگاه یادم نیست) را صدا می‌زند، همانجا از موتر پیاده شده، پیش روی موجی (کفاش) کنار سرک به پهانه پاک کردن بوت منتظر باش و من از پشت موتر شما را تعقیب می‌کنم. نشود که هر دوی ما به دام نیروهای مخالف بیافتیم.

به ایستگاه موردنظر پیاده شدم. بلافاصله نذیر رسید. به فاصله ۱۰۰ یا ۲۰۰ متری سمت غربی سرک، داخل قلعه بزرگ قدیمی شدیم. انجنیر صاحب عارف، مامای نذیر و خانمش از ما استقبال کردند و به مهمانخانه راهنمایی کردند. نذیر، بی‌درنگ از دم در برگشت و برای نجات برادر خود به سمت غرب کابل، دشت برچی، با بایسیکل حرکت کرد. بیست دقیقه از حرکت نذیر نگذشته بود که جت‌های بمب‌افکن دولت ربانی و شورای نظار از آسمان شرق کابل به صورت شیرجه‌ای، غرب کابل و مسیر دار الامان را زیر آتش و انفجار بمب قرار دادند. از شدت و موج انفجار بمب، شیشه‌های کلکین خانه‌ای که ما قرار داشتیم تکان می‌خورد.

حدود ساعات ۳ و ۴ بعد از ظهر بود که گروه‌های مردم مثل سیل خروشان، زن، مرد، پیر، جوان، کودک، سر برهنه و پا برهنه با جیغ و فریاد از کوتل «سنگ‌نوشته» به طرف بینی حصار، شهر و تایمنی به حالت نیمه‌خیز می‌آمدند. این جماعت بزرگ، قسمت کوچکی از مردم غرب کابل بودند که به دلیل حمله وسیع نظامی زمینی و هوایی دولت ربانی و متحدانش کشته و زخمی از خانه و محله‌شان آواره و رانده شدند. غروب شد.





هوا تاریک و سیاهی شب گسترده می‌شد. وضعیت اسفبار سقوط غرب کابل به دست دولت ربانی و متحدانش و اسارت مزاری به دست طالبان و تلفات جانی و خسارات مالی مردم را از طریق رادیو بی‌بی‌سی می‌شنیدم و در این حال، انتظار آمدن نذیر را داشتم. بعداً خبر شدم که نذیر در پوسته شورای نظار در سنگ‌نوشته دستگیر شده. از انجنیر عارف مامای نذیر خواهش کردم که در اتاق تنهایم بگذارد. چون حالت روحی و روانی‌ام خوب نبود و از شدت ناراحتی تا صبح روی اتاق راه رفتم. دانستم که انجنیر عارف هم نخوابیده، فقط مواظب من بوده که از قلعه خارج نشوم. صبح شد، جای ناخورده خواستم که با انجنیر خداحافظی کنم، ایشان با کمال ادب و احترام گفت خیرت است؟ به خیر کجا میری؟ گفتم باید از راه لوگر یا راه جلال‌آباد از کابل خارج شوم. در حالی که انجنیر عارف بدتر از من از شدت غم و غصه از این وضعیت ناگوار پیش آمده به خود می‌پیچید، گفت: ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر نظامی و چند عضو شورای مرکزی حزب و... را طالبان در مسیر لوگر گرفته‌اند. اگر بروید، شما را هم می‌گیرند. به این حرف‌ها قانع نشدم چند بار به سمت در خروجی قلعه حرکت کردم که بیرون شوم، انجنیر مانع شد. رفت در را قفل انداخت و گفت به هر راهی لوگر یا جلال‌آباد بروی گرفتار شده، کشته می‌شوی و جسدت را کسی پیدا کرده نمی‌تواند. اگر حرفم را قبول نکنی چه بهتر که در همین جا کشته شوی، حداقل جسد تو را به وارثت تحویل می‌دهم. گفت چند روزی صبر کن تا اوضاع خوب‌تر شود، بعد خودم تو را به غزنی می‌رسانم. گفتم انجنیر صاحب! از ناراحتی اینجا می‌میرم. انجنیر از اتاق بیرون شد، لحظه‌ای بعد آمد گفت، در شهر کسی که امین باشد را داری؟ مکث کردم. گفتم آری! خانه مامایم در خیرخانه است.

پناهگاه محبت و زندانی خودخواسته

یک‌شنبه، روز دوم سقوط غرب کابل، با زحمات و فداکاری انجنیر عارف، آن ناجی خیرخواه، در حصه دوم خیرخانه منزل مامایم، مشهور به غلام جان آدمم. غلام جان، (مدیر غلام‌سخی) اصالتاً از پیرکده قیاق جیغتوی غزنی است. بسیار مهمان‌نواز و مهمان‌دار است و روابط گسترده‌ای با مردم شمالی، پنجشیر، مزار و جلال‌آباد دارد. وضعیت روحی‌ام خوب نبود، سعی می‌کردم که در یک گوشه‌ای تنها و به‌دور از همه‌کس در خلوت، با دردها، رنج‌ها و عذابم باشم. وقتی پا داخل حویلی گذاشتم، غلام جان، مامایم، به رسم احترام دست به سینه مرا به سمت مهمانخانه راهنمایی کرد. دم در ایستادم و گفتم، مامای جان عزیز! من نه



دعوت شده‌ام اینجا و نه به کدام جشن و عروسی آمده‌ام. میدانی که همین لحظه چه حال دارم. تعارفات و تشریفات را کنار بگذار. من یک اتاق تنهایی نیاز دارم که کسی به من کار نداشته باشد. نان، آب و جای مرا عقب در بگذارد، حوصله گفت‌وگوشود را ندارم.

مامایم بی‌درنگ به سمت گوشه‌ای از حویلی به اتاقی منز و قالین فرش‌شده راهنمایی‌ام کرد. بسیار مانده و بی‌حال بودم، چون بعد از دو شبانه‌روز اضطراب و تشویش و رانده شدن با زور، قهر نظامی از جای، محل و بی‌خوابی پیوسته، اشد نیاز به یکی دو ساعت خواب داشتم. از مامایم خواش کردم که تنهاییم بگذارد. مامایم با کمال حرمت و دلجویی، من را تنها گذاشت و بعد از دو ساعت همراه با خانم مهریانش و یک پتنوس چای و میوه خشک تازه، داخل اتاقم شدند.

زن مامایم (روحش شاد) لباس سیاه به تن و تسبیح به دست روبه‌رویم نشست و به رسم دلداری، تسکین قلب و آرامش روحی‌ام، چند جمله تاریخی، عرفانی و قرآنی گفت و چند جلد کتاب را برای مطالعه، پیش رویم گذاشت. زن مامایم، زنی تحصیل‌کرده و اصالتاً از پستون‌های قوه‌باغ شمالی و بی‌نهایت از محبان ائمه (ع) بود (روحش شاد). گفت این کتاب‌های مورد علاقه‌ام را برایت آوردم که بخوانید و امیدوارم که از مطالعه آن آرامش و لذت ببرید. فهمیدم که زن روان‌شناسی است و دوی روحی و روانی‌ام را دانسته و در اوج چنین بحران روحی که گرفتار شده‌ام، چه انتخاب معقول و شایسته‌ای انجام داده بود. هر دوی‌شان بعد از صرف چای به ظاهر صبحانه، با کمال احترام و نوازش، از اتاق خارج شدند. گفتم تا شام نیاز به چیزی ندارم. غلام جان را صدا زدم، مامای جان عزیز! اگر خبر سلامتی دوستانم از غرب کابل بیاوری ممنون می‌شوم. در را از داخل بسته و پرده‌های کلکین را کشیدم. کتابی را برداشتم، عجب عنوانی داشت، «داستان رستم». از مقدمه شروع کردم جالب بود، کم‌کم داستان را دنبال می‌کنم جذاب و جذاب‌تر می‌شود.

وقتی صدای آذان شام از بلندگوهای مسجد به گوشم رسید، متوجه شدم که کتاب ۷۰ یا ۸۰ صفحه‌ای را تمام کردم. در این اثنا، مامایم از نزد عمه‌هایم در غرب کابل برگشته وارد اتاقم شد و از اطمینان دادن سلامتی من به عمه‌هایم و برعکس از سلامتی آن‌ها به من کمی خوشحال بود، اما گفت که چند تا اعضای فامیل عمه‌هایم لادرک است و می‌دانست که من در کل از این وضعیت پیش‌آمده و ناگوار چقدر در رنج و عذابم. سعی می‌کرد که از غرب کابل چیزی نگوید که آزارنده باشد و روحم بیشتر جریحه‌دار نشود. با قصه‌ها و خاطرات شیرین زندگی خویش، حواس و ذهنم را از حادثه غرب کابل انحرافی



داده و فضای اتاق را با شیرین زبانی اش تلطیف کند. حضور با محبت و مهربانی مامایم و خانمش، خیلی تسکین می‌داد و از تمام نگاه‌ها و حرکاتم می‌دانستند که من چه نیاز دارم. حتی رادیو و تلویزیون را از اتاقم دور کرده بودند که اخبار زجرآور را نشنوم. سه چهار روز به همین گونه گذشت. شیرین گل، خانم مامایم هر روز نیم ساعت پیش از ظهر، ساعت ده، نیم ساعت بعد از ظهر ساعت چهار، با یک دلداغی گرم یا سرد، با یک یا دو جلد کتاب، نزد من می‌آمد، تا با سخنان حکیمانه و نگاه‌های مادرانه‌اش، غرور شکست خورده و جراحت‌های عمیق ایجاد شده درونم، سقوط غرب کابل، را مرهم بگذارد. خودش هم عزادار بود و لباس سیاه در تن داشت. معلوم می‌شد که از حادثه غرب کابل بسیار مغموم بود.

روز پنجم سقوط غرب کابل بود که خواستم منزل این عیارانی از جنس فرشته و خانه محبت را از طریق جلال‌آباد و پاکستان به سمت غزنی ترک کنم و هر چه زودتر خود را به دامنه‌های کوه بابا برسانم. مامایم با صدای محبت آمیز گفت: جان ماما! چند روز دیگر صبر کن که وضع راه‌ها خوب‌تر شود، خودم تو را به هر کجا بخواهی می‌رسانم. حالا بلند شو یک چکر بیرون برویم. ماما، موثر خود را روشن کرد، با بی میلی و خستگی گفتم خوبه! سوار موتر شدم. ولی تمام فکر و ذهنم این بود که چگونه به زمین خورده‌ام و پس چه رقم دوباره بلند شویم و لگدی که زدند، لااقل مشت بخورند.

بعد از بیست دقیقه رانندگی چشمم به عکس‌های درباریان دولت ربانی و مسعود افتاد، درست جایی که پنج روز قبل بایسیکل من و انجنیر عارف، در قلعه نجاران تایمنی پنجر شده بود. ناگهان صدا زدم، ماما چه کار می‌کنی؟ این چه جای چکر است؟ نخواستم این چکر را، می‌رویم خانه! ترس می‌خوردم که گرفتار نشوم. مامایم با مهربانی و زبان شیرین گفت: چشم، انجنیر صاحب مرا ببخش، عذر می‌خواهم اذیت شدی و سبب ناراحتی‌ات شدم. چون دل و دماغی نداشتم که از آدم‌های بیرون، از شهر و مناظر آن لذت ببرم، در آن شرایط درماندگی روحی و روانی که قرار داشتم، جز آن اتاق تنهای و کتاب‌های برگزیده شده و برخورد انسانی پدرانه مامایم و مادرانه خانمش، هیچ چیزی دیگر، آرام درونی‌ام را تسکین نمی‌داد.

برگشتم خانه. کتابی را برداشتم برای مطالعه، عنوان کتاب «جمیله بویاشا» زن مبارز و انقلابی الجزایر بود را تمام کردم. کم‌کم احساس می‌کردم با مطالعه این کتاب‌ها؛ داستان ضحاک، سهراب و... روح و روانم بهتر می‌شود. بعد از مطالعه هر کتاب، اشتیاقم به خواندن



کتاب زیادتر شده می‌رفت. چنان غرق مطالعه شدم که روزی یک یا دو کتاب را مطالعه می‌کردم و در جریان مطالعه، از همه غم و غصه‌ها دور می‌شدم. خواندن این کتاب‌ها حس خوبی به من ایجاد می‌داد. این هفت هشت روز، بعد از سقوط غرب کابل را، همین طور با مطالعه در فضای آرام و کاملاً محبت‌آمیز کنار فامیل مامايم سپری کردم.

خاطره ماندگار

زن مامايم در صحن حویلی، قالیچه‌ای روی چپرکت پهن و پستی را در گوشه آن قرار داده، صدا زد عقیل جان! بیا بیرون، امروز چای عصرانه را در فضای آزاد و باز بخوریم. جواب دادم، خوب است می‌آیم. رفتم. ادای سلام و احترام کرده روی چپرکت نشستم. شیرین گل و غلام جان، رویه رویم روی چوکی‌های جداگانه نشسته‌اند و چای می‌خورند. ایامی که اینجا بودم شیرین گل لباس سیاه به تن و تسبیح به دست، مرتب ذکر می‌گفت. هیچ‌گاه لباس سیاه، جز روزهای مصیبت، به تن زن مامايم، شیرین گل، نمی‌دیدم. فردا یا پس فردا روز نوروز است.

مامايم از جا بلند شد و با بسیار لحن شیرین و کلام زیبا گفت، گل جان!- مامايم از مهربانی به خانمش گل جان می‌گفت- چطور است که مه بروم بازار، کیک، کلوچه عید و سودای ضروری خانه را بیارم، که فردا ان شاءالله عید نوروز است! شیرین گل مکثی کرد و یک نگاهی دراز به طرف غلام جان کرد و گفت، غلام جان! عیدی چه؟ کدام عید؟ عیدی نداریم امسال. تو نمی‌دانی که کمر شیعه شکسته شده و سرش بریده شده؟! مزاری کم آدم بود؟! مزاری آدم بزرگی بود، امروز ما برای شهادت مزاری و به خاک خون کشیده شدن مردم غرب کابل عزاداریم، ما امسال عید و نوروز نداریم.

با شنیدن این حرف‌های متین و حق‌شناسانه از یک زن آزاده که اصالتاً پشتون است، گلویم را بغض گرفت. خیلی گریستم، خواستم که به پای عظمت و اخلاص این حوریه قدیسه و پاکدامن ۶۰ ساله به سجده افتاده، تعظیم کنم. تعظیم به نمادی از شرف و عزت که از بند هر نوع تباخر شیطانی آزاد است و به انسان و انسانیت احترام دارد! تازه فهمیدم که سیاه‌پوش بودن شیرین گل، زن مامايم، دلیلی داشته و بیشتر از من در سوگ شهادت مزاری (ره) و حادثه غرب کابل به غم نشسته است. از این احوال محضر غلام جان و شیرین گل، در این عصرانه، درس بزرگی گرفتم. دانستم که مظلومان تنها نیستند و



۹۰ درصد مردم شریف افغانستان، قطع نظر از وابستگی‌های درونی و تعلقات خاطری که دارند، همدیگر را دوست دارند.

مامایم با محبت بسیار و شیرین کلامی گفت: آه! راست گفتی گل جان! متوجه نبودم، مرا ببخشید، خوب شد که به یادم دادی! از جا بلند شد، رفت و با دستان پر برگشت گفت: این کندوله انگور را دوستانم از شمالی برایم روان کرده، نان شب تا هنوز دور است، تا فردا یا الله یا نصیب! کی مرده، کی زنده؟! اره انگور را همی آلی با حضور مبارک انجنیر صاحب عقیل نوش جان می‌کنیم. واقعاً انگور گوارا و خوش مزه بود. با شنیدن آذان شام و ادای نماز به اتاق رفتم. در این مدت، روزی یک بار قصد بیرون شدن از کابل را می‌کردم، اما از طرف میزبانان مهربان مانع می‌شدم.

فردا روز نوروز سال ۱۳۷۴ هـ. ش. است. من هم اسیری در شرایط بد امنیتی که برایم پیش آمده، همچنان در کابل ماندم.

خواب الهام بخش

با تمام محبت و الطاف که مامایم و فامیلش در این مدت نسبت به من ابراز داشتند و همچنین خبر خوش حال کننده سلامت اعضای فامیل دوستانم که به غزنی رسیدند، باز هم روحم بسیار خسته است. شب آخر، خواب می‌بینم که در دشت، دامن کوهساران زادگاهم (پیاده راه) به گشت و گذارم. از سمت خواجه میری، به طرف سرخ‌تپه روانم، در حالی که سطح ناهموار زمین نیمه پوشیده از برف‌های زمستانی است. آب‌های برف، در بستر قلچمه‌ها جاری است. ناگهان گله‌ای از شتر سر راهم شدند. حداثصل بین ما جوی آب است. می‌خواستم قوری از پیش شتران کنار بروم، بلافاصله شتران زانو زدند، گردن‌ها را خم کردند و آب زلال و گوارا را می‌نوشیدند. من بدون هراس از زیر دماغ و بین شتران گذشتم، آب خوردن‌شان جالب بود. خوش حال بودم که بدون آسیب از شتران رد شدم. پیش می‌روم به دامنه سرخ تپه، به فاصله ۲۰۰ یا ۳۰۰ متری این شتران، نمای از قبر سفید زیارت‌گونه را می‌بینم که، ۲۰ یا ۲۵ طلبه نوجوان سفیدپوش، عرقچین سفید به سر، به صورت منظم و شکل دایره گرد نشسته، قرآن تلاوت می‌کنند. مشکوک می‌شوم که این‌ها قرآن نخواهند خواند. بدون وسواس داخل جمع‌شان شده، سلام کردم. بعض‌شان نیم‌رخ نگاهی کرد و بعضی دیگر چشم‌شان را از صفحه قرآن دور نکردند. از بالای سر یکایک‌شان تا آخر حلقه، نظری انداختم و منتظر بودم که چه عکس‌العملی در برابرم نشان می‌دهند.



هیچ اعتنایی به من نکردند، مطمئن شدم که این‌ها هیچ‌کاره‌اند. کاری به کس ندارند و از مقبره خارج شدم.

در این حال، احوال رویایی در خواب می‌دیدم، که صدای اذان صبح بیدارم کرد. سر جابم نشسته و مکتبی به این رویایی که در خواب دیده بودم، کردم. بسیار احساس سبکی و انرژی بعد از خواب پیدا کردم. نمازی ادای کردم. هر باری که رویا را در ذهنم مرور می‌کردم، به من تلقین می‌شد که حرکت کن. هیچ‌چیزی با خود ندارم، فقط یک جوره لباس کهنه به تن و یک دستار متدرس و پوسیده دور سر و پتوی کهنه، توشه‌ای از غرب کابل همین است که با خود دارم. اما توشه بزرگ معنوی و درس اخلاق و ایثارگری را از انسان‌های آزاده از جنس فرشته و مصلحان و نیکوکاران امروز همچون نذیر عزیز، انجنیر عارف، غلام جان و شیرین گل را با خود گرفتم که گنجینه‌ای است که هر لحظه یاد و خاطره‌شان حیات است، جان است، قدرت و انرژی است. من زنده لطف و محبت این سروران و بزرگانم. عزیزان دوست‌داشتنی‌ام! هرگز آن فداکاری‌های‌تان یادم نمی‌رود. اول صبح روز نوروز سال ۱۳۷۴ قبل از صبحانه، مامایم به بهانه صبح به خیری داخل اتاق شد. گفت: الحمد لله حالت خوب معلوم میشه. گفتم آری! دیشب خواب نویدبخشی را دیدم و تصمیم گرفتم که قطعاً امروز کابل را ترک کنم. مامایم طرفم خیره شد و گفت: جان ماما! چه خواب دیدی که این قدر جدی شدی؟! خوابم را تعریف کردم، در این خواب الهام است که مرا از هیچ نیروی شر و فساد آسیب نمی‌رسد. مامایم تا نزدیکی‌های ظهر تعلل کرد که نه! نمی‌شود، رفته نمی‌توانی، راه‌ها برای‌ت امن نیست. گفتم امروز اگر پیاده هم شود از کابل بیرون می‌شوم، فقط یک موتر را تا قریه پیاده راه، در دست کرایه کن. به فکر قیمت کرایه‌اش نباش. مامایم خیلی نگران شد در این باره تصمیم گرفته نمی‌توانست که چه کار کند. گفتم ماما جان تو حق داری که نگران باشی و بودن من بیشتر از این، برای‌ت خدای نخواستۀ عذاب و دردسر استخباراتی ایجاد نکند. مامایم راضی شد، گفت دوستم از چک وردک و در همسایگی ما است، تاکسی دارد. ایشان را ببینم. رفت و نیم ساعت بعد برگشت گفت، چهار لک افغانی (چهارصد هزار پول بی ارزش دولت ربانی) کرایه می‌گه. گفتم ارزان است پنجاه هزار دیگر هم برایش می‌دهم. مامایم آماده شد که مرا در این سفر همراهی کند. ساعت یک بعدازظهر به قصد سفر، دست زن مامایم را بوسیدم، با التماس دعا و بخشش از حضورشان خداحافظی کردم، به طرف گردنه باغ بالا، اسپین کلی، کمپنی و به سمت میدان شهر و غزنی راه افتادیم. تا «ارغندی» هیچ‌کسی طرف



موتر ما سیل نکرد. در کوتل تخت یا بریده، نزدیکی میدان شهر، نظامی‌های طالبان در عقب سنگر، رو به طرف کابل نشسته‌اند و راننده به نشانه احترام، سرعت موتور را کم کرد. یکی از آن‌ها از سنگر با دست اشاره کرد که بروید. به مدت دو ساعت تا قریه پیاده راه، هیچ‌کسی پرسان نکرد که شما کجا می‌روید. ساعات ۳ یا ۴ بعد از ظهر به صورت ناگهانی موتور ما پیشروی خانه در پیاده راه، توقف کرد. اعضای فامیل از خرد و بزرگ از فرط خوشحالی جیغ و فریاد سر داده دست و دهان است که به سر و صورت‌م بوسه می‌زدند. پدرم روحش شاد گفت، بچه‌ها بروید فوراً گوسفند خصی را بیاورید. ما را یک لحظه معطل کرد. گوسفند را پیش پای ما رو به قبله ذبح کردند و از مهمانان پذیرایی گرم و دلجویی قابل پسندی کردند. فردا صبح مامایم با دل شاد و لب خندان دست مادرم (روحش شاد) را گرفت، گفت خدا را هزار بار شکر که خواهرزاده‌ام عقیل جان را سالم به آغوش آوردم. التماس دعا! خدا حافظ شما. دست مامایم را بوسیدم به امید دیدار. این بود گوشه‌ای از قصه پر غصه سقوط غرب کابل.

زین آتش نهفته که در سینه من است خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت

با احترام، انجنیر عقیل

۲۵ فوریه / ۲۲۰۱ م. نروژ.

۶- گذر زمان و قضاوت تاریخ

هارون نجفی زاده در تویتی نوشته: در طبقه ۳ خانه بیرم قل در تالقان، دکتر اشرف غنی، دکتر نقیب‌الله فائق و من در خلال مبارزات انتخابات ۲۰۱۴، تیمه‌های شب قصه‌های خودمانی داشتیم. مارشال دوستم و دانش در طبقه ۲ بودند، سخن که به رهبران و رجال سیاسی افغانستان رسید، دکتر اشرف غنی از چند شخصیت سیاسی از جمله #مزاری نام گرفت و گفت: مادر گیتی دیگر چنین فرزندی نزاید.

آری والله

صبر بسیار بایاد پدر پیر فلک را

که دیگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید



اشعاری در رثای رهبر شهید

"پدر" که پیرهنی از بهار برتن داشت
 نگاه آینه پرداز سبز و روشن داشت
 شکفته همچو "براهیم" در دل آتش
 برای ایل خردش یک بهشت گلشن داشت
 دلی شکسته ز غربت درین وطن اما
 غرور سبز مَهِمَن غیور گردن داشت
 ز قعر قرن سیاهی تنبیده آمده بود
 که هر گریوه آن گرگ و برف و بهمن داشت
 چو کوه شعله ور از درد و زخم و رنج و الم
 هزار سوره سخن از برای گفتن داشت
 رسیده بود از آن سوی تپه‌های سیاه
 ردای صبح به تن، از سپیده دامن داشت
 چو آذرخش درخشان فصل فروردین
 خروش مرگ زمستان و شب شکستن داشت
 به زیر بارش تیر و تبر، بلند و صبور
 توان و تاب شگفتی چو کوه آهن داشت
 به روزگار سیاهی ز سُرَب و سنگ و تفنگ
 چقدر منطق روشن، "جدال احسن" داشت
 گهی که "رخش" ظفر از غرور زین می بست
 به "هفتخوان" خطر شوکت "تهمتن" داشت
 محمدعزیزی



او به مردی جبهه‌داری کرده بود

رهبر ما صولتش شاهانه بود	همیشش بالا، بلند مردانه بود
رهبرم یک آسمان آوازه داشت	او پدر بود لطف بی اندازه داشت
سایه سار تک درخت باغ بود	ابر مهر دشت های داغ بود
اوافق خورشید یارینه بود	در میان روزها آدینه بود
او سیاست های پنهانی نداشت	بافریب و حیل و همخوانی نداشت
یعنی، بابا نیک سگاسدار بود	ملتش را حضرت مختار بود
یعنی، او آزادی را تفسیر کرد	حجم یک سیاره را تعبیر کرد
او به مردی جبهه‌داری کرده بود	یعنی، از ما پاسداری کرده بود
او به مثل کوه چین برشته داشت	بیرقش را مرد و زن بر شته داشت
طرح تعدیل حکومت داده بود	راه حلی بر خصومت داده بود
وقت بابا رفت سقف ما شکست	آب شد، بی تاب شد دریا شکست
صد سلام ای نیلسون افغانی ام	چه گوارا و مهاتما گاندی ام.

عبدالعلی شفق، کابل، ۱۴/۱۲/۱۳۹۵

سلام ای چتر پنهاور، مزاری!

سلام ای مشعل خاور مزاری	چراغ و چشم روشنگر مزاری
تویی احیا گر آرج و غرورم	تویی آهنگر صاف و صبورم
تکانه دادی و رفتی هم اکنون	که بر خود میکنم باور مزاری
تو رنگ تازه بخشیدی به پامیر	نوی حریت را کردی تفسیر
که تا روزی به بام کوه بابا	زنم مستانه بال و پر مزاری
تو هستی سرور ابریشمین راه	تویی ارباب ناب شهر بودا
تو که گفتی بمن برخیز از خواب	محافظ باش ازین گوهر، مزاری
الا ای اشعه فهم و فراست	مؤذن سحر خیز عدالت
سلام و احترام از ما و من باد	به تو ای بهترین داور مزاری
سلام ای چتر پنهاور مزاری	سلام ای بابه، ای رهبر مزاری

رضوانق



هر قامت بلند که "بابا" نمی شود

هر قامت بلند که "بابا" نمی شود
هر صخره فتاده به دامان کوهسار
هر زاغ و هر کلاغ تشسته به روی خاک
هر خار سرکشیده ز دامان شوره زار
هر شعله برآمده از بستر اجاق
هر ماهی روانه در آرام جویسار
هر گربه فتاده به کنج تنور گرم
هر "بلعم" معمم فتوافروش دون
هر بی هنر "حواری" یار حرامیان
"عبدالعلی مزاری" در این وطن دریغ

محمد عزیزی

برای عدالت تو بنیانگذاری

سلامی به تو

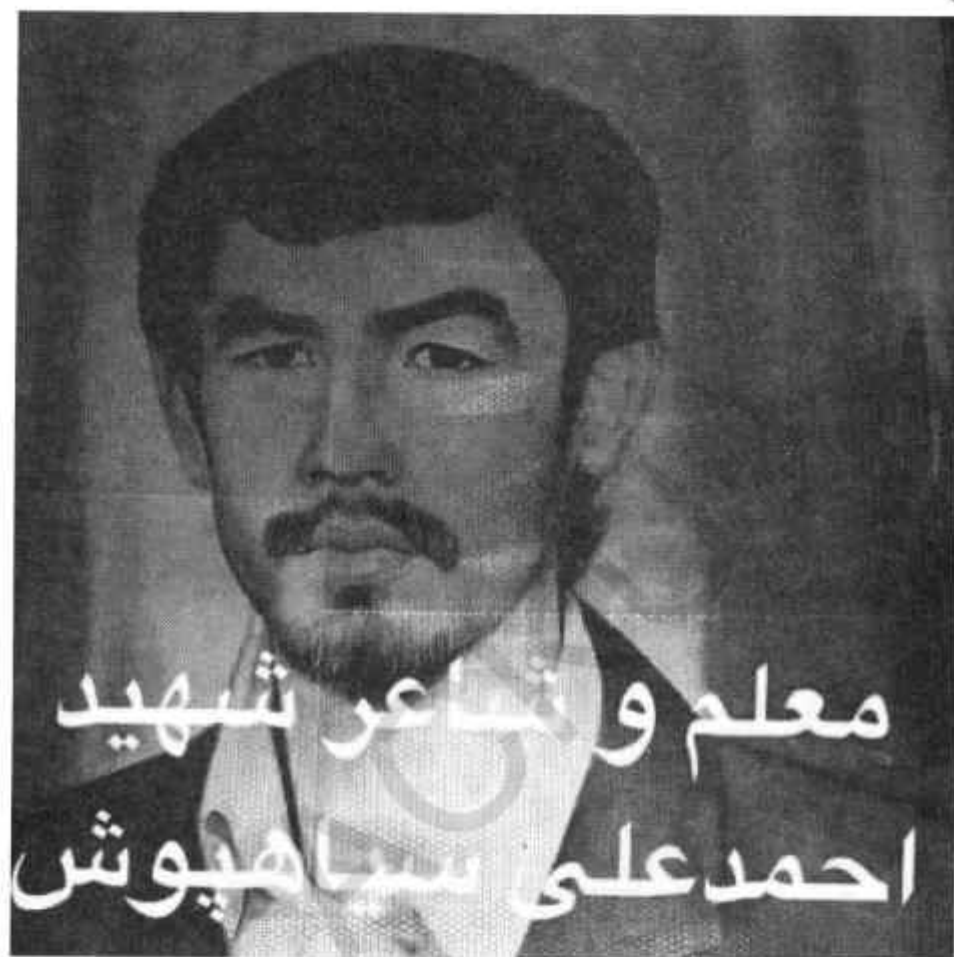
سلامی به نرمی باران پاییز
سلامی که از شاخه ها صد شکوفه
سلامی که از بوی او بوی باران
برای جواب علیک سلامش
سلامی که با خود پر پر زدن داشت
فقط یک پریدن به شوق رسیدن
سلامی که همچون نسیمی مسافر
ز گل ها گذشت و برای مزارش
سلامی ز جنس شجاعت ز غیرت
هزاره ز خون تو جوشیده امروز
سلامی پر از مهر و عفت به روی
هزاران گل لاله کردم فدای

زهرا محسنی (دانش آموز سال اول دبیرستان)



بخش دوم: زندگی نامه شهدایی گمنام و بی مدعا





۱- زندگی نامه شهید احمد علی سیاه پوش

شهید سیاه پوش، یکی از انسان های پاک و چهره برجسته ای از تبار مردخیز انگوری و ناوه گری جاغوری بود.

کودکی

احمد علی سیاه پوش در سال ۱۳۳۸ ش. در قریه «سیلمو» و در خانه مرد متدین و زحمت کشی به نام علی جمعه که شغل دهقانی و کشاورزی داشته، از مادر مومن و فهمیده به دنیا آمده است. احمد علی سیاه پوش، از همان آوان کودکی، ساکت و آرام بوده و این خصلت را تا هنگامی که شهید نشده، بود با خود داشت، او ساکت بود و سکوتش معنادار بود، در دنیای ساکت و



آرام خودش بیشتر به دنبال آموختن بود، که بتواند نسل محروم و شلاق خورده تاریخ را بیدار کرده و پدیداری پر از امید را در میان نسل سوخته سرزمین خود به وجود بیاورد. احمدعلی سیاهپوش، مانند دیگر هم سن و سال‌های خود برای اولین بار، قلم را در مکتب‌خانه منبر عمومی انگوری، نزد استاد شهید احمدی معروف به «شیخ لالی» به دست می‌گیرد و بعد از آن، در سال ۱۳۴۵ ش. در سن شش سالگی راهی مکتب متوسطه «اوت‌قول» انگوری می‌شود.

تلاش برای دانایی

او در جهان سکوت رازناکش در مکتب و در میان هم‌صنفی‌های خود متفاوت‌تر از بقیه حرکت می‌کرد. متفاوت‌تر از بقیه فکر می‌کرد و متفاوت‌تر از بقیه درس می‌خواند. تفاوت احمدعلی سیاهپوش نسبت به هم‌صنفی‌هایش در این بود که او شب و روز به دنبال درس و آموزش علم، معرفت و دانایی بود، تا نسبت به روز قبل، یک قدم به جلو بردارد. بر این اساس، در دوران کوتاهی از زندگی خود، در شبانه روز، بیشترین وقت خود را با کتاب و نوشتن می‌گذرانند. شهید احمدعلی سیاهپوش، از روزی که پا به مکتب متوسطه اوت‌قول انگوری گذاشت، هر روزی که می‌گذشت، با نمایش روزافزون استعداد شکوفا و خلاقیت خود، تعجب معلمان و استادان مکتب و هم‌صنفی‌های خود را برمی‌انگیخت و هرچه زمان می‌گذشت، استعداد خلاق، هوش و ذکاوتش بیشتر از پیش درخشش پیدا می‌کرد.

سیاهپوش در مکتب، یک صنف از من پیشتر و یا بالاتر بود. در صنفی که ایشان بود، شاگردان لایق و با استعدادی مثل سیاهپوش، عبدالرحیم خواهرزاده سیاهپوش، مرحوم آخوند حسین‌علی پسر حاجی سلطان بابی از قریه ملایان انگوری، انجینیر قربان از قریه سلیمو همسایه شهید سیاهپوش در درس خواندن رقابت داشتند. از میان این چند نفر، احمدعلی سیاهپوش در درس‌های خود ممتازتر از همه بود. به همین دلیل، زودتر از دیگران و هم‌صنفان خود درد، رنج و علت‌های فقر و درماندگی مردم خود را فهمید و با عجله راه‌هایی را در جهت رفع درماندگی مردم خود جست‌وجو می‌کرد. سیاهپوش، در همان آوان نوجوانی درک کرده بود که تنها راه درمان فقر و درماندگی هزاره‌ها، آموزش علم و تشویق فرزندان محروم هزاره به سمت آموختن دانش و معرفت است.

مبارزه سازمانی

سیاهپوش، افزون بر کسب علم و دانش، نزدیک‌ترین راه رسیدن به بهروزی و در نهایت زدودن فقر و درماندگی هزاره‌ها را، مبارزه موثر در قالب تشکیلات منسجم و متعهد



می‌دانست. تشکیلاتی که تعهدمندان در قبال آرمان‌های تاریخی مردم خود گام‌های متین و استوار بر دارد. از آنجایی که در آن زمان سازمان‌های منسجم اسلامی و ملی وجود نداشت و فقط سازمان‌های چپی مانند حزب دموکراتیک خلق، پرچم و شعله جاوید با محوریت اندیشه و تفکر کارل مارکس، و فریدریش انگلس، لنین و مانو تسدون که هر کدام روش‌های خاص خود را در مبارزه داشتند. شهید سیاه‌پوش در قالب سازمان شعله جاوید که مبارزه منطقی‌تری نسبت به گروه‌های چپی دیگری داشت، جذب می‌شود و علت جذب شدن سیاه‌پوش در سازمان شعله جاوید این بود که در آن زمان، با وجود اینکه اکرم یاری در جاغوری بیشترین جوانان روشن‌فکر و تحصیل کرده آن روز را در قالب شعله جاوید و سازمان جوانان گرد آورده و فعالیت‌های تشکیلاتی و منسجم خود را داشتند.

انجینیر سخی نیز که از نزدیکان شهید سیاه‌پوش بود، جذب شعله جاوید شده بود، لذا او نیز جذب می‌شود و با هم در شعله جاوید فعالیت می‌کردند. شهید احمدعلی سیاه‌پوش، در صنف پنجم و یا ششم مکتب بوده است که مبارزه سازماندهی شده را در برابر فقر، تبعیض و بی‌عدالتی در شعله جاوید آغاز می‌کند و با نام همین حزب، در مکتب و در میان هم‌کلاسان خود فعالیت‌های مخفی داشت. فکر می‌کنم که در تشویق و جذب شدن سیاه‌پوش در شعله جاوید انجینیر سخی پسر کاکای عبدالرحیم کاظمی نقش مهمی را بازی کرده بود، چون سخی در آن زمان، یکی از افراد فعال شعله جاوید بود و از نظر فامیلی رابطه نزدیکی با سیاه‌پوش داشت.

سیاه‌پوش دوره متوسطه مکتب را در سال ۱۳۵۶ ش. تمام کرد و بعد از موفقیت در امتحان آزمون، وارد آکادمی پلیس شد. از اینکه ایشان علاقه به این رشته نداشت، پس از مدتی کوتاهی، آکادمی پلیس را رها کرده، دوباره به انگوری برگشت. اواخر سال ۱۳۵۷ ش. مکتب متوسطه اوت‌قول به لیسه ارتقا پیدا می‌کند و از اول سال ۱۳۵۸ ش. بعد از فعال شدن مکاتب و شروع درس‌ها، شهید سیاه‌پوش دوباره درس‌ها را از صنف نهم در لیسه اوت‌قول انگوری با من در یک صنف از سر گرفت. با فعال شدن مکاتب، اختناق و سخت‌گیری حزب حاکم خلق و پرچم نیز جهت کنترل شاگردان مکتب شدیدتر شد. مدتی از شروع درس‌ها نگذشته بود که پس از جشن نخستین سالگرد کودتای هفت ثور، سیاه‌پوش را با عبدالرحیم کاظمی و کبیر محسنی به عنوان اعضای شعله جاوید دستگیر کرده، به شهر غزنی، مرکز ولایت غزنی، انتقال دادند.



از آنجایی که ایشان با عبدالرحیم کاظمی و حاج کبیر محسنی سن و سال بالایی نداشتند بعد از دو روز، آزاد شدند. در اوایل سال ۱۳۵۹ ش. به دلیل شروع انقلاب و آغاز جنگ‌ها در برابر نظام کمونیستی خلق و پرچم، مکاتب جاغوری، به شمول لیسه اوت‌قول تعطیل شده و شهید احمدعلی سیاه‌پوش دوباره از ادامه درس‌ها محروم شد. سال ۱۳۶۱ ش. شهید سیاه‌پوش، راه مهاجرت را در پیش گرفته و با برادرش حاجی محمدعلی به ایران می‌روند. ایشان در ایران هم در دو منطقه‌ای از تهران چندین سال مشغول به کار بود. یکی در یک شرکت شیشه‌سازی در نزدیکی‌های «باقرآباد» در جنوب تهران و دیگری در «شهرک فجر» در نزدیکی پارک ملت، در شمال تهران موقعیت داشت.

عبور از تفکر چپی و گرایش اسلامی

سیاه‌پوش در ایران، عطش و جست‌وجوهایش در مطالعه کتاب بیشتر شد و بیشتر به مطالعه کتاب‌های اسلامی و به خصوص کتاب‌های دکتر علی شریعتی روی آورده بود. او پس از یک سال مطالعه کتاب‌های دکتر شریعتی، استاد مطهری و دیگر کتاب‌ها، تفکرش صددردصد عوض شده بود و به عنوان یک مسلمان، سخت معتقد به اسلام و شعارهای اسلامی شده بود. مطالعه کتاب‌های دکتر شریعتی آن قدر به ایشان تاثیر گذاشت که مسیر مبارزه خود را از قالب تفکرات چپی، به تفکرات و عقاید اسلامی تغییر داد. در همین راستا در سال ۱۳۶۲ ش. عضویت سازمان فلاح اسلامی را اختیار می‌کند. پس از آن، سیاه‌پوش، ضمن کار در کارخانه شیشه‌سازی و مطالعه کتاب، فعالیت‌های خود را در چوکات سازمان فلاح منسجم‌تر ساخته و به جلب و جذب افراد تحصیل کرده به این حزب می‌پردازد. او حتی روز تعطیلی جمعه را هم استراحت نداشت و در روزهای جمعه، در همان کارخانه شیشه‌سازی، افزون بر جلسات حزبی، کورس سوادآموزی گذاشته بود و به افراد بی‌سواد، خواندن و نوشتن یاد می‌داد. مطالعه کتاب‌های دکتر شریعتی، چنان بر سیاه‌پوش تاثیر می‌گذارد که در اولین فرصت، بعد از عضویت در سازمان فلاح، برای مادرش نامه نوشته می‌کند و به مادرش می‌گوید که تمام کتاب‌های که در خانه دارم را آتش بزن. این داستان را از قول یک نفر دیگر که از استاد عادل انگوری شنیده، نقل می‌کنم، چون مادر سیاه‌پوش، نامه ایشان را نزد استاد عادل آورده بوده، تا نامه را برای مادرش بخواند.



کلاس‌های سوادآموزی برای مهاجران

سیاه‌پوش بعد از مدتی، کارخانه شیشه‌سازی را رها کرده و در شمال تهران، شهرک فجر، در قسمت غربی پارک ملت تهران، که در آن زمان تازه کار ساختمان‌های آن شروع شده بود، مستقر می‌شود. شهرک فجر بسیار بزرگ بود و جمعیت زیادی از کارگران هزاره، از مناطق مختلف هزارستان به خصوص از جاغوری، در آنجا مشغول به کار بودند. تلاش سیاه‌پوش در شهرک فجر بیشتر شده بود. او هم در شهرک فجر در ساختمان‌سازی کار می‌کرد و هم چندین کورس سوادآموزی را برای کارگران بی سواد، اعم از پیر و جوان گذاشته بود، که در کورس سوادآموزی ایشان افرادی با سن و سال‌های مختلف شرکت می‌کردند.

در آن زمان اکثر جوانان سواد خواندن و نوشتن نداشتند؛ سیاه‌پوش همه را تشویق به یادگیری خواندن و نوشتن می‌کرد. خودم شاهد بودم که در کلاس‌های سوادآموزی ایشان، از افراد بالای شصت سال تا نوجوانان چهارده سال که در شهرک کار می‌کردند، شرکت داشتند. از جمله آته عبدالله، ترجمان ایوب از بابل، قادر اکرمی و عوض علی مجاهد که سن بالا داشتند و اصلاً سواد نداشتند، در آنجا با سواد شدند. سیاه‌پوش در شهرک فجر، خودش نیز در صدد ارتقای درسی و علمی خود برآمد و در مؤسسه ملی زبان انگلیسی، درس‌های گرامر زبان انگلیسی را شروع کرد و بعد از چند سال مدرک آن مؤسسه معتبر را در سطح عالی، دریافت کرد. او بعد از رفتن به کلاس‌های مؤسسه ملی زبان، کلاس انگلیسی را نیز در کنار کلاس‌های سوادآموزی برای کارگران باز کرد. او خیلی از جوانان دیگر را تشویق به آموزش زبان انگلیسی می‌کرد و خیلی‌ها، از جمله عبدالعلی شریفی برادرم به تبعیت از سیاه‌پوش، در مؤسسه ملی زبان، ثبت نام کرد، درس خواند و مدرک پایانی آن را گرفت. لازم به یاد آوری که تمام کلاس‌های آموزشی و انگلیسی را که سیاه‌پوش برای مهاجرین گذاشته مفت و مجانی بود و بابت زحمات تدریس هیچ گونه پولی دریافت نمی‌کرد.

آموختن فنی شعر

سیاه‌پوش، افزون بر کار، آموزش زبان انگلیسی و تدریس در کورس‌های سوادآموزی، شعر نیز می‌سرود. ایشان استعداد شعری فوق‌العاده داشت و در همان شهرک فجر با وجود اینکه استعداد در سرودن شعر داشت، سرودن شعر را به صورت مسلکی شروع کرد، در آن زمان استاد معصوم‌یار در دانشگاه تهران تدریس می‌کرد و در خیابان ولی عصر، در



قسمت شرقی پارک ملت، سکونت داشت. سیاه‌پوش برای آموزش قوانین شعر نزد ایشان می‌رفت، چون استاد معصوم‌یار یکی از شاعران چیره‌دست معاصر است.

سفر پیشاور

سیاه‌پوش تا زمانی که در شهرک فجر کار می‌کرد یکی دوبار به افغانستان آمد و دوباره به ایران می‌رفت. بار اخیری که ایشان از ایران آمد، اواسط فصل بهار سال ۱۳۶۷ ش. بود که از مسیر زاهدان به شهر کویت، مرکز ایالت بلوچستان، آمده بود. اتفاقاً در آن زمان من در کویت بودم و مرحوم شیخ وحیدی، یکی از رهبران حزب دعوت، هم آمده بود تا در پیشاور برود و مقداری اسلحه و مهمات را از کدام کانال بگیرد. وحیدی در مدرسه جامعه امامیه سکونت داشت. روزی که من به دیدار وحیدی در جامعه امامیه رفتم، ایشان گفت که شما و سیاه‌پوش با من تا پیشاور بیایید. جریان را با سیاه‌پوش در میان گذاشتم و سیاه‌پوش هم اعلام آمادگی کرد. باهم به طرف پیشاور رفتیم. آقای وحیدی در دفتر شورای اتفاق، پهلوی شیخ مهدوی ساکن شد. آقای مهدوی، برای من و سیاه‌پوش در جای دیگری، دور از دفتر، اتفاقی در اختیار ما قرار داد. مدت یک ماه در آنجا بودیم.

سیاه‌پوش، در پیشاور نیز شب و روز مشغول مطالعه و سرودن اشعار حماسی بود. او چهار یا پنج جلد از کتاب‌های دکتر شریعتی را همراه داشت و آن را مطالعه می‌کرد. یکی از کتاب‌های آن به نام «علی تنها» بود. من این کتاب و یک جلد دیگر به نام «هبوط در کویر» را در مدت یک ماه در همانجا خواندم. شهید سیاه‌پوش شب‌ها وقتی که می‌خوابیدیم، بعد از نصف‌های شب، بلند می‌شد و رو به طرف دیوار می‌نشست و شعر می‌سرود. اکثر اوقات در هنگام سرودن شعر آرام و بی صدا گریه می‌کرد. من از حق‌گریه سوزناک آن از خواب بیدار می‌شدم و می‌دیدم که سیاه‌پوش رو به دیوار نشسته مشغول نوشتن اشعار است. بعد از یک ماه، باهم به کویت آمدم و من به طرف ایران رفتم و سیاه‌پوش به طرف انگوری آمد.

اواخر تابستان سال ۱۳۶۷ ش. من از ایران به انگوری برگشتم و جنگ در منطقه، میان چهار گروه شیعی و حزب اسلامی حکمتیار، که مامور اسحاق و باشی حبیب در راس حزب اسلامی در منطقه بود، ادامه داشت. در بهار سال ۱۳۶۸ ش. جنگ همچنان در منطقه ناوه انگوری ادامه داشت و این جنگ لعتی، چندین جوان را به کام مرگ کشانده بود.



در بهار همان سال، خبر ادغام نهضت موسسین به سرکردگی علی بابا رحیمی را به حزب دعوت شنیدیم، هنوز ادغام صورت نگرفته بود، شهید احمدعلی سیاهپوش از این موضوع بسیار ناراحت بود و می گفت: با شناختی که از رحیمی دارم باید جلو این کار گرفته شود. یک روز قبل از شهادت ایشان، باهم در این رابطه در دفتر حزب دعوت مشوره داشتیم. قرار شد که به دلیل موضوع آمدن رحیمی به حزب دعوت، باید استاد ابراهیم بابیه را ببینیم تا جلو این کار گرفته شود. در آن روز باهم قرار گذاشتیم که فردا با هم به پایگاه امام زمان که استاد بابیه در آنجا بود، رفته و ایشان را ببینیم. فردای آن روز من به خانه سیاهپوش رفته، از مادرش، سراغ سیاهپوش را گرفتم. مادرش گفت سیاهپوش امروز وضعیت صحتش خوب نبود داکتر رفته است. من از خانه سیاهپوش سریع به بازار، به داروخانه عبدالرحیم کاظمی، خواهر زاده سیاهپوش رفتم. در آن زمان برادرش داکتر، اداره دارو خانه را بر عهده داشت. وقتی وارد دوافروشی شدم، دیدم که آقای سیاهپوش روی تخت دراز کشیده و سیرم به دستش وصل است. سلام کردم و پیشتر رفتم گفتم آقای سیاهپوش چه شده نصیب دشمنان! در جواب گفت که تیر حزب اسلامی به من خورده است. گفتم شوخی نکن، گفت به خدا همین احساس را دارم. با شوخی گفتم چنین احساس ها را از سرت دور کن که ما هنوز به شما نیاز داریم.

پهلوی سر همان تخت که دراز کشیده بود، نشستم تا سیرم آهسته آهسته تمام شد. گفتم برو آماده شو که به خیر حرکت کنیم. گفت که امروز دیگر دیر شده و در ضمن وضعیت من هم خوب نیست، اگر خواست خداوند بود فردا می رویم. گفتم باشد، اشکالی ندارد. من می خواستم خدا حافظی کرده بروم، گفت برویم جایی بشینیم و کمی گپ بزنیم. آمدیم کنار دکان آهنگری مرحوم کربلایی باباعلی نشستیم و تا ساعت حدود دوازده و نیم باهم گپ زدیم. نمی دانم آن روز سیاهپوش دوست داشت حرف های زیادی را در موضوعات مختلف برایم صحبت کند. دقیق از مسایل مختلف با من گپ زد، از وضعیت حزب و روش های که باید در رابطه با مردم در پیش گرفته شود، از مجموعه اشعارش گفت که دو تا دفتر شعر دارم که یکی آن کاملاً اصلاح شده است و دفتر دیگری باید اصلاح شود. دقیق یادم هست که یک چوبک در دست گرفته بود، هم روی زمین خط می کشید و هم با من صحبت می کرد.



جنگ حزب اسلامی و گروه‌های چهارگانه

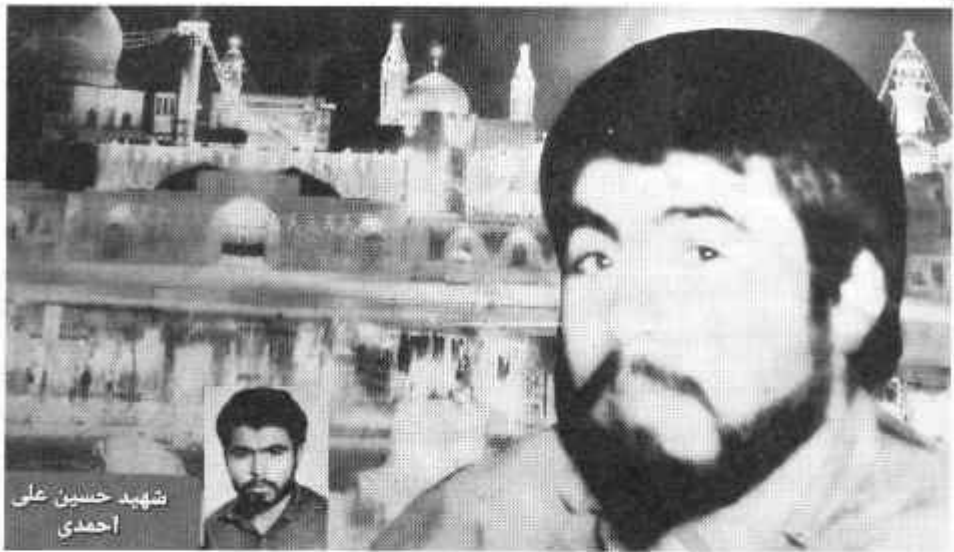
گرم همین صحبت‌ها بودیم که جنگ در «شیله مهتر» شروع شد. هم‌زمان با فیر کلاشینکوف از شیله مهتر، راکت باران هم شروع شد. با هم نشسته بودیم و حرف می‌زدیم که نیروهای باشی حبیب و مامور اسحاق کور کورانه مناطق بازار و خانه‌های اطراف آن را باهاوان و راکت هدف قرار می‌دادند. با شدت گرفتن درگیری، آهسته‌آهسته به پشت سر خانه سیاه‌پوش رفتیم. در همان لحظه چندین مرمی هاوان و راکت در پیش روی خانه کربلایی باباعلی اصابت کرد. راکت باران حزب اسلامی به قوماندانی باشی حبیب و مامور اسحاق، ادامه داشت که مرحوم نادر احمدی پیدا شد و گفت که ابغی بیا برویم که جنگ شدت گرفته و این جا خطرناک است. سیاه‌پوش را گفتم بیا برویم که اینجا، جای مناسب نیست. سیاه‌پوش گفت من اصلاً رفته نمی‌توانم، چون اگر وضعیت خراب شود، باید بچه‌ها و زن‌ها را بیرون کنم. من با سیاه‌پوش خدا حافظی کرده، با نادر احمدی حرکت کردم و در پشت خانه حاجی برادرم رسیده بودیم که از قریه سیلمو، شیون و ناله و گریه بلند شد. چون جنگ به شدت ادامه داشت، دیگر بر نگشتم و مستقیم به خانه رفتم.

شهادت سیاه‌پوش

وقتی پیش خانه رسیدم، دیدم یک نفر بیلوی، از پشت سر من از بازار آمد، پرسیدم بازار چه خبر بود؟ گفت که سیاه‌پوش برادر محمدعلی کوپی کش شهید شد. جانم آتش گرفت و سریع خود را به قریه سیلمو رساندم. دیدم جنازه در میان مسجد سیلمو است و برای دفن آماده می‌شوند. در آن روز همه گریه و ناله می‌کردند. گویا زمین و آسمان همراه با ناله و شیون مردم، اشک می‌ریخت. بعد از ظهر همان روز، در میان ناله و شیون‌های مردم، سیاه‌پوش عزیز را به خاک سپرده و برای همیشه با او خدا حافظی کردیم. سیاه‌پوش رفت، اما بعد از سی و دو سال آرمان و اهداف سیاه‌پوش، همچنان زنده و جاودان است. همسنگران و هم‌فکران او هنوز هم در راه تحقق آرمان تاریخی او که آرمان تاریخی مردمش بود، استوار و پا برجا هستند.

روح آن جوان بیدار، با درک و درد، شاد و یادش برای همیشه تاریخ جاودان باد!

مقدسی انگوری



شهید حسین علی
احمدی

۲- زندگی نامه زنده یاد شهید حسن علی احمدی و خاطرات هم سفری

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون
(آل عمران / ۱۶۹)

ما جان به فنا دادیم تا زنده شما باشید
بر خاک مزار ما مشغول دعا باشید
علامه شهید بلخی

دوران کودکی و دانش آموزی

حسن علی احمدی فرزند حاجی سقا، در بهار سال ۱۳۴۱ ش. منطقه عالم پرور «زر سنگ»، زادگاه تاریخ نویس مشهور هزارستان، مرحوم «ملا فیض محمد کاتب هزاره»، از توابع ولسوالی قره باغ ولایت غزنی، در یک خانواده مومن و متدین چشم به جهان گشود. بعد از سپری کردن دوران کودکی در سن هفت سالگی، نزد روحانی محل خواندن، نوشتن، روخوانی قرآن، پنج کتاب، گلستان، حافظ و ادبیات عرب را به مکتب خانه، فراگرفت. او، در سن ۱۲ سالگی راهی مکتب دولتی «سلطان ابراهیم آهین» شد و هر روز دو ساعت، باید پیاده روی می کرد. این کار برای ایشان بسیار سخت و طاقت فرسا بود. پدرش، وقتی علاقه شدید فرزندش را به فراگیری علم و خستگی روزانه او را می دید، به فکر پیدا کردن راه حل افتاد.



پس از مشورت با خانواده و دوستان، به این نتیجه رسیدند که باید کدام جای و شخصی را در نزدیک مکتب پیدا کند، اجازه دهد تا حسن علی در ایام تحصیل، در منزل ایشان اقامت داشته باشد. بالاخره در محل «خندان» شخص مومنی به نام «بوستان زرگر» را پیدا کردند که خانه‌اش نزدیک مکتب بود. ایشان این مسوولیت را پذیرفت. پدر حسن علی با توکل بر خداوند^{۲۹} مسوولیت حسن علی را به بوستان زرگر سپرد و خواهش کرد که مانند فرزندان خودش از او مواظبت کند. بعد از سفارش، پدر با خیال راحت به خانه برگشت. گرچه حسن علی از خانواده دور می‌شد و این فراق برایش سخت بود، اما از اینکه دیگر هر روز دو ساعت پیاده‌روی نداشت، خوش حال بود. حسن علی، تا صنف ششم را در مکتب سلطان ابراهیم خواند. در این مدت، خانواده بوستان زرگر و تمام محل و همسایه‌ها از اخلاق و رفتار نیک ایشان راضی بودند. هیچ کسی از او شکایتی نداشت. محله خندان همه از اخلاق حسنه و رفتار مودبانه او تعریف می‌کردند و زبان‌زد خاص و عام بود. بعد از ظهرها وقتی بچه‌های محله، «توب» و... بازی می‌کردند، او بازی آن‌ها را تماشا و تسویق می‌کرد. بچه‌ها وقتی از حسن علی دعوت به بازی می‌کردند تا با آن‌ها هم‌بازی شود می‌گفت: «لباس‌هایم خاکی می‌شود و صاحب‌خانه‌ام به زحمت می‌افتد».

بعد از اتمام صنف ششم، برای ادامه تحصیل راهی لیسه بازار قره‌باغ شد و تا صنف دوازدهم در آنجا به تحصیل ادامه داد. در روزهای تعطیل به پدر بزرگوارش به کار کشاورزی و مال‌داری کمک می‌کرد.

مهاجرت به ایران

شهید احمدی مانند سایر هم‌وطنان راهی دیار غربت و مهاجرت؛ ایران شد. مهاجرت، نه برای کار و جمع‌آوری پول یا زندگی بهتر، بلکه برای کسب تجربه و گرفتن عبرت از عالم مهاجرت. ایشان برای اقامت، شهر اصفهان را برگزید و در دفتر جبهه متحد منحل، فعالیت خویش را در بخش فرهنگی آغاز کرد.

برگزاری کلاس نهضت سوادآموزی در محمودآباد اصفهان

عصرهای پنج‌شنبه کلاس نهضت سوادآموزی جهت با سواد شدن برادران مهاجران کارگر، در سنگبری جوشقان محمودآباد و درس روخوانی قرآن را شب‌های جمعه در دفتر جبهه



متحد و اقع در میدان شهدا اصفهان خیابان کاوه دایر کرد. با توجه به بیان شیوا و اخلاق حسنه هر روز بر تعداد علاقه‌مندان افزود می‌شد. اکثرا از ایشان به نیکی یاد می‌کردند. شاهد بر این مدعا اسماعیل رضایی برادر ظاهر، پدر خلیل از زر سنگ است که فعلا ساکن کوجان اصفهان است. شخص نام‌برده و بیش از صد نفر دیگر توسط شهید احمدی از نعمت خواندن و نوشتن بهره‌مند شدند. شهید احمدی از میدان شهدا اصفهان تا محمودآباد و بالعکس با هزینه شخصی خود رفت‌وآمد می‌کرد. گاهی از دفتر جبهه متحد، گاهی از خیریه‌ها و آموزش پرورش لوازم التحریر تهیه کرده و در اختیار کارگران قرار می‌داد و آنان را به فراگیری خواندن و نوشتن تشویق می‌کرد، از ستم بی‌عدالتی، تبعیض و ناروایی که حاکمان فاشیست، در حق مردم روا داشتند نگذاشتند پدران ما درس بخوانند. با آن‌ها درد دل می‌کرد، می‌گفت: الآن فرصت خوبی است برای تحصیل، از این فرصت بهترین استفاده کنیم «الفرصة تمر کمر السحاب» فرصت مثل این در حال گذر است. من در جمع نمی‌آیم تا شما را به احزاب سیاسی دعوت کنم، بلکه آمده‌ام تا شما را به فراگیری علم دعوت کنم و تنها آرزویم آگاهی و دانای شما برادران و جوانان است چرا که جوانان ستون فقرات هر کشوری است، لذا هر جوان در این عصر جهاد، و در عین حال که کشور ما را شوروی اشغال کرده، سزاوار نیست که از نعمت خواندن و نوشتن محروم باشد، برای فراگیری علم هیچ وقت دیر نیست. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «از گهواره تا گور دانش بجوی» گرچه گاهی بودند کسانی که دوست داشتند در ظلم و جهالت باقی بمانند، لذا ایشان را به انحای مختلف اذیت می‌کردند. گاهی کفشش از جلو کلاس درس گم می‌شد. به گفته اسماعیل رضایی، یکی از شاگردانش، یک روز، بعد از درس، وقتی از کلاس بیرون شد، دید کفشش نیست. آن روز بدون کفش مانده بود. هرچه اصرار کردم که برایش کفش بگیرم، ایشان نپذیرفت. بدون کدام ناراحتی می‌گفت: شاید کدام بنده خدا اشتباهی "کفشم را پوشیده و یا ممکن است نیاز داشته. آن روز شهید احمدی با دمپایی پاره، به طرف دفتر برگشت. اسماعیل رضایی می‌گوید: «شهید احمدی ناراحت نشده بود، اما ما ناراحت بودیم، چون فکر می‌کردیم با این بی‌حرمتی که صورت گرفته، استاد احمدی برای ادامه درس نخواهد آمد، و ما متأسفانه از نعمت سوادآموزی محروم می‌شویم. اما شهید با جدیت بیشتر ادامه می‌داد. بعد از آن روز آدم‌های جاهل و مغرض چندین بار دیگر کفش احمدی را پر از خاک و آشغال کردند. آقای احمدی با تبسم می‌گفت: اسماعیل کدام بنده خدا با من شوخی دارد که چنین محبت می‌کند. هرچند بر مردم ما در تاریخ ظلم، تبعیض، بی‌عدالتی، فقر اقتصادی، فقر فرهنگی را از دولت‌های



متعصب و قوت زیاد، دیدند و ما جز ارتقای ترویج خواندن و نوشتن دانایی برای مردم خود، دیگر هیچ آرزویی ندارم.^{۳۰} نمی‌دانم چرا چنین برخورد ناپسند از سوی آدم‌های مغرض با من می‌شود. با همه این مشکلات شهید احمدی از فعالیت و برنامه‌های فرهنگی‌اش دست برنداشته و با جدیت ادامه داد.

نظم در کارها

شهید احمدی بسیار منظم بود. من، در مدرسه جلالیه اصفهان حجره داشتم، روزی از روزها ساعت چهار بعد از ظهر دروازه مدرسه را زدند. شیخ رضا، خادم مدرسه، صدا زد آقای شجاعی! شخصی با شما کار دارد. رفتم دیدم که آقای احمدی آمده. بعد از تعارف به اتاق و صرف چای، حدود دو ساعت با هم صحبت کردیم. آقای احمدی از من به دفتر دعوت کرد. یک روز دفتر جبهه متحد خدمتش رسیدم. آقای احمدی اعضای دفتر و همکارانش را معرفی کرد. لحظاتی گذشت، اذان ظهر شد آقای حسینی رئیس دفتر اظهار داشت که از دست آقای احمدی قومایت یک روز نشد که قبل از اذان غذا بخوریم، در حالی که من مشکل معده دارم. احمدی با خنده در جوابش گفت دوی درد تو نزد دکتر است، نه نزد من. آقای حسینی افزود جناب آقای احمدی با نظم و دقت خصوصاً در اهمیت دادن به نماز اول وقت و همراهی با ایشان همت می‌طلبید و توفیق^{۳۱}.

اهمیت دادن به حق الناس

در سال ۱۳۶۴ ش. با تعدادی از رفقا؛ علما و طلابی که از سوی سازمان ارتباطات اعزام شده بودیم، نوزدهم ماه مبارک رمضان در منطقه رسیدیم. روزها و شب‌های قدر و عید سعید فطر گذشت. سوم عید سعید فطر، شهید احمدی، برادرش علی‌جان را فرستاده بود، تا من را برای شب دعوت کند. آن شب من و حاج یونس فرزند اُستا برات، با هم مهمان شهید احمدی بودیم.

غذای آن شب شوروا (آب‌گوشت) گوسفند تازه ذبح شده بود. شهید احمدی آن شب به بهانه سردرد از خوردن غذا امتناع و رزید. بعد از صرف غذا، هنگام خوردن چای و زردآلو شهید احمدی پدرش را خطاب قرار داد و گفت: پدر جان! غذا نوش جان

۳۰. إِنْ لَّهِ بِأَمْرِ الْعَمَلِ وَالْإِحْسَانِ لَكُمْ تَذَكُّرُونَ. نحل/ ۹.
۳۱. فَاقْبِمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا. نسا/ ۳۰.



کردی؟ پدرش گفت بلی! اما چون شما نخوردید، غذای امشب به دلم نجسید. شهید احمدی با کسب اجازه حضار ادامه داد: پدر جان! در این دنیای فانی چرا برای من و برادرانم خود را مدیون دیگران و حق الناس را تضييع می کنی؟ غذای امشب قطعاً خالی از اشکال نبود، چرا؟ چون دهقان ما، اسماعیل پدر جمعه علی در کچالوی تازه شریک است و از چهار سهم، یک سهم، حق دهقان است. اگر حق دهقان را با مقدار گوشت می دادی، خالی از ثواب نبود. پدرش گفت: پسر! متوجه نشدم، لعن بر این هوای نفس! اشک پدرش جاری شد.

پس از شهادت حسن علی احمدی، یک روز، محمدرضا رحمانی، برادر مرحوم زوار غلام رحمانی، شخصاً برای من تعریف کرد: من بنایی داشتم، به چوب تیر، نیاز پیدا کردم. به آدرس منزل پدر شهید احمدی آمدم، ناخواسته شهید احمدی را ملاقات کردم. ایشان جای تعارف کرد. نیاز خود را با شهید احمدی در میان گذاشتم. شهید احمدی اظهار داشت: آقای رحمانی تعاون، همکاری و مساعدت جای خودش، و لی ما را با چنین چیزهای دنیوی آلوده نکن که اصلاً خوش ندارم. ممکن است برای چند عدد چوب که مال من مرغوب و از شما نامرغوب، ناراحتی بین دو برادر هم نشین به وجود آید، من به امورات کار ندارم.

رفتن به جبهه لومان جاغوری

روز پنجم عید سعید فطر به طرف لومان جاغوری پیاده، حرکت کردیم. در حالی که چند ماه از عروسی شهید احمدی نگذشته بود، در مسیر راه داستان‌ها، حکایت‌های شیرین و خنده‌های ملیح شهید احمدی، خستگی از تن همه ما ربود. شب اول، در منطقه سادات «ده بدی» بودیم. فردا صبح، پیش از رسیدن قوای متجاوز شوروی، از غزنی، که امکانات و تجهیزات نظامی برای پسته لومان آورده بود، در «سنگ جوی لومان» رسیدیم. احزاب سیاسی منحل، هر کدام یک مسجد را به عنوان پایگاه نظامی خود قرار داده بودند، یکی از آن مسجدها، پایگاه نظامی جبهه متحد بود. ما در آنجا مستقر شدیم. هر شب، طبق نوبت، عملیات نظامی گسترده مجاهدین روی پسته دولت کمونیستی ادامه داشت.

بعد از سپری شدن یک شب از رسیدن ما به منطقه جنگی، جبهه متحد، یکی از سلاح‌های ثقیله «دهشکه» که از نیروهای دولتی و شوروی‌ها به غنیمت گرفته بودند، نیاز به تعمیر داشت. مسئولیت آن را به من، داد تا با یک تن از مجاهدین به نام نادر که موثران



(راننده) جهت تعمیر به بازار انگوری ناوه گری ببریم. بعد از دو روز ماندن در انگوری و تعمیر دهشکه، به منطقه جنگی برگشتیم.

نوبت عملیات و چگونگی شهادت شهید احمدی

آن شب نوبت عملیات جبهه متحد بود. در شب اول عملیات موقعیت سنگرهای ما، در کوه «شیخ تراغ» و «توب آوگ» قرار داشت، برای طراحی عملیات نظامی، شب اول شهید احمدی با ما حضور نداشت. عملیات شب اول بالای پسته دولت کمونیستی با موفقیت گذشت. ما برای ادای نماز صبح برگشتیم. نیروی تازه نفس در سنگرها جایگزین شدند. بعد از نماز و صرف چای صبح، شهید احمدی و صیت نامه خود را، و نامه ای که از دفتر جبهه متحد قم برای بازگشایی پایگاه در مناطق ارزگان و قره باغ که با مسولیت شهید احمدی بود، به من داد و سفارش هایی با من در رابطه با خانواده اش کرده بعد از زیارت قرآن، خدا حافظی کرد، با تعداد نیروی تازه نفس عازم سنگرها شدند. من با تعدادی از رزمندگانی که شب اول عملیات باهم بودیم، ساعتی خوابیدیم. ناگهان جت های جنگی دشمن برای بمب باران سنگرها و پایگاه های مجاهدان در فضای لومان حاضر شدند. پایگاه ها را هدف قرار دادند. دیوار حیاط منبری که پایگاه جبهه متحد در آن بود، بر اثر بمب باران، ویران شد. اتاق ها بحمدالله سالم ماندند. خواب از چشمان ما پرید. ناگزیر به طرف سنگرها در کوه شیخ تراغ (shikh.taragh) رفتیم که نامه ای با این مضمون برای رسید: «با سلام جناب آقای شجاعی! لطفاً دیدن این نامه، ژودتر به پایگاه تشریف آورید، آقای احمدی مجروح شده است. جهت انتقال ایشان به «قول جو»، انتظار شما را داریم. و السلام». در آن روز، ۱۳۶۵/۳/۳۱ ش. عملیات شدید مجاهدان بر پسته دولتی ادامه داشت. سه تن از عزیزان ما؛ شهید شیخ ناصر عرفانی، از «آلغزار انگوری، شهید احمدی از منطقه آویرده سنگ ماشه و شهید حسن علی احمدی از قره باغ، جام شهادت نوشیدند. فرمانده جبهه متحد، آقای جمعه خان مهتر، از ناحیه دست چپ زخمی شده بود.

با مطالعه نامه، سریع آمدم به مسجد. در حالی که دیوار حیات منبر و مسجد ویران شده بود. من شهید احمدی را ندیدم. با راهنمایی یکی از مجاهدان، به سمت چند عراده موتر جیب که دورتر از پایگاه، برای انتقال شهید احمدی منتظر من بودند رفتم، دیدم که هم سنگران با چهره های غمگین و فوق العاده ناراحت، جمع اند. دانستم که روح بلند احمدی از جمع یاران به ملکوت اعلا پیوسته! جیب ها را یکی پس از دیگری نگاه کردم،



در یکی از آن چپ‌ها، شهید احمدی قرار داشت. وقتی که پارچه را از صورتش کنار زدم، صدای همراهان و رزمندگان به گریه بلند شد.

خاک و طن ز خون شهیدان گرفته زنگ

با دای درود ملت افغان به هر شهید

خون شهید، جامعه را آبرو دهد

ذکرش حسین و مهدی و زهرا و یا علی است دایم به جبهه تا نفس و اسپین شهید/

شهید علامه بلخی

با صدای شعار «شهیدان زنده‌اند الله اکبر! به خون آغشته‌اند، الله اکبر!» پیکر خونین شهید احمدی را به طرف قول جو حرکت دادیم، که علاوه بر رسیدگی به مجروحان، جمع‌آوری شهدا نیز در همان‌جا بود. مدیریت مرکز درمانی قول جو را خواهر گرامی و فداکار داکتر سیماسمر بر عهده داشت.

ناوه گری و بازار انگوری

مردم خدا جوی و شریف جاغوری، فردای آن روز، سه شهید یادشده را با موتر، موتورسیکلت، بایسکیل، تاج گل، سواره و پیاده، تا ناوه گری و بازار انگوری همراهی کردند. مردم هنرمند، نجیب و غیور انگوری، برای استقبال شهدا لحظه شماری می‌کردند. با رسیدن شهدا، یک عاشورای به یاد ماندنی دیگر برپا شد و از شهدا، با تاج گل و پاشیدن عطر، به گرمی استقبال کردند. علمای محترم، سخنرانان گرامی، در جایگاه خاص قرار گرفتند. مراسم با قرائت دل‌نشین آیات چند از کلام الله، مجید با صدای قاری محترم آغاز شد. زندگی‌نامه زنده‌یاد، شهید حسن علی احمدی را من قرائت کردم. بعد از من، سردار رشید اسلام، شهید ابوذر و یکی از علمای محترم پیرامون اهمیت و عظمت جهاد، شهادت، عدالت‌خواهی و مظلومیت تاریخ خون‌بار مردم مظلوم هزاره به ایراد سخن پرداختند. پس از ختم جلسه، شهدای گران‌قدر را سر به تیره تراب، منزلگاه ابدی گذاشتند. بر اساس وصیت شهید حسن علی احمدی و با سفارش شهید ابوذر غزنوی، صندوق و تابوتی برای شهید احمدی تدارک دیدند و به گونه موقت در قبرستان عمومی انگوری، به خاک سپردیم. پس از وداع با پیکر شهدا و خاک‌سپاری، مردم شریف ناوه گری مهمانان را در «مدرسه علمیه یاقریه» جهت قرائت فاتحه حضور یافتند. شب اول، مومنان و مجاهدان، نماز شب دفن شهدا را خواندند. برای صرف شام، به خانه شهید عرفانی هدایت شدیم. لباس‌های ما خون‌آلود بود. خانواده شهید یک دست لباس برای من و یک دست



لیاس برای حاج یونس تهیه کردند، به حمام رفته لباس عوض کردیم و از زحمات، مهمان‌نوازی و قدردانی خانواده شهید شیخ ناصر عرفانی شرمند شدیم. با صرف صبحانه و با بدرقه خانواده شهید، به سوی مدرسه علمیه باقریه رفتیم. مردم شریف و نجیب ناوه گری؛ علمای محترم، بزرگان، ریش سفیدان، جوانان و نوجوانان، با اعلام سه روز عزای عمومی، جهت شادی ارواح طیبه شهدا، مراسم فاتحه‌خوانی و ختم قرآن برگزار کردند. مردم دسته‌دسته برای قرائت فاتحه و احترام به ساحت مقدس شهدا تشریف می‌آوردند. بعد از ختم مراسم، سه روز، و با نظرخواهی علما و قومندانان، قرار شد که بنده، حسین شجاعی، به قره‌باغ بروم، پدر شهید احمدی را به بهانه‌ای، به جاغوری بیاورم. تاریخ ۱۳۶۵/۴/۴ ش. از بازار انگوری ناوه گری، با موتورسایکل، به سمت منطقه جنگی حرکت کردم. در مسیر راه، با موترهای جیب نظامی برخوردیم. در اولین موتر، برادر مجاهد نادر را دیدم. وی اظهار داشت که امشب با عملیات کوبنده مجاهدان، قوای کمکی که برای تدارکات پسته لومان آمده بودند، شکست خوردند. از رفتن به قره‌باغ منصرف شدم و برگشتم به ناوه گری. تصمیم گرفتم تا جنازه شهید را با خود ببرم.

حرکت به سمت قره‌باغ

عصر همان روز ۱۳۶۵/۴/۵ ش. نزدیک غروب آفتاب، پیکر شهید حسن علی احمدی را از خاک برداشته، با موتر سی مرغ و چند عراده موتر دیگر، با تعدادی از رزمندگان، علما، ریش سفیدان، بسیج مردمی نمایندگان احزاب سیاسی؛ سید باقری از قومندانان نهضت منحله، حجج اسلام شهید اخلاصی و شهید ابوذر از سازمان نصر منحله و ... پیکر شهید احمدی را به سمت «شاکی نوکه» حرکت دادیم. مردم شاکی نوکه و باریک، انتظار و رود شهید را داشتند. حجت الاسلام آقای سجادی، با شاگردان مکتب در حالی که به دست‌شان پرچم لا اله الا الله، الله اکبر، یا حسین، یا ابوالفضل، تمثال شهدا و چراغ «گیس» در دست داشتند، با زمزمه کردن «شهیدان زنده‌اند الله اکبر» به خون آغشته‌اند الله اکبر، به استقبال شهید احمدی آمده بودند. حدود ساعت نه شب، به منطقه شاکی نوکه رسیدیم. زنان و مردان محل، منتظر رسیدن پیکر شهید بودند. با رسیدن کاروان تشیع کنندگان در منطقه، مردم تابوت شهید را مانند حلقه نگین در برگرفتند. با عطرافشانی و تقدیم هدایایی مانند پارچه، لنگی، دستمال، و ... خواندن «شهیدم من شهیدم من / به کام خود رسیدم من»، با



تلاوت قرآن کریم و عزاداری یاد و خاطره شهید احمدی را گرامی داشتند و خاطره غم‌انگیز کربلا را در خاطره‌ها زنده کردند. آن شب به یادماندنی سپری شد.

علت دفن شهید احمدی در شاکی نوکه

بعد از اداي نماز صبح، من در حالی که نشسته بودم، خواب رفتم. دو بار شهید احمدی را در خواب دیدم که شخصی به من می‌گوید: شهید احمدی با شما کار دارد. به ناچار تابوت احمدی را باز کردم. دیدم شکم شهید احمدی باد کرده و بالا آمده. با مشورت و نظرخواهی استاد صادقی و قاضی محبی، برای جلوگیری از هتک حرمت به شهید، قرار بر این شد که شهید احمدی پیش از این زحمت داده نشود، و در شاکی نوکه دفن شود. بعد از تسبیح و اداي نماز بر پیکر خونین شهید احمدی و سخنرانی علما، حدود ساعت یک صبح تاریخ ۱۳۶۵/۴/۶ ش. در تپه مشرف بر منیر عمومی به خاک سپرد شد. بعد از خاک‌سپاری شهید احمدی و صرف غذای چاشت، از مهمان‌نوازی و محبت مردم بزرگوار شاکی نوکه قدردانی به عمل آمد. با عزیزان و همراهان و مشایعت‌کنندگان خداحافظی کردیم. قرار بر این شد تا آمدن دوستان حضرت استاد حاج آقای صادقی و حاج آقای محبی با عده‌ای از هم‌زمان به قره‌باغ، شهادت احمدی از خانواده‌اش مخفی بماند.

حرکت به سمت زر سنگ و اتفاقات راه

همراه چند تن از بزرگان شاکی نوکه به طرف سادات ده بدئی به مسیر خود، ادامه دادیم. شب در محله سادات دهبدئی بودیم آن شب نیز مراسم ختم قرآن برای شهید احمدی توسط مردم محل برگزار شد. خداوند قبول کند. صبح ساعت هفت تاریخ ۱۳۶۵/۴/۷ ش. با مردم بزرگوار سادات دهبدئی خداحافظی کردیم. من با حاج یونس به سوی قره‌باغ حرکت کردیم. در مسیر با یک از علما سر خوردیم. ایشان رو به من کرد و گفت فلانی بچه سقا را بردی در جبهه متحد به کشتن دادی و برگشتی؟ سخت ناراحت شدم. بین ما مشاجره ش. ایشان بلافاصله کلاشینکوفش را به طرف من نشانه گرفت و من هم تفنگچه‌ام را به طرف ایشان نشانه گرفتم. با پادرمیانی باجناق آن عالم، قضیه به خیریت تمام شد. چند قدم به از آن صحنه دور شدم که ناگهان با پدر شهید احمدی روبه‌رو شدم. ایشان از شهید احمدی سوال کرد، گفتم من خسته‌ام برویم خانه برای صحبت می‌کنم. ایشان را



به خانه بردم. بعد از جای خوردن، گفتم ایشان مأموریت داشت جهت بازگشایی دفتر جبهه متحد به ارزگان رفت.

آمدن دوستان جاغوری برای عرض تسلیت

منتظر بودم تا از جاغوری خبر بیاید. روزی در خانه نشسته بودم که شاگرد آخوند مکتب به نام قدرت‌الله حیدری به خانه آمد و گفت آخوند می‌گوید هرچه زودتر به مسجد بیاید که شهید می‌آید. به مسجد رفتم آخوند ناراحت بود که چرا زودتر آن‌ها را خبر نکردم، علتش را توضیح دادم و گفتم ناراحت نباشید به بچه‌ها بگویند که مسجد را تمیز کند، و ریش سفیدهای مسجد را بخواهید و آن‌ها را در جریان قرار دهید. خودم به طرف «گند آو» حرکت کردم. یک نفر از روبه‌رویم می‌آمد. وقتی به من رسید گفتم: من قاصدم. دوستان‌تان از جاغوری آمده‌اند، منتظر شما هستند. باعجله خود را به دوستان رساندم بعد از احوال‌پرسی به سمت مسجد حرکت کردیم. در حالی که سرود «شهیدم من، شهیدم من» از بلندگوها پخش می‌شد، پدر شهید احمدی خود را زودتر از همه به ماشین‌ها رسانده بود و سراغ شهید را از من می‌گرفت.

به هر صورت، با مشکل، ایشان را به مسجد بردیم. مردم شریف، بزرگوار، علم‌دوست و عالم‌پرور و شریف زر سنگ با استقبال گرم، مهمانان عزیز را به مسجد همراهی کردند. بعد از تلاوت آیات چند از کلام‌الله مجید و خواندن فاتحه حضار به پدر شهید احمدی تبریک و تسلیت گفتند و ایشان را در جریان مآوقع قرار دادیم. حجج اسلام حاج آقای استاد صادقی و قاضی محبی، در موضوع اشغال کشور، جهاد، شهادت، دفاع از دین و مذهب، به ایراد سخن پرداختند. پس مراسم، از مهمانان عزیز پذیرایی شد.

پس از پایان برنامه، عصر آن روز، برادر مجاهد شهید میثم غزنوی با تعدادی از مجاهدان سازمان نصرمنحله در مسجد زر سنگ، جهت قرائت فاتحه و عرض ارادت به مقام شهید و عرض تسلیت به خانواده شهید احمدی تشریف آوردند. آن شب نیز برنامه سخنرانی داشتیم. شهید میثم تصمیم به سخنرانی داشت، که متأسفانه به دلیل تعصب حزبی آقای میثم از سخنرانی محروم شد. پ از صرف جای صبح، دوستان و مهمانان جاغوری با مردم قره‌باغ خداحافظی کردند. منطقه را به قصد جاغوری ترک کردند، البته پدرخانم شهید احمدی با مشورت من و محاسن سفیدان، مبلغ سی هزار افغانی، داخل پاکت گذاشته به عنوان سفرخرج به آن‌ها داد، گرچند آن‌ها قبول نمی‌کردند.



چهلم شهید احمدی، منبر شاکی نوکه

شهادت لاله‌ها را چیدنی کرد به چشم دل خدا را دیدنی کرد
بیوس ای خواهرم قبر برادر شهادت سنگ را بوسیدنی کرد
اگرچه پیکری پاکت نیامد ولی آخر نشانت را گرفتم

قیصر امین پور

بعد از ختم مراسم شهید احمدی، پدر شهید اظهار داشت: تصمیم داریم آقای شجاعی با شما و اعضای خانواده، چهلم شهید احمدی را بر مزارش برگزار کنیم و قبر شهید را زیارت کنیم. پیشنهاد پدر محترم شهید را تحسین کردم. اذان صبح روز چهلم، با خانواده محترم شهید احمدی؛ پدر، مادر، همسر، خواهر، عیدمحمد، عمو، عزیز، خسرو شهید، محمدعلی پدر شریف شوهر عمه و... به طرف شاکی نوکه حرکت کردیم. نزدیک ظهر به شاکی نوکه رسیدیم. وقتی که مردم شاکی نوکه از آمدن خانواده شهید احمدی اطلاع یافتند، زنان و مردان برای استقبال و ادای احترام خانواده شهید احمدی حاضر شدند. خانواده و وابستگان شهید احمدی را همراهی کردند، تسلی خاطر دادند و با قرائت فاتحه، دعا و زیارت عاشورا، روح شهید احمدی را شاد کردند. زنان مومن شاکی نوکه، از خانواده شهید، در منبر، پذیرایی کردند، خداوند اجرشان دهاد! بعد از صرف غذا، دومین بار مزار شهید را زیارت کرده، با دعا و زیارت عاشورا، با مردم شریف شاکی نوکه خداحافظی کرده، به سمت قره‌باغ برگشتیم. بعد از اذان مغرب به زر سنگ رسیدیم.

روحانی محترم آن محل حجت‌الاسلام سید سجادی می‌گفت: شب‌های جمعه، نزدیک صبح، بر مزار شهید احمدی شمع روشن می‌شود و گاهی صدای گریه می‌شنوم. مزار پاک شهید حسن‌علی احمدی، زیارتگاه عاشقان و عارفان شده است.

ای جان‌نثار سنگر توحید ای شهید روح تو عاقبت به هدف‌های خود رسید
تا حشر لاله می‌دمد از قتلگاه تو آنجا که خون پاک دلت بر زمین چکید
بر آن پدر سلام که فرزند او تویی بر مادری درود، که همچون تو پرورید

روح شهید احمدی شاد و راهش پر رهرو باد!

حجت‌الاسلام حسین شجاعی



شهید سخی زاده

۳- زندگی نامه شهید محمد جواد سخی زاده

بسم رب الشهداء و الصديقين

ولا تحسبن الذين قُتلوا في سبيل الله اومواتا بل احياء عند ربهم يُرزقون (آل عمران: ۱۶۹)

ماجان به فنا داديم تا زنده شما باشيد

بر خاک مزار ما مشغول دعا باشيد

چون شمع وجود ما قربان شما گرديد

روشنگر شمع ما شايد كه شما باشيد!

علامه بلخي



محمدجواد سخی زاده فرزند غلام سخی، در سال ۱۳۶۶ در یک خانواده مومن، متدین و محب اهل بیت (ع) در ولایت غزنی ولسوالی ناهور، قریه گرگ کشته، دیده به جهان هستی گشود. پدر و مادر، نامش را بخاطر عشق به ائمه، محمدجواد گذاشت. بعد از هفت سال دوران کودکی، تعلیمات ابتدایی خویش را از خانه آغاز نموده و در صنف ششم وارد مکتب متوسطه مردمی، قریه بالایی یخشی، گردید. شهید سخی زاده دوره لیسه را نیز در همان قریه در لیسه شهید غلام سخی با موفقیت به اتمام رساند، با اشتراک در آزمون سراسری کانکور در رشته ریاضی دانشکده تعلیم و تربیه دانشگاه غزنی قبول شد. ایشان که از جمله اولین دانشجویان این دانشگاه بود، با تلاش و پشت کار، در سال ۱۳۸۹ موفق به کسب درجه لیسانس گردیده و از این دانشگاه فارغ التحصیل شد. شهید سخی زاده بعد از فراغت، اول در کمیسیون انتخابات ولایت غزنی و بعد بحیث معلم در لیسه ذکور (دیرستان پسرانه) قلعه شهاده مشغول تعلیم و تربیه فرزندان وطن شد. بعد از مدتی تدریس، با شرکت در یک رقابت آزاد موفق شد تا عنوان مدیریت لیسه ذکور خوات را بدست بیاورد. در مدت یکسال تلاش دلسوزانه اوضاع نا بسامان لیسه را سامان داد. این تلاش صادقانه باعث محبوبیتش در بین مردم و دانش آموزان گردید. بعد از یکسال مدیریت، بنابه علاقه خاص که به رشته نظامی داشت وارد این بخش شد و مشغول تحصیل و فراگرفتن علوم و فنون نظامی گردید. بعد از فراغت از آموزش افسری بعنوان یک افسر جوان و شجاع وارد صفوف امنیت ملی در ولایت غزنی گردید. با نشان دادن شایستگی و کار صادقانه در ریاست امنیت غزنی به حیث معاون مدیریت امنیت ملی ولسوالی جغتو تبدیل گردید. تقریباً یکسال در این ولسوالی نا آرام مشغول خدمت بود تا اینکه در تاریخ ۱۳۹۷/۲/۲۶ متأسفانه دشمنان خوارج مسلک گوردل و مزدوران اجانب، با حمله همه جانبه بر قومندانی امنیه این ولسوالی تعدادی از جوانان را زخمی و شهید کردند. شهید سخی زاده یکی از این شهدای سرافراز امنیت ملی است. روحش شاد، خاطراتش جاویدانه باد! از شهید سخی زاده دو پسر به نام های ابوالفضل و ابوذر به یادگار مانده اند. موفقیت، سلامتی، سرافرازی این عزیزان را از خداوند بزرگ مسئلت داریم!

عارفه ذوالفقاری



شهید علی بابا رحیمی

۴- طلبه شهید علی بابا رحیمی (۱۳۴۹-۱۳۶۷ ش.)

دل‌تنگی

چنان گم‌نام و بی نشان بود که حتی امروز برای بسیاری از دوستان نزدیک و هم‌حزبی‌هایش ناشناخته است. نخستین بار نام او را از سید دوست‌داشتنی و برادر ایمانی، سید صفدر علی موسوی شنیدم. در تماسی با ایشان داشتم، یادی از دو یار دبستانی و دو عاشق گوهر معانی به میان آمد. دو رفیقی که مانند دو کبوتر تازه بال‌درآورده بر شاخه



انجیر حوزه علمیه نشسته که ناگهان کدام دست بی رحم بر بال‌شان تیر زده، بهار زندگانی و آرزوهای‌شان را به زمستان تبدیل کردند!

سفید مرغک بودیم بر شاخ انجیر کدام ظالم زده بر بال ما، تیر
الهی بشکند دست کمان‌گیر که مرغان هوا را می‌زند، تیر

زادگاه و تحصیلات

شهید علی‌بابا رحیمی از تبرغنگ و شهید رمضان‌علی اخلاصی از المیتو، هر دو در جاغوری به دنیا آمده و در جاغوری رشد کردند. هر دو در حوزه علمیه اصفهان به تحصیل علوم دینی پرداخته و به سازمان نهضت اسلامی پیوستند و باهم به سوی جبهه‌های حق و آزادی وطن و حفظ ناموس آن سرزمین رفته، جهاد کردند. سرانجام، هر دو باهم در دشت وحشی و ناآشنای «غوریان هرات» - «اسلام قلعه» در توفان باد، باران و برف، راه را گم کردند و چونان یوسف اسطوره‌ای در چاه گنبد فرو افتادند و به زلیخای گم شده‌شان، بدون حضور در محکمه و تحمل زندان و واهمه، چه راحت دست یافتند!

شهید علی‌بابا رحیمی در سال ۱۳۴۸ ش. در منطقه تبرغنگ جاغوری، در یک خانواده متدین، زحمت‌کش هزاره زاده شد و پس از رسیدن به سن تحصیل، به برکت سنت حسنه و فرهنگ غنی و ریشه‌دار هزارستان، به ویژه جاغوری، راهی مکتب‌خانه شد و آموزش خود را با فراگیری الفبای دینی، روخوانی قرآن مجید آغاز کرد، سپس به سوی سوادآموزی فارسی بر اساس متون آموزشی کهن رفت و پس از پایان آن‌ها، به ادبیات عرب روی آورد. رحیمی برای ادامه تحصیل وارد مدرسه علمیه سنگماشه شد و مدتی حضور مرحوم شیخ عزیزالله دولت‌شاهی در مدرسه دینی «باب العلم» به تحصیل پرداخت. پس از آن به «مدرسه علمیه جعفریه المیتو» وارد شد و در آن مرکز دانش اهل بیت، تحصیلات خود را تا سیوطی و حاشیه ملا عبدالله، از محضر استاد نوروزعلی توسلی بهره برد.

شهید رحیمی در سال ۱۳۶۵ ش. راهی جمهوری اسلامی ایران شد و در حوزه علمیه اصفهان رحل اقامت افکند.^{۳۲}



تحصیل، تربیت و تزکیه

رحیمی در حوزه علمیة اصفهان با تلاش و جدیت درس می‌خواند. از فرصت‌ها و مجال پیش‌آمده و امکانات موجود، کمال استفاده را می‌برد. در کنار تحصیل علوم اسلامی، از کسب فضایل معنوی و امکانات تربیتی غفلت نمی‌کرد. در طول هفته با تلاوت قرآن مجید و شرکت در مراسم معنوی و عرفانی دعا‌های توسل و کمیل و... شرکت می‌کرد و به تزکیه نفس می‌پرداخت و همیشه در نماز جمعه شرکت می‌کرد.

شهید علی‌بابا رحیمی، با توجه به خطر حضور پررنگ حزب نهضت اسلامی افغانستان در میان اقوام، طلاب، دوستان و آشنایان، به آن سازمان تمایل نشان داده و همکاری خود را آغاز کرد. ضمن تحصیل، در ایام فراغت، به جلسات فرهنگی و سیاسی طلاب آن حزب که بیشتر از یاران و آشنایان دور و نزدیک وی بود، شرکت می‌کرد. در آن جلسات، با مسایل فرهنگی و سیاسی کشور و وضعیت جبهه‌های جهاد، به ویژه جبهه‌های هرات آشنا می‌شد.

طلاب و فضلاء افغانستانی در اصفهان

یکی از برنامه‌های فضلاء و طلاب افغانستانی حوزه علمیة اصفهان، در اوایل دهه ۱۳۶۰ ش. که نویسنده در آنجا به تحصیل اشتغال داشت، جلسات مشترک عموم طلاب افغانستانی برای اتخاذ تصمیم مشترک در باره حضور در میان مهاجران افغانستانی مقیم استان اصفهان و اطراف آن و برگزاری مجالس سخنرانی و روضه‌خوانی و روضه‌خوانی در مجامع کارگری، به ویژه سنگ‌بری‌های اصفهان بود.

این برنامه‌های مذهبی و سیاسی، از اقدام‌های ارزشمندی بود که سال‌های طولانی ادامه داشت و برای مهاجران منبع آگاهی و برای طلاب منبع تجربه‌های مفید اجتماعی بود. در این برنامه‌ها هم به بیداری و آگاهی مهاجران کمک می‌کرد و آنان هر هفته گرد هم می‌آمدند و هم برای طلاب تجارب ارزشمند تبلیغی، سیاسی و اجتماعی شمرده می‌شد. نکته دیگری که در جلسات مشترک طلاب افغانستانی مورد توافق و تصمیم‌گیری قرار گرفته بود، احیای مناسبت‌های اسلامی به صورت مشترک در یکی از مدارس دینی و دعوت از اساتید و فضلاء جهت سخنرانی در آن بود. از جمله مناسبت‌ها می‌توان به مراسم احیای شب‌های قدر و برخی اعیاد دینی اشاره کرد.



مهم‌تر از همه، برقراری ارتباط طلاب و فضلا با جبهه‌های جهاد در داخل کشور، به ویژه جبهه‌های هرات بود. طلاب تصمیم گرفته بودند که داوطلبانه در گروه‌های متعدد سازمانی شده با هماهنگی و توافق مسئولان حوزه علمیة اصفهان، به جبهه‌های نبرد برابر دشمنان شتافته و در مقاومت اسلامی از راه تبلیغ و عملیات نظامی سهم بگیرند.

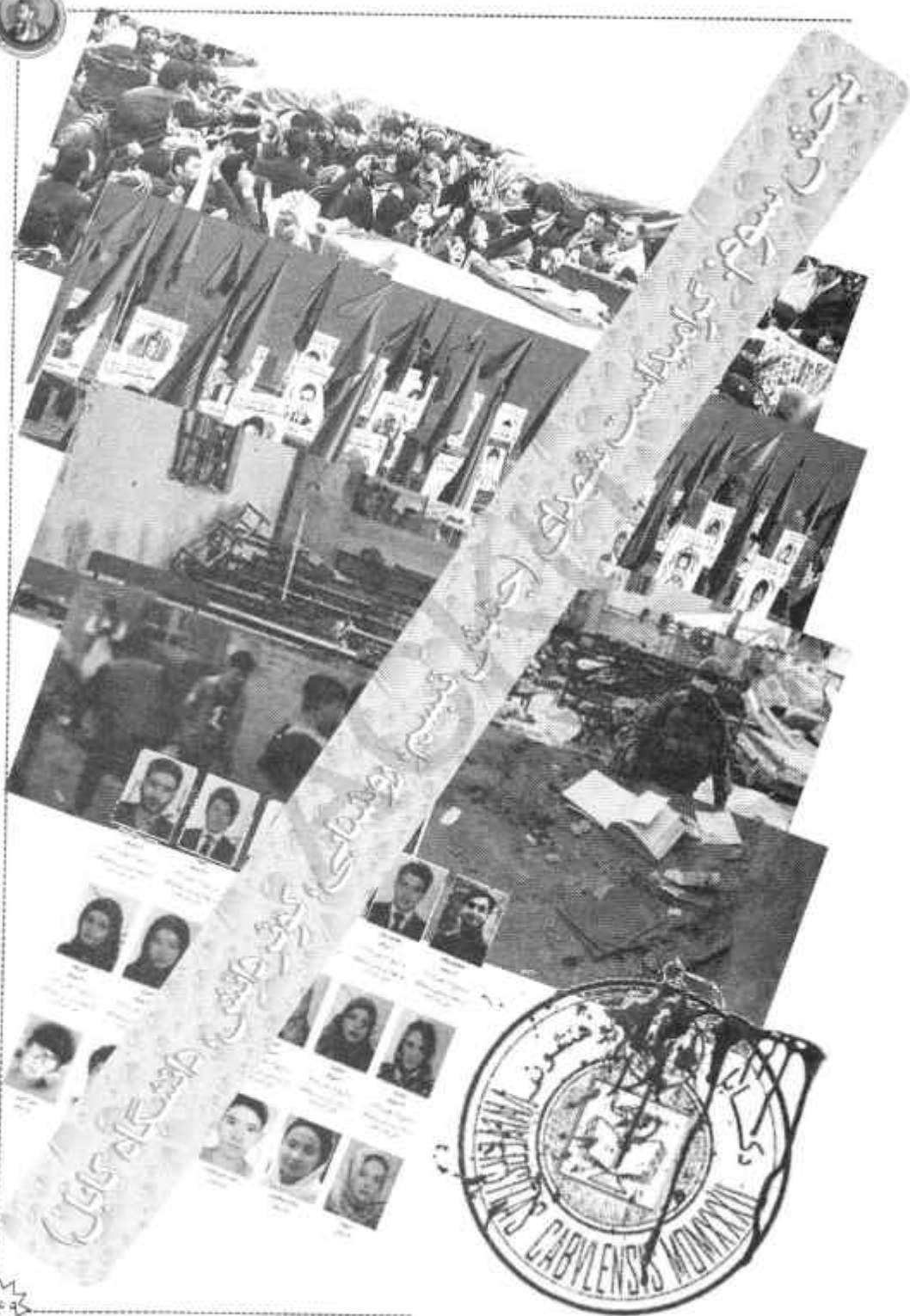
در راه شهادت

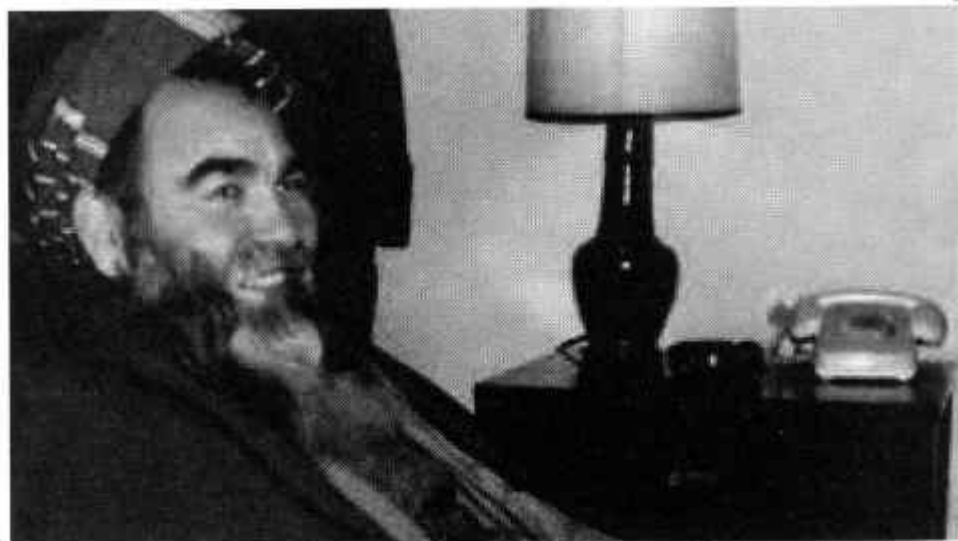
علی‌بابا رحیمی، یکی از طلاب شجاع، فداکار و دردمندی بود که در جلسات گوناگون طلاب فعالانه شرکت می‌کرد. سرانجام با همکاری حزب نهضت اسلامی افغانستان، که در هرات حضور فعال داشت، راهی جبهه‌های «شهید حق‌جو» در هرات شد. شهید علی‌بابا رحیمی، در جبهه‌های مختلف با فداکاری و اخلاص، فعالیت می‌کرد. ایشان چندین ماه با تحمل مشکلات فراوان در برابر اشغال‌گران، در مناطق مختلف هرات رزمید و سرانجام هنگام بازگشت به حوزه علمیة اصفهان، در نزدیکی مرز جمهوری اسلامی ایران، با جمعی از هم‌سنگرانش مانند شهید رمضان علی اخلاصی، شهید عبدالحکیم اسکندری و... دچار توفان سرما و برف سنگین ناکهانی شدند. جمعی از هم‌سنگران شهید رحیمی مانند فرمانده حسنی، ابراهیمی و... نجات یافتند، اما شهید رحیمی، اخلاصی، اسکندری و... راه را گم کردند و مظلومانه در آغوش دشت وحشی و دیو برف جان دادند و شربت شهادت نوشیدند. پیکر پاک شهیدان سرافراز در ولسوالی غوریان، در گلزار شهدا به خاک سپرده شدند.

روح شهید علی‌بابا رحیمی و هم‌سنگران شهیدش شاد و یادشان گرامی باد!

پ.ن: این نوشته با اندک ویرایش، از کتاب «شهدای روحانیت جاغوری، صفحه‌های

۱۶۹ تا ۱۷۶، نوشته دکتر عبدالمجید ناصری، گرفته شده است.





پدر!

دانش آموختگان دبستان تو در همان جایی ایستاده‌اند که روزی خود ایستادی و با
ایستادگی‌ات جهان ما را دگرگون کردی.

پدر!

اینک بیشتر از هر زمان دیگر با تمام وجود حس می‌کنیم در آن روزگار جنایت و
خیانت بر تو چه گذشت.

پدر!

کمر بسته‌ایم و ایستاده‌ایم و چون "تو" توکل ما به خداست و اتکا بر حمایت و
همراهی خلق او داریم.

این سر از خوف شب و ملجم اگر برگردد
بهتر آن است که بر روی سپر برگردد
این سفر آن سفری نیست که از نیمه راه
دو سه گامی که پدر رفت، پسر برگردد

احمد بهزاد

۲۰۱۶/۵/۲۴



به بهانه چهارمین سالروز شهادت خونین کفنان جنبش روشنایی

عباس دلجو

نخبگان روشن اندیش و جوانان برومند و متعهد جامعه‌ی هزاره!

شما نیک آگاهید که از گذشته‌های دور تا کنون، حداقل پنج نسل جامعه هزاره به جرم عدالت خواهی و حق طلبی، با قتل عام و نسل کشی و بردگی و زندان و شکنجه و تحقیر و کوچ اجباری و غضب زمین مواجه شده و از دریای خون گذشته تا به اینجا رسیده‌اند. اما شوربختانه هنوز هم راهی طولانی و پرخطری را در پیش رو دارند. با توجه به همین استمرار فریاد عدالت خواهانه‌ی جامعه‌ی مظلوم ما بود که بهترین فرزندان ما به جرم خواسته‌های برحق و عدالت خواهانه جنبش روشنایی، در حادثه‌ی المناک دوم اسد سال ۱۳۹۵ توسط فرزندان قبیله‌ی ترور و تریاک و انتحار به خون خویش غلطیدند. به یاد داشته باشیم که شهیدان مان رفتند تا ما، راز خوب ماندن را دریابیم و در بازار مکاره‌ی شلوغ معامله‌گری، وجدان حق بین مان را گم نکنیم. همچون چشم همیشه بیدار و باز شهیدان، به هوش و بیدار باشیم تا گرگان ملبس به لباس میش با لالایی تزویری شان ما را به خواب غفلت و بی‌دردی و بی‌عاری فرو نبرند. اما چه دردناک است که امروز در غیبت شهدای به خون آرمیده روشنایی تعدادی از انسان‌های آزاده و بلندپرواز دیروزی جامعه‌ی مان که مدعی مبارزه با حاکمیت انحصاری و فاشیزم قبیله‌ای بودند، اکنون در مزبله‌ی لجن‌زار معامله‌گری سیاسی، سقوط قهقرایی کرده‌اند. چه گناهی عظیم و درد بی‌زینهار بالاتر از این که در این آشفته بازار مکاره‌ی «سیاست»، هنوز هم آن عده از «نمود»های «بی‌بود» و اهلی شده‌ی امروزی که اسیر پنجه‌های زمخت و خشن «وابستگی» و «معامله‌گری» شده‌اند، با کمال پرویی، شعارهای انقلابی و تند و داغ ارزشی را یدک می‌کشند و از عظمت و حرمت شهدای پاک‌باخته و گلگون کفن جنبش روشنایی، برای تثبیت هویت مسخ‌شده‌ی شان، هزینه می‌کنند؟ آیا آنان فراموش کرده‌اند که پارادیم‌های مبارزه با مناسبات قبیله‌سالاری، سنت سیئه خودکامگی، ذهنیت طرد و نفی و انحصار قدرت را، تلاش در راستای محو و نابودی این مناسبات غیرانسانی که متولی آن ارگ‌نشینان کابل می‌باشند، تشکیل می‌دهد، نه صرف ادعا و یا در خدمت حاکمیت تک‌قومی درآمدن و با فاشیزم دمخور شدن؟



جوانان رسالتمند و متعهد!

اکنون شهیدان مان رفته اند و شما مانده اید با کوله بار سنگینی از تعهد و دشواری این رسالت سنگین و بس سترگ. باید شما جوانان متعهد و غیور جامعه مظلوم ما پرچم‌های افتاده‌ی آنان را بر شانه‌های سبترتان برافراشته نگهداشته و نگذارید که یاران نیمه راه دیروزی و رندان سیاست‌پیشه و منفعت‌جوی امروزی به نام نمایندگی از جنبش روشنایی، این خاطره‌های مملو از ایثار و پاک‌بازی را در بازار مکاره سیاست و معامله‌گری در بدل ثمن قلیلی به حراج گذاشته و اجساد له‌شده‌ی شهیدان مان را در حلقوم بلعنده زمانه‌ی کجمدار، فرو برده و خاطره آفرینان را با خاطره‌های مملو از تقدس و ایثار شان، یکجا بلعیده و به اصطلاح از هضم رابع هم بگذرانند. فراموش نکنید که چشم امید همه به صداقت و تعهد و توانمندی شما جوانان عزیز دوخته شده است. بناء این رسالت انسانی شما است که عالمانه و آگاهانه و به دور از شخصیت‌محوری و شخصیت‌پرستی، فقط و فقط از جنبش روشنایی و داعیه‌ی انسانی آن و حرمت خون‌های پاک شهیدان مان همچون گذشته، به دفاع برخیزید. هر چه در توان دارید اعم از امکانات مادی و معنوی، برای تثبیت و تحقق خواسته‌های عدالت‌طلبانه شهیدان مان، در خدمت قرار دهید. تا شهیدان به خون‌آغشته و خانواده‌های داغ‌دیده آنان مطمئن شوند که جوانان رسالتمند، آگاه و متعهد جامعه‌ی شان، پاسدار حرمت خون‌های پاک شهیدان جنبش روشنایی هستند و پرچم روشنایی و عدالت‌خواهی را با گام‌های استوارتر و محکم‌تر از گذشته بر دوش‌های تنومندشان حمل کرده و آزادی و عدالت را فریاد می‌کنند.

دروود و سلام بر شهیدان عدالت‌خواه جنبش روشنایی!

لعن و نفرین ابدی بر تروریست‌های قبیلولی و حامیان ارگ نشین آنان باد!

اشعاری در رثایی شهدا

سرو آزاد

همه فریاد شدند، حنجره داد شدند	سرو آزاد شدند، قامت شمشاد شدند
یم به یم موج زنان جاری و ایجاد شدند	قطره در قطره بهم رود خروشان گشته
آذر و تسدر و توفان شده فریاد شدند	پنجه در پنجه و پرهله و صاعقه وار
سرخ و افروخته چون کوره حداد شدند	جان به لب آمده از آتش تبعض و ستم



شرر شعله‌ور خرمن بیداد شدند
عاشق تیشه خون پیشه فرهاد شدند
ارغوانهای به خون خفته "مرداد" شدند
همسفر با خطر آتش و بولاد شدند
نبض حق خواهی هر قامت آزاد شدند
طعمه آتش نمرودی شداد شدند
سبل بنیان کن ویرانی جلاد شدند

محمد عزیزی

۱۳۹۹/۵/۱

کاج گشته به خیابان خطر ایستادند
تا شکافد دل سنگین ستم را یک یک
تا وطن اردیبهشت "روشنایی" گردد
چون سمندر شده مجمر شده اخگر شده و
"دهمزنک" خطر آژنگ به خون رنگ زده
نفس شوم دد و دیو وزید و ناگاه
بسمل آتش و آهن شده خون توفان

سپهر دهمزنک

امشب شب میثاق و پیمان خدایی است
امشب خلیل آما لباس عشق پوشند
امشب سجود کعبه و معبود دل‌ها است
نمرودیان از ترس گریان است امشب
در آسمان امشب ستاره لاله گون است
تاریخ شعور لاله نوشان می‌نگارد
ابر عدالت خواهی هایت ژاله بارد

امشب شب میثاق و پیمان خدایی است
امشب خلیل آما لباس عشق پوشند
امشب سجود کعبه و معبود دل‌ها است
نمرودیان از ترس گریان است امشب
در آسمان امشب ستاره لاله گون است
تاریخ شعور لاله نوشان می‌نگارد
ابر عدالت خواهی هایت ژاله بارد

تقدیم به خون پاک شهیدان روشنایی

رسوا نمودی اهریمن های سفاهت
ارگ ستم آماج ویرانی گرفته
روح و دلم را آب زمزم از صفا داد
رسواگر همفکر آریاب دمشق است
راه شهادت، راه مردان خدایی است
آباد سازم ملت صد چاک چاکم
درس رفاقت رمز و راز آشنایی است
دژخیم بهر کشتنم اصرار می‌کرد
دشمن بداند روح شان روح نماز است
با روشنایی جهل اهریمن زدودیم
ثابت قدم تا وعده روز الستیم

توتاپ شد شرمنده از برق نگاهت
دریای کابل موج طوفانی گرفته
استاد و دانشجو عجب درس وفا داد
آن دهمزنک شهر و دانشگاه عشق است
قاتل بداند کشتنم نا بودی ام نیست
کاخ ستم ویران کنم با خون پاکم
پیغام وحدت بخش خونم روشنایی است
ما با قلم بودیم ستم رگبار می‌کرد
یاران ما در طول تاریخ سرفراز است
ما راه آزادی و عزت را گشودیم
هستیم بر عهدی که با یاران بستیم

بشارتی

۱/۵/۱۳۹۹



جان پدر کجاستی؟

پس از حمله‌ی ددمنشانه‌ی جنایت‌کاران قرن و خوارج زمان بر دانشگاه کابل، موج از ابراز همدردی و غم‌شریکی در داخل و خارج کشور ایجاد شد که نشان‌دهنده‌ی پرباری و ماندگاری و وحدت جهان و زبان فارسی است. برای یک جمله: "جان پدر کجاستی" که پیامی درد ناک از یکی از داغدیدگان شهدای دانشگاه کابل برای فرزندش بود، چندین شعر زیبا و پربار سروده شد و بار دیگر نشان داد که زبان و اندیشه‌ی فارسی با هر حادثه‌یی خودش را تقویه می‌کند و بر بار معنوی خود، بدون این که کسی حتماً متوجه باشد، می‌افزاید. در ذیل به چند نمونه از واکنش‌های شعری به حادثه‌ی المناک دانشگاه کابل دقت کنید و ببینید که این زبان چقدر ظرفیت دارد تا یک جمله، فقط یک جمله را تا چه حد و اندازه گسترش دهد و برای آن تصویرهای هنری خلق کند.

علی‌رضا قزوه شاعر ایرانی:

جان پدر کجاستی؟

جرم تو چیست نازنین؟ صدق و صفا و راستی
ای که تو از خدای خود غیر خدا نخواستی
ای به فدای خنده‌ی زخمی و دل‌شکسته‌ات
شکر خدا که هم‌چنان سرخوشی و به‌پاستی
کابل زخم خورده‌ام! وقت برای گریه نیست
گریه‌ی با تبسمی، گم شده در خداستی
کابل جان خسته‌ام! شانه‌ی ما پناه تو
چشم و زبان پارسی! نور دو چشم ماستی
کابل جان چه می‌کشی؟ ز دست این حرامیان
کابل بی پناه من! قبله‌ی عشق و راستی!
دختر شعر فارسی! کابل من! چه می‌کنی؟
حرف بزن! عزیز من! «جان پدر! کجاستی؟»





دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده رئیس دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه علامه:

جان پدر کجاستی؟

تَن تَن تَن تَن تَن تَن، جان پدر کجاستی؟

چشم به راه مانده‌ام، جان مرا بکاستی

ضرب و عروض و ابتداء رقص عروس و انتها

تیر و درفش در قفا، جان جهان تو خواستی؟

علم ز نور او فزود، جهل ز نام او زدود

گردن طالبان شکست، دختر ما به راستی!

لعل لب ز خون کین، کشتن تو به نام دین

این تن چاک چاک تو، چارقل خداستی!

علم و خرد ندای تو، صلح و صفا به نای تو

زنده بود صدای تو! حنجره‌ی وفاستی

دخترکم! دو دیده‌ام! دیده گشاست خون تو

دیده کجا بجویدت، جان پدر کجاستی؟

ن. الف

۱۵ آبان ۱۳۹۹

قنبرعلی تابش شاعر افغانستانی:

جان پدر کجاستی؟

به خون تبید کابلیم خدای من کجاستی

چه باشکوه، هم‌چنان در اوج کبریاستی

به خون گرم کودکم نوشته "من بهشتی‌ام"

خدای پاک من تو خالق چنین بلاستی؟

شهید راه دانش است نور دو چشمم ای خدا

چنین شهید را فقط خود تو خون‌بهاستی

کمر شکسته مانده‌ام کنار سرو پیکرت

نگاه هم نمی‌کنی چقدر بی‌وفاستی

فرشته‌جان نفس بکش! به مادر تو گفته‌ام

نمرده‌ای هنوز زنده‌ای و در کماستی



دوباره زنگ... باز مادر تو است پشت خط
چه خاک بر سرم کنم بگویمش کجاستی؟!
چسان بگویمش که تو دگر به صنف درس نه
به بام روضه سخی کیوتر رهاستی

فرزاد ضیایی شاعر ایرانی:

جان پدر کجاستی؟
خاموشی شمع، راستی ما را کشت
چون نور، گرفت کاستی ما را کشت
کابل جانم، قسم به جان پدرت
آن «جان پدر کجاستی» ما را کشت!

علی محمد گیتی فروز:

جان پدر کجاستی؟
کام، چو زهر، تلخ شد، شهید و شکر کجاستی؟
ظلمت دیو، جیره شد، صبح ظفر کجاستی؟
مرد چراغ خانه‌ام، طلعت آفتاب کو؟
رفت فروغ دیده‌ام، نور بصر کجاستی؟
تنگ شده‌است آشیان، تیره شده‌است آسمان
هست دلم چو بندگان، راه مفر کجاستی؟
بار غمان کابلیم بس که نشسته بر دلم
نیست زمق که بر کشم آه جگر کجاستی؟
روی زمان سیاه شد، پشت فلک دو تاه شد
پشت فلک چو بشکند، کوه و کمر کجاستی؟
"عقرب" هجر: جان گزا، دور قمر: ستم‌فزا
سوخت ستاره‌های شهر، قرص قمر کجاستی؟



باغ ز داغ لاله‌ها پر ز "فغان" و ناله‌ها
چشمه‌ی چشم خشک باد، شاخه‌ی تر کجاستی؟
ریخته‌اند بر زمین، خون سیاوشان ز کین
ساکن قاف را بگو: چاره مگر کجاستی؟

گرچه فتنه‌ای
ز پا هم چو "قلم" به سر بروا
در ره دانش ای پسر! یا، چه و سر کجاستی؟
مویه جان‌گداز من ورد زبان شهر شد:
"جان پدر کجاستی؟ جان پدر کجاستی؟"



هلال فرشیدورد:
جان پدر کجاستی؟
باز آیه‌خانه نور نظر، در کجاستی؟
مادر نشسته دیده به در، در کجاستی؟
باری نگه به حال دلم کن ز گوشیات
جان پدر! عزیز پدر! در کجاستی؟
می‌گن که انتحار شده، دخترم! خدا!
ای کور باد چشم خطر، در کجاستی؟
این جا مگر سکونت خوی بد قضاست
ای بشکند شکوه قدر، در کجاستی؟
بر خیز آخ! دختر در خون شناورم!
کمی می‌کنم قبول سفر، در کجاستی؟
بی خود به خاک پیکر نازت چه سان نهم
ای در پی تو جانم هدر، در کجاستی؟



هی قطره قطره می چکد از چشم روزگار
خون تو روی میز قطره در کجاستی؟

سید یحیی حزین موسوی استاد دانشگاه هرات:

جان پدر، کجاستی؟

چشم به راه مانده ام جان پدر کجاستی؟
اشک، چو سیل فشانده ام جان پدر کجاستی؟
دُخت غزل سرای من، درس و سبق رها مکن
نخل امید نشانده ام، جان پدر کجاستی؟
ای قد سرو نازنین، خاطره های آن و این
تاب و توان نمانده ام، جان پدر کجاستی؟
نوگل باغ زندگی، عطر فضای بنده گی
نام تو ناز مانده ام، جان پدر کجاستی؟
سر به فلک کشیده بود، قامت استوار تو
دل به تو می رسانده ام جان پدر کجاستی؟
از تو تمام می نشد عشق پدر و مادرت
نامه ی عشق خوانده ام، جان پدر کجاستی؟
لعبت دانش و خرد، سوژه ی درس عاشقی
داغ به دل مانده ام، جان پدر کجاستی؟
هان! بخیز دُخت من، جان پدر تمام شده
جان پدر کجاستی؟ جان پدر کجاستی؟

هرات - ۱۷/۸/۱۳۹۹

همایون علیدوستی:

جان پدر کجاستی؟

شهر چه ماجراستی جان پدر کجاستی
عمر مرا تو کاستی جان پدر کجاستی
قهر چه کرده ای زمن شعله به جان و دل مزین
ای که همه وفاستی جان پدر کجاستی



از چه به رسم مهرهی پاسخ من نمی‌دهی
 غرق غمم به راستی جان پدر کجاستی
 یک سخن از دهان تو وان شکرین بیان تو
 درد مرا دواستی جان پدر کجاستی
 گشته کلافهات پدر مضطرب است و جان به سر
 گرچه تو را خداستی جان پدر کجاستی
 گریه کنم برای تو جان پدر فدای تو
 زود بگو کجاستی جان پدر کجاستی
 حرف بزن که این زمان قصه‌ی ما در این جهان
 قصه‌ی جان‌گزاشتی جان پدر کجاستی

Maiwand Zamani

جان پدر کجاستی؟ از تو صدا نمیرسد
 پیش که و که هستی؟ از تو صدا نمیرسد
 این دل غمگسار من باز به غم فرو نشست
 حال چرا به راستی، از تو صدا نمیرسد
 خوب به آرزو برس وقت فراغت شده
 با قلم آشناسی، از تو صدا نمیرسد
 خدمت این وطن ز تو، جان پدر تلاش کن
 بال گشا رهاستی، از تو صدا نمیرسد
 زود بیا به خانه و زنگ مرا جواب ده
 از نظرم جداسی، از تو صدا نمیرسد
 درد درون قلب من هیچ دوا ندارد و
 نیمه‌ی جان ماستی، از تو صدا نمیرسد
 بغض نشسته در گلو حس بدی گرفته ام
 جان پدر کجاستی؟ از تو صدا نمیرسد

میوند زمانی

از هرات



دکتر عبدالغفور آرزو:

جان پدر کجاستی؟

پرده ی دل گرفت در، جان پدر کجاستی
 دیده بود پر از جگر، جان پدر کجاستی
 دلهره گشت مادرت، گشت پریش خواهرت
 مرده بلا بود پدر، جان پدر کجاستی
 شیون غم رسد به گوش، دیده ی دل شراره جوش
 نای و نوا شود شرر، جان پدر کجاستی
 خانه ی دانش و خرد، باد مصون ز دیو و دد
 حس دعاست محتضر، جان پدر کجاستی
 های پدر جواب ده، شب شکن آفتاب ده!
 خوش خیرم بده خبر، جان پدر کجاستی
 دختر مهربان من، جان من و جهان من
 جان جهان ترا سپر، جان پدر کجاستی
 های، هلو هلو، سلام، جان پدر بده پیام
 پیک سلامتت سحر، جان پدر کجاستی
 بغض گرفته در گلو، گفت هلو هلو هلو
 دامن و دیده گشت تر، جان پدر کجاستی
 دختر کش شهید شد، شعله ی ناپدید شد
 ورد زبان بحر و بر، جان پدر کجاستی
 شاعر غرق اشک و آه،
 کرد به هر طرف نگاه
 گریه کنیم بر قطر
 جان پدر کجاستی
 هرات

۱۸ / عقرب / ۱۳۹۹



جان پدر کجا و چرا بی صداستی ؟
بی اعتنا به زنگ تلفن چراستی ؟
دادم م پیامها که بگیرم سراغ تو
آخر بمن بگو که چطوری ؟ کجاستی ؟
ای پاره جگر ، خبر خویش را بده !
دانی که نور دیده و یا قلب ماستی
چشمان انتظار شده کور دخترم
باز آ بدیده ام که تو چون توتیا ستی
دلواپسیم جواب تلفن نمیدهی !
آخر چرا بما همه بی اعتناستی ؟
با بال مرغکان خبر خویش را فرست
حتی اگر درون قفس در خفاستی
پیغام خود بیاد صبا میتوان فرست
باور نمیکنم که چنین بی وفاستی
قلبم درون سینه تپش میکند بسی
شاید خدا نخواسته بیند بلاستی !
هوش و حواس پرت شدم دختر گلم
آیا مگر به غصه و غم مبتلاستی ؟
چند ساعت است پیام ندادی « عزیز » من
آیا بیند ظالم و یک بی خداستی ؟
جواب پیام:

بابا ! بگوش جان بشنو ناله های من
زخمی شدم بلند نشود این صدای من
بابا ! صدای زنگ تو را گوش میکنم
رنگین شده زخون سرم گوشهای من



بابا! پیامه

سای تو بینم بچشم خود
 قربان هر پیام تو این دیده های من
 بابا میان دجله خون میکنم شنا
 قدرت نمانده هیچ براین دست و پای من
 بابا! سلام من برسان بهر مادرم
 بر خواهر و برادر و هر آشنای من
 بابا! ایما که بوسه زخم بر دو دست تو
 ای سایه بان رحمت و بال همای من
 بابا! مرا ببخش بلطف که بوده ای
 آموزگار و مشفق و هم راهنمای من
 بابا! کنم وداع بشما در پسین نفس
 از بهر تان درود و سلام و دعای من
 ای مادر « عزیز » صبوری بکن که من
 گشتم شهید، و غصه مخور از قفای من
 پایان

همدرد:

جان پدر کجاستی؟ ساکت و بیصداستی؟
 اشکم امان نمیدهد، جان پدر کجاستی؟
 خون شده قلب زار من، رفته زکف قرار من
 نی که به خون غنوده پی؟ جان پدر کجاستی؟
 ای همه آرزوی من، عزت و آبروی من



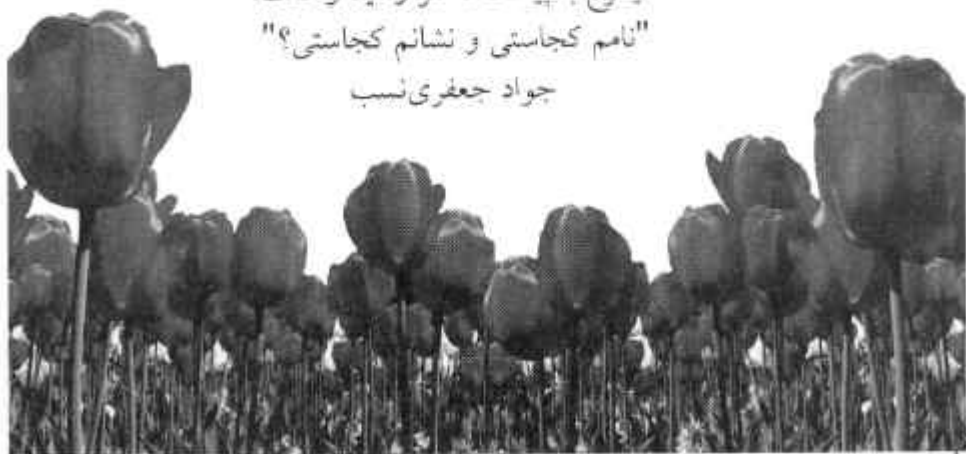
دخت فرشته خوی من، جان پدر کجاستی؟
لال شود زبان من، بسته شود دهان من
قهر نمیشوم بگوا جان پدر کجاستی؟
مادرت انتظار تو، دیده و دل نظار تو
حرف بزن سخن بگوا جان پدر کجاستی؟
غنچه ی نو رسیده ام! مردمکی دو دیده ام
بی تو شب است روز من! جان پدر کجاستی؟
راز و نیاز من تویی، همدم ناز من تویی
سوخت دل و دماغ من، جان پدر کجاستی؟
زنده منم برای تو، عمر پدر فدای تو
از چه زمین رمیده یی، راست بگو کجاستی؟
ش. همدرد

سوخت تنت در انتحار جان پدر کجاستی؟
بسته به تیغ انفجار جان پدر کجاستی؟
ای که تو خاموش شدی زین صدای انفجار؟
شهید شدی به افتخار جان پدر کجاستی؟
لعنت و نفرین بود به قاتلان دد منش!
یک نه که بلکه صد هزار جان پدر کجاستی؟
درد فراق دُخت من آتشی از جنس سکوت!
برده زدل قرار من جان پدر کجاستی؟
حاکم این شهر چرا مهر سکوت به لب زدی؟
اشرف و عبدل مکار! جان پدر کجاستی؟
غرق به خون پییده ای با قلم و کتاب خود
حیف که رفتی از کنار! جان پدر کجاستی؟



اشک و آه مادرت سوخت زمین و آسمان
اشک برینخت صد هزار جان پدر کجاستی؟
حیف که خون پاک تو ریخت بدست ناکسان
داعش و طالب و حمار! جان پدر کجاستی؟
"دانش" من قد ندهد به درد مادر پیدرت
کشته شدم هزار بار جان پدر کجاستی؟
"جان پدر کجاستی؟"

ای مایه ی تسلی جانم! کجاستی؟
جان پدر! تورا نگرانم کجاستی؟
این بار هم خیر، خیر، داغ انفجار
انداخت اضطراب به جانم کجاستی؟
هی زنگ، زنگ، یکصد و چل بار زنگ زنگ
آخر بگو _ برید توانم _ کجاستی؟
انبار حمله، شایعه، شلیک، شعله، دود
آتش زده به روح و روانم کجاستی؟
پژمرد باغ و خانه ام آوار شد بگو
شمشاد خانه اسرو جوانم! کجاستی؟
کابل دل من است که آتش گرفته است
ققنوس شعله زاد! ندانم کجاستی؟
سیمرغ با پیامک دختر رسید و گفت:
"نامم کجاستی و نشانم کجاستی؟"
جواد جعفری نسب





بخش چهارم: از دیگر موضوعات



علل سقوط بامیان؛ روایتی از سقوط بامیان به دست طالبان



اسدالله رضایی

یک جهان اعجاز دارد بامیان * سینه پر را ز هارد بامیان
سال‌ها از حادثه غم‌انگیز، تراژیک، کمر شکن و دلخراش سقوط بامیان که باعث فاجعه بزرگ، قتل‌های دسته‌جمعی، آواره شدن مردم به کشورهای دیگر، شکسته شدن اقتدار، عظمت و ابهت مردم ما شد، می‌گذرد. دریغ که هیچ‌گاه دلایل و علل این رخداد بزرگ، برای مردم ما چه در فضای واقعی و چه در فضای مجازی بازخوانی و رمزگشایی نشده و روایت‌گران این رخداد، همه لب فرو بسته‌اند. در این زمینه، سکوت معنادار و محافظه‌کارانه اختیار کرده‌اند. اینجانب اسدالله رضایی، عضو کمیته امنیت و اطلاعات حزب وحدت اسلامی در بامیان، به عنوان شاهد عینی و حاضر در صحنه، چشم‌دیدهای خود را صادقانه، از باب تکلیف و وظیفه، با رهروان رهبر شهید و مردم سرافراز هزارستان اسلامی، در میان می‌گذارم.

بامیان، مرکز حزب وحدت اسلامی افغانستان، در تاریخ میزان ۱۳۷۷ ش. به دست گروهک متحجر و خوارج مسلک طالبان سقوط کرد. با توجه به امکانات موجود در بامیان این سوال در ذهن پرسشگران به وجود آمده که بامیان چرا و چگونه سقوط کرد؟ من،



تلاش می‌کنم یا گزارش وضعیت جبهات حزب وحدت در آن روزها، خوانندگان عزیز را با خود همراه ساخته، تا با هم علل سقوط را بررسی کنیم.

درست شش روز پیش از سقوط بامیان، من در قرارگاه بودم. در یکی از اتاق‌ها، منخبره نیم‌کره‌ای فعال بود و مرتب از وضعیت صفحات شمال جبهه حزب وحدت، جنبش ملی و شوروی نظار، گزارش می‌داد. همه جا سقوط کرده بود. طالبان از شهر پلخمری عبور کرده بودند. بعضی شبکه‌ها، گزارش می‌داد که طالبان به طرف سالنگ در حال پیشروی‌اند. بعضی‌ها می‌گفت به طرف دره شکاری بامیان، در حال حرکت‌اند. تا اینکه منخبره مرکز صدا کرد و از شبکه ما خواست که یک نفرتان به مرکز بیایید! من به دارالانشای مرکز رفتم. آقای... مکتوبی به من داد و گفت: فردا اول وقت عازم منطقه شوید.

ماموریت بررسی جبهه‌های سیغان

نامه را خواندم. همراهان ما آقایان حسینی از کارمندان ولایت بامیان و جنرال محمدظاهر از قول اردو بودند. هماهنگی لازم انجام شد. فردای آن روز، جهت بررسی جبهه ولسوالی سیغان و کوتل «آق رباط»، حرکت کردیم. اول صبح در کوتل آق رباط رسیدیم. وضعیت آنجا را دیده و بررسی کردیم. هدف اصلی ما بررسی جبهه سیغان بود، که توسط جناب ذکی، والی بامیان، به صورت خیالی افتتاح شده بود. در حالی که در فضای حقیقی جبهه‌ای وجود نداشت. آقای ذکی، در نشست قومندان‌های منطقه سیغان، فریب آن‌ها را خورده بود. آن‌ها، بسیار ماهرانه جناب والی را اغفال کرده، گفته بودند که ما در منطقه «دو آب» یعنی اول سیغان، خط انداخته‌ایم. حزب وحدت فقط ما را اکمال کند. این طرح فریب‌کارانه از مسعود بود. اکثریت این منطقه، از قوم تاجیک و وابسته به احمدشاه مسعود بودند.

فردای آن روز، من با همراهانم از خط جبهه آق رباط عبور کرده، وارد منطقه سیغان شدیم. نزدیک اولین قریه، دیدیم چند نفر که کلاه پکول بر سر داشتند از روبه‌روی ما می‌آیند. تعدادشان هفت نفر بودند. با هم‌دیگر سلام کردیم و رد شدیم. ما طرف مرکز سیغان رفتیم و آن‌ها طرف کوتل رفتند. با خود گفتیم که نکند آن‌ها فرماندهان این منطقه باشند، با والی صاحب وعده دارند و ما خبر نداریم.

در حال راه رفتن، پشت سر خود را نگاه می‌کردیم آن‌ها هم مثل ما، هم می‌رفتند و هم پشت سرشان را نگاه می‌کردند. به هم‌دیگر شک کرده بودیم، تا آنکه ما تصمیم گرفتیم



که آن‌ها را برگردانم. با دستمال چریکی که در سر داشتم علامت دادم، آن‌ها توقف کردند. از آن‌ها خواستیم تا برگردند، برگشتند. وقتی به ما رسیدند، سوال کردند: شما نماینده حزب وحدت هستید؟ گفتم بلی. من سوال کردم آیا شما از فرماندهان سیغان هستید؟ گفتند بلی. بعد از معارفه به طرف نزدیک‌ترین خانه ما راهنمایی کردند. با هم‌دیگر وارد خانه شدیم. بعد از احوال‌پرسی ما، علت سفر خود را با آن‌ها در میان گذاشتیم و از آن‌ها خواستیم که با ما برگردند، تا جهت بررسی نیازمندی‌ها و کمبودهای جبهه به ما کمک کنند، تا مشکلات به کمک هم‌دیگر رفع کنیم. هرچه اسرار کردیم آن‌ها حاضر به برگشت نشدند، گفتند ما با جناب والی در بالای کوتل وعده داریم. شما هم از این وظیفه صرف‌نظر کنید بهتر است، برگردید و چند روز بعد بیایید.

من با تجربه‌ای که در جبهه «شیخ علی» داشتم بر خلاف دو همکارم صحبت‌های آن‌ها را قبول نکردم. در نتیجه به آنان گفتم شما دنبال کارتان بروید و ما هم به وظیفه خود می‌رسیم. آن‌ها قرار وعده‌ای که با والی داشتند به طرف کوتل آق رباط رفتند و ما وارد دره سیغان شدیم.

در مسیر راه وضعیت را با خود تحلیل کردیم، در نتیجه فهمیدیم که آن‌ها والی را فریب داده‌اند. در مرکز سیغان به پایگاه حزب اسلامی رفتیم. مسئول آنجا را پرسیدم کسی به نام ضابط حمیدالله بود. ایشان در پایگاه حضور نداشت. یک نفر از نظامیان ما را به خانه حمیدالله راهنمایی کرد. قومندان حمیدالله از ما استقبال خوبی کرد. مثل اینکه می‌دانست برایش مهمان می‌آید. نان ظهر را در خانه حمیدالله خوردیم. با شناختی که از وضعیت منطقه پیدا کردیم، تصمیم رفتن به طرف دوآب را لغو کردیم. ولی با آن‌ها می‌گفتم که ما برای اکمالات جبهه شما به دوآب آمدیم.

حمیدالله موترش را در اختیار ما گذاشت. از خانه او بیرون شدیم. سر دو راهی که رسیدیم به راننده گفتم به طرف بالا برو. گفت: مگر شما طرف دوآب نمی‌روید؟ امر صاحب گفت: شما را به دوآب برسانم. گفتم اول به طرف که ما کار داریم بروید. ایشان قبول کرد. ما به طرف بالای سیغان، که منطقه هزاره‌نشین است، طبق آدرس شهید استاد فکور رفتیم. در یکی از خانه‌های آشنای ایشان، رفتیم، شب را در خانه او ماندیم. از اوضاع و احوال منطقه پرسیدیم. ایشان تمام آنچه که فرماندهان جمعیت گفته بودند را تکذیب کرد و گفت که آن‌ها والی را فریب داده، از خط و جبهه خبری نیست، که هیچ، طالبان را در منطقه جای داده‌اند، از طالبان پول گرفته‌اند. می‌خواهند از والی ذکی هم پول بگیرند.



تعجب اینجا است که شما از میان این همه طالب، چگونه رد شده‌اید، شما را اسیر و یا شهید نکرده‌اند. سیغان، کاملاً در دست طالب است، جناب والی چگونه به آن‌ها اعتماد کرده است؟

در اتاق کناری طالبان

شب را در آنجا ماندیم، صبح زود دوباره به طرف خانه ضابط حمیدالله، در مرکز سیغان حرکت کردیم. نزدیکی‌های ظهر در خانه ایشان رسیدیم. ایشان به استقبال ما آمد. بعد از احوال‌پرسی ما راهنمای کرد تا از دروازه پشت سر خانه‌اش وارد خانه شویم. برای ما کمی سوال برانگیز شد. در اتاق بزرگ نشستیم، چای خوردیم. غافل از اینکه طالبان در اتاق دیگرش نشسته‌اند. در حال چای خوردن از ادامه کار و بررسی سنگرها با او صحبت کردیم، بعد از صرف چای با ایشان خداحافظی کردیم. فوری از خانه‌اش بیرون شدیم گفتیم ما باید برویم تا خط مقدم را ببینیم. همین که حرکت کردیم، مسیر را تغییر دادیم و به طرف کوتل آق رباط راه افتادیم. دره، پیچ و خم‌های زیادی داشت، باعث شد که موتر ما، پنجر شود. فوری تیر را عوض کردیم و راه افتادیم. در یکی از قریه‌هایی که در پای کوتل واقع شده بود رسیدیم. مردی میان‌سالی همراه شش نفر مسلح، از رویه‌روی ما می‌آمدند. من با شوخی گفتم قومندان به ما چای می‌دهید؟ گفت بلی! نظامیان را مخاطب قرار داده گفت: بچه‌ها ما با مهمانان می‌رویم خانه، شما مواظب باشید و اجازه ندهید کسی وارد قریه شود.

گریز از چنگ طالبان

از ما سوال کرد آیا کسی به دنبال شما نبود؟ ما که کسی را ندیده بودیم، گفتم نه. قومندان پیش شد و ما به دنبالش وارد خانه‌اش شدیم. بعد از احوال‌پرسی، خواست برای ما غذا درست کند. ده دقیقه بیشتر نگذشته بود، که یکی از نظامیان سراسیمه وارد خانه شد. با صدای بلند گفت: قومندان طالبان رسیدند. می‌گویند: ما آمده‌ایم تا با هیات حزب وحدت صحبت کنیم.

پشت سر من پنجره بزرگ، با پرده سفید قرار داشت. برگشتم و گوشه پرده را کنار زدم، دیدم بیرون دقیقاً زیر همین پنجره دوتا ماشین تویوتا پر از طالب ایستاده و نظامیان منطقه اجازه پائین شدن به آن‌ها نمی‌دهند. ما از خانه بیرون شدیم و از میان زمین‌های



کشاورزی به سمت کوتل فرار کردیم. جنرال ظاهر از همراهان ما از روی سادگی می گفت با طالبان مذاکره کنیم. در جواب گفتیم آن‌ها برای مذاکره نیامده‌اند، بلکه برای اسارت ما آمده‌اند.

راننده ما هم فرار کرده و در پشت قریه منتظر ما بود. به محض رسیدن، سوار شدیم، به سمت کوتل حرکت کردیم، تا به نزدیک یک جوی آب بزرگ، شاید بتوان گفت شاه جوی رسیدیم، از ماشین پیاده شده و از راننده بابت زحماتش تشکر کردیم و گفتیم به ضابط حمیدالله سلام برساند!

این در حالی بود که ما با ماشین خود از پشت خانه ایشان، ملا زوی و ملا شمشاد از منطقه «کهمرد»، از فرماندهان طالبان از جلوی خانه‌اش پشت سر هم راه افتاده بودیم و آن‌ها، برنامه اسارت و دستگیری ما را داشتند که با عنایت خداوند موفق نشدند. بالاخره، با پای پیاده و عجله خود را به خط مقدم حزب وحدت رساندیم.

جلسه والی ذکی با فرماندهان فریبکار سیغان

جناب والی با همین پکول سرهای فریبکار و خدعه‌گر جلسه داشت. من، چند بار با اشاره از کنار درختی که ایستاده بودم، به والی اشاره دادم که جلسه را به تاخیر بیندازد. اول بیاید گزارش ما را بشنود ولی جناب والی توجه نمی کرد. مجبور شدم روی کاغذ نوشتم که جناب والی اول به گزارش هیات توجه کنید، مهم است، بعد جلسه را ادامه بدهید. محافظ والی نوشته را به والی داد، ایشان بعد از خواندن نامه بلند شد آمد، چند قدم دورتر از دیگران ما سه نفر با والی صحبت کردیم. به ایشان گفتیم تمام وعده‌های آن‌ها دروغ است، جبهه‌ای وجود ندارد، این پول‌ها و امکانات را نباید به آن‌ها بدهید. باید آن‌ها را به بهانه‌ای به مرکز بامیان انتقال بدهیم، چون طالبان در منطقه رسیده و آن‌ها همه طالب‌اند و ما از دست آن‌ها فرار کرده‌ایم، نزدیک بود اسیر شویم. والی اصلاً به گزارش ما توجه نکرد و گفت که آن‌ها با من وعده کرده، گزارش شما دقیق نیست. یعنی گزارش تاجیک‌ها دقیق است و گزارش هیات حزب وحدت نادقیق.

درگیری لفظی با والی و دادن امکانات به فرماندهان سیغان

من چند بار اسرار کردم، تا اینکه جناب والی ناراحت شد و چند کلمه تند بین ما ردوبدل شد. والی به محافظش دستور ضرب و شتم و شلیک به من را صادر کرد. محافظ والی



قیدی تفنگش را پایین زد و به طرف من آمد. با برخورد بد و صدای بلند به من گفت: دور شو! والی به طرف پکول سرها رفت و گونی‌های پر از پول را در بین آن‌ها تقسیم کرد. ما از دور با حسرت نگاه می‌کردیم. آن‌ها پول‌ها را در میان پتوهایی که بر شانه‌های خود داشتند بستند، در حالی که با تمسخر به ما نگاه می‌کردند، خوشحال و خندان از فریب والی و قومندان عمومی جبهات حزب وحدت، به طرف سیغان رفتند.

ما با ناراحتی و با پای پیاده به طرف سر کوتل حرکت کردیم. در مسیر، از چگونگی سنگربندی‌های جناب والی، توسط قومندان‌های آنجا، از جمله جناب ضابط عبدالرحمان شهیدانی، تورن رمضان قومندان توپچی و آقای عرفانی مسئول دیپو، به طور دقیق در جریان قرار گرفتیم. آن‌ها از نبود امکانات و نحوه جابه‌جایی تسلیحات و عدم درک جناب والی از نحوه کاربرد دقیق آن، مخصوصاً در بخش ثقیله، توپچی شکایت داشت. هنگام نماز مغرب سر کوتل رسیدیم، جناب والی با ماشین مخصوصش زودتر از ما در مقر اصلی رسیده بود. سه نفر از مشاوران نظامی ایرانی هم در خیمه والی بودند.

بررسی جبهه آق رباط

با رسیدن ما آن‌ها از خیمه بیرون شدند. یکی از ایرانی‌ها من را چند بار در جبهه شیخ علی دیده بود. شناخت، سلام و احوال‌پرسی کرد. گفت: اینجا هم آمدی؟ وضعیت چطور است؟ گفتم خوب است. مرا به دو نفر از همکارانش معرفی کرد و گفت این آقا همه‌جا هست. سنگرهای جبهه غوربند را با این آقا بررسی کردیم. خوب است که سنگرهای سر کوتل را هم با هم‌دیگر نگاه کنیم. هوا تاریک شده بود، ما با هم رفتیم بلندی‌های سر کوتل را نگاه کردیم. آن‌ها برداشت خود را داشتند و ما هم برداشت خود را. بعد از بررسی، برگشتیم تا به طرف مرکز بامیان بیاییم. یکی از دوستان ایرانی وقت خداحافظی به من گفت: فلانی اینجا، آنجا نیست. به استاد هم بگوئید. فهمیدم که برداشت هر دو گروه از اوضاع خط مقدم و در کل جبهات یکی است. ما با یک ماشین کاماز (کاما ۳) و ایرانی‌ها با داتسن به طرف مرکز بامیان حرکت کردیم. در بین راه تلاش می‌کردیم که از آن‌ها زودتر برسیم ولی برای همکارانم زیاد فرق نداشت که زودتر برسیم یا دیرتر. آن‌ها می‌گفتند مهم نیست، هر وقت رسیدیم، گزارش را صبح در مرکز تحویل می‌دهیم، ولی من به فکر زود رسیدن بودم.



گزارش شبانه به استاد خلیلی

با ایرانی‌ها با هم به مرکز بامیان رسیدیم. ساعت نزدیک به دوازده شب بود. از چراغ ماشین ایرانی‌ها متوجه شدم که آن‌ها از جاده اصلی جدا شدند و به طرف کنسولگری‌شان که نزدیکی‌های میدان هوایی بود رفتند. به راننده کاماز گفتم مستقیم به طرف مرکز برو. آقایان حسینی و جنرال ظاهر گفتند جناب استاد خواب است. حالا برویم بخوابیم صبح با هم بیاییم. من مخالفت کردم گفتم شرایط نظامی دیر و زود ندارد. وقتی رسیدیم استاد خلیلی بیدار بود. گزارش‌ها را به صورت شفاهی ارائه کردیم. گفتم اول صبح گزارش کتبی را هم می‌آوریم. آقای خلیلی گفت ساعت هشت صبح برای جوهری می‌گویم که به شما نوبت بدهد. تا گزارش کتبی را برایم بیاورید، تا من بدانم که والی این همه بودجه، چوب، بوجی امکانات و تسلیحات را که آنجا برده، با آن‌ها چه کرده است؟

همین که از نزد استاد خلیلی بیرون شدیم و در را باز کردیم، دیدیم برادران ایرانی، پشت در منتظر هستند. با دیدن من تعجب کرد و خندید، گفت با استاد همه‌چیز را گفتید؟ گفتم بلی! گفت ما هم می‌رویم تا گزارش دهیم. با دوستان همراه برای ساعت هفت و سی دقیق وعده گذاشتیم. صبح اول وقت سر وعده، در انتظارخانه رسیدیم. جوهری این طرف و آن طرف راه می‌رفت. ایشان را در جریان وعده شب استاد خلیلی قرار دادم. ایشان گفت: صبر کنید من هماهنگی می‌کنم، فعلاً مهمان است.

عدم همکاری جوهری برای تحویل گزارش

جوهری همکاری نداشت. اعضای شورای مرکزی را پشت سر هم نزد استاد می‌فرستاد، ولی نوبت به ما نمی‌رسید. همراه با جنرال ظاهر بلند شدیم و سر جوهری اعتراض کردیم که ما گزارش نظامی از جبهه داریم. هشت صبح نوبت داشتیم ایشان گفت: که نزد استاد آقای افکاری شهرستان است. ایشان که بیرون شد، شما بروید. افکاری ساعت دوازده ظهر بیرون شد. ولی جوهری باز هم به ما اجازه نداد و گفت: گزارش را بدهید تا خودم ببرم. گفتم مشکل ندارد، به شرطی که همین حالا تحویل بدهید. با جوهری با هم تا دم در اتاق رفتم. گزارشی که با رنگ خودکار سبز نوشته شده بود را بسیار دیر به خلیلی رساندم. ایشان آن را گرفت و در زیر تشکش گذاشت. ما برگشتیم. در آن شبانه‌روز آرام و قرار نداشتیم. مرتب در حال گشت زنی در میان شهر بامیان و دره‌های اطراف آن، مثل دره فولادی، سیدآباد، خوال، آهنگران، شش پل، دو آب میخ زری و جای‌جای دیگر بودیم. بسیج کردن



مردم بامیان و اعزام آن‌ها به طرف جبهه آق رباط، یکی از کارهای شبانه‌روزی ما بود. در این حال، گزارش از منطقه بند امیر، شیبرئو و قرغنه تو، رسید، که طالبان از مسیر بالای سیغان وارد این منطقه شدند.

من صبح زود همراه چند نفر با یک ماشین جیب به طرف آن منطقه رفتیم. شیدان، شیبرئو، قرغنه تو، را بررسی کردیم. گزارش دروغ برآمد. دوستان آنجا وضعیت منطقه را خوب تعریف کردند. با اطمینان خاطر از آنجا برگشتیم از منطقه شیدان رد شده، به یک دو راهی رسیدیم. از راهی که به طرف کوتل آق رباط منتهی می‌شد، صدای پراکنده سلاح سنگین به گوش می‌رسید.

فرار اعضای شورای مرکزی حزب

برگشتیم بامیان و گزارش وضعیت آن ناحیه را به کمیته ۱۱ تحویل دادیم. بعد از چند دقیقه دوباره در میان شهر به گشت زنی پرداختیم. اعضای شورای مرکزی به صورت پراکنده در مرکز حزب رفت‌وآمد داشتند. بعضی از اعضای شورای مرکزی حزب سوار بر ماشین‌هایش به بهانه وظیفه حزبی، بامیان را ترک می‌کردند. وضعیت بامیان به ظاهر نرمال و آرام بود. البته آرامش قبل از طوفان بود. هتل‌های شهر را مهاجران مزار پر کرده بود. مسئولان قنصل‌گری ایران هم در این چند روز کارمندان خود را خارج کرده بود.

انتقال مرکز حزب به دره کالو

آخرین جلسه شورای مرکزی که برگزار شد، طرح انتقال اعضای شورای مرکزی و مرکز تصمیم‌گیری حزب به یکاولنگ و یا دره فولادی، پیشنهاد شده بود. به دلایلی این دو جا تصویب نشد، اما دره کالو به عنوان مرکز حزب تصویب شد، تا شب هنگام استاد خلیلی به کالو انتقال پیدا کند. تعدادی از اعضای شورا و نیروهای امنیتی خودش، همراهش بروند. مردم و نظامی‌ها در جریان این کار قرار نگیرند. ما، در حال گشت‌وگذار در نقاط مختلف شهر بودیم.



ساعت ۲ نصف شب به بعد بود که تعدادی موتر از مرکز حزب بیرون شدند و به طرف شش پل به دنبال هم حرکت کردند. با دیدن چراغ‌های روشن موترهای مرکز، از بعضی قرارگاه‌ها و پوسته‌ها و هتل‌ها چراغ‌های موترها روشن شده و به دنبال آن‌ها حرکت می‌کردند. در واقع، آغاز تخلیه بامیان با این اقدام خلیلی، شروع شد و تا صبح ادامه داشت. همه مردم متوجه تخلیه بامیان شدند.

ساعت دوازده شب که من وارد مرکز حزب شدم، همه بیدار بودند، سری به اتاق کامپیوتر زدم، آقای فهیمی که مسئول کامپیوتر بود، یک ورق را بین پاکت گذاشت و از من خواست که آن را به اتاق استاد خلیلی تحویل بدهم. مفهوم آن چنین بود که ایرانی‌ها به بهانه آنکه طالبان دیپلمات‌هایش را در مزار شریف شهید کرده‌اند، به زودی حمله را در غرب کشور آغاز می‌کند و استاد جعفری به عنوان سرلشکر عاشورا از سمت غرب به جبهه بامیان ملحق خواهد شد که این وعده و یا گزارش یک خواب‌وخیالی بیش نبود.

تاجیک‌های منطقه ملایان از فرصت استفاده کرده، دو نفر از نظامیان نصیر را در نزدیکی‌های پوسته‌اش، اول صبح به شهادت رسانده بودند. ساعت نزدیک به شش صبح بود، من در چند قدمی مرکز کمیته ۱۱ اطلاعات و امنیت رسیده بودم، مخابره‌ام به صدا درآمد. آن طرف، استاد فکور معاون کمیته، پشت مخابره گفت بچه‌های داخل قرارگاه را آماده‌باش بدهید تا من هم برسم. در همین موقع من وارد مرکز کمیته ۱۱ شدم، همه را احضارات دادم، استاد فکور هم رسید. گفت: وضعیت خوب نیست، ما باید مرکز کمیته را ترک کنیم و در نزدیکی‌های میدان هوای جابه‌جا شویم.

بعد گفت در همین لحظه به دستور استاد خلیلی، من، جوهری و حبیبی ماموریت بسیار بدی داشتیم که من برای انجامش نرفتم. به جوهری گفتم من اول قرارگاه می‌روم و بعد به شما ملحق می‌شوم. خدا کند که حبیبی هم نرفته باشد. بگذار خود جوهری این وظیفه را انجام بدهد. پرسیدم کدام ماموریت چه وظیفه‌ای؟ استاد فکور گفت: مسأله



زندانیان، که باید توسط ما سه نفر تمام می‌شد. در گفت‌وگو بودیم که صدای انداخت پشت سر هم از طرف زندان به گوش رسید و همه زندانیان طالب را تیرباران کردند و کشتند. با انداخت‌های زیادی از درون محبس پوسته که مربوط به علی‌داد بود، به دلیل موضع امنیتی، با «ژیکویک» انداخت کردند. با این انداخت‌ها در اول صبح، آن‌هایی که خواب بودند هم بیدار شدند. فکر می‌کردند که شهر سقوط کرده و طالبان رسیده. سراسیمه بامیان را ترک و به سوی کوه‌های بابا پناه بردند. در آن صبحگاهی، وحشت عجیبی در بامیان به وجود آمد بود.

تخلیه بامیان

همه چشم به مرکز حزب دوخته بودند. می‌دیدند که مرکز حزب خالی است، در کانتینر باز و مقدار پول هزاری با گونی پاره افتاده بود و یک موتر داتسن (کامیون) حزب در میان جوی رها شده بود. با این وضعیت کسی انگیزه ماندن در بامیان را نداشت. بعد از اینکه وضعیت مرکز حزب را این گونه دیدیم، ما هم در دامنه دره سیدآباد رفته و آنجا توقف کردیم. مردم، نظامی‌ها، مهاجرانی که از مزار شریف به بامیان رسیده بودند، بعضی از کارمندان موسسات خارجی، همه در مسیرهای نامعلوم در حرکت بودند.

طالبان در مرکز بامیان

استاد شهید فکور گفت نظامی‌ها را نگذارید بروند. تعدادی از نظامیان در کنار ما توقف کردند. حدود شصت هفتاد نفر شده بودند، برگشتیم طرف مرکز شهر. از مسیر راه تعدادی دیگر هم به ما ملحق شدند. ساعت یازده روز به بازار کهنه رسیدیم. بالاتر از بازار کهنه، نظامی‌ها جابه‌جا شدند، تا شاید یک خط دفاعی از شهر درست شود. من با استاد فکور شهید برگشتم به قرارگاه خودمان. مقداری مهمات و مواد غذایی را در بین ماشین جیب انداخته، یکی از نظامی‌ها دروازه را باز کرد تا ما با ماشین بیرون شویم، فوری برگشت



گفت: طالبان از سرک اصلی به طرف مرکز می‌روند. دیگر ما با ماشین نمی‌توانستیم حرکت کنیم. استاد فکور شهید گفت بچه‌ها یکی یکی از دروازه بیرون شوید و به سمت کمیته قضا و زیارت میره‌اشم بروید. عده‌ای دیگر در میان درخت‌های زیارت. همین که از دروازه بیرون شدم، یکی از ماشین‌های طالبان جلوی دروازه حولی ما رسید. توقف کرد، خاک‌های زیادی از چهار طرف، روی خود ماشین بلند. شد من فوری یک شاجور مرمی را در میان این خاک‌ها انداخت کرده و خود را پشت دیوار انداخته و به طرف زیارت میره‌اشم دویدم. از پشت سر من، از میان بازار کهنه، سرای تیل و... انداخت زیاد شد. به چهار طرف ما مرمی می‌بارید. من فکر می‌کردم که شاید تنها من زنده باشم، ولی الحمدلله در وعده‌گاه که رسیدم، به جز یک نفر که شهید شده بود، دیگران سالم بودند.

به پناه بابا

از آنجا خود را از میان درخت‌ها به کوه بابا رساندیم. درست در دامنه قلّه شاه فولادی، شب را در میان سنگ‌ها به صبح رساندیم. صبح زود به طرف قلّه حرکت کردیم. در نتیجه، آن روز قلّه شاه فولادی را فتح کرده و بعد از ظهر به طرف بهسود پایین شدیم. راه را بلد نبودیم، هر کسی از هر کجا که می‌توانست از کوه پایین می‌شد. بسیار به سختی نزدیک غروب به چند خانه رسیدیم. هوا تاریک شد. تصمیم گرفتیم که دیگر توان رفتن وجود ندارد، باید شب را در کنار همان خانه‌ها بخواهیم. از نان و چای هم خبری نبود. هوا کاملاً تاریک شد، همین طوری دور خود می‌گشتیم تا یک جای برای خواب پیدا کنیم یک وقت متوجه شدم زیر پل هایم نرم نرم می‌شود. با خود گفتم همین جا خوب است، باید بخواهم. آرام خود را انداختم و خوابیدم. صبح که بلند شدم، دیدم روی خارهای کوبیده شده خوابیده‌ام. کلی خار، به بدنم فرو رفته بود، ولی از ماندگی اصلاً نفهمیده بودم. با آب سرد و یخ زده کوه بابا وضو گرفته، نماز صبح را خواندیم، به طرف پایین کوه حرکت کردیم.

بازار سیاه‌بوته

نزدیکی‌های ظهر، به یک بازار کوچک رسیدیم. می‌گفتند بازار سیاه‌بوته است. وارد بازار شدیم. موتر جیب بچه‌های فرهنگی بامیان با بلندگو تبلیغ می‌کرد که بامیان را دوباره نیروهای حزب وحدت از دست طالبان پس گرفته و فعلاً حزب وحدت بر تمام نقاط بامیان مسلط است. چشم مبلغین به من افتاد و صدای بلندگو قطع شد. آمدند کنار من آخرین وضعیت بامیان را گزارش دادم و گفتم که شما فعلاً به کارتان ادامه دهید، برای روحیه مردم خوب است.

بازار آبدره

من و همراهانم به طرف بازار آبدره، راه افتادیم. شب را در هتل‌ها سپری کردیم. فردا صبح، استاد فکور، با ما یکجا شد. ما بایک موتر کاماز (کاما ۳) به طرف «آب نقره»، جایی که خلیلی در آنجا مستقر شده بود، حرکت کردیم. ظهر به آب نقره رسیدیم و در یکی از خانه‌های آنجا جای و نان خوردیم. گزارش نیروها و قومندانان که در هتل‌های آبدره بدون خرجی مانده بودند، را خرجی دادیم. فوری مقدار پول، در داخل گونی به ما تحویل دادند. تا برای نیروهای مانده در هتل برسانیم. بدون فاصله، با همان موتر کاماز برگشتیم و شب به تعدادی از قومندان‌ها خرجی و پول رساندیم. تفنگ‌هایشان را از گرو صاحبان هتل پس گرفتیم.

به سوی آب نقره

فردای آن روز همان نیروها را به سوی آب نقره حرکت دادیم و تحویل جوهری دادیم. استاد فکور و جوهری با نیروها به سوی دره کالوی بامیان، که وعده عملیات که داشت حرکت کردند. متأسفانه نتیجه‌ای دربرنداشت. یک روز بعد، اول صبح، به من احوال دادند که استاد فکور پشت کوئل آجه‌گک مانده و حالش خوب نیست. من با دو نفر از نظامیانی که همراهم بودند، رفتیم فکور را که حالت ضعف داشت، آوردیم، تا اینکه حالش خوب شد. بعد از ظهر



همان روز، دوباره با تعدادی از نیروها و استاد، بابه غزنوی به سوی بامیان حرکت کرد. استاد بابه در آخرین لحظه حرکتش در حالی که مقدار پولی در دستش بود، به سوی من آمد و گفت این خرجی جنگ است، که خلیلی برآیم داده که تو بامیان را بلدی برو جبهه. باز کمی این پول را در گوش تازار (پتو)ی من بسته کرد، خداحافظی کرد و رفت. شبها را با دعای توسل سپری می کردیم. تا اینکه صبح زود از خواب بلند شدیم، به سوی خانه ای که خلیلی آنجا بود، همراه معلم هوشنگ که یکی از همکاران ما بود، نزد خلیلی رفتیم.

جلسه خلیلی با سید انوری

خلیلی با سید انوری در یک اتاق بود. با ورود ما، انوری از جایش بلند شد و خلیلی کفش هایش محکم به پایش بسته بود، گوشی مخابره به گوشش بود. از حرف های خلیلی فهمیدم که با احمدشاه مسعود، در باره فرستادن طیاره حرف می زند. وعده فرود آمدن هلیکوپتر مشخص شد. حرف های شان تمام شد. خلیلی گوشی را از گوشش برداشت و به ما گفت اینجا را ترک کنید. چهار طرف ما بسته است. شما هم به سوی غزنی بروید خوب است. این آخرین حرف خلیلی بود. با این حرفش پرونده بامیان را بست و خودش به طرف قول خویش بهسود رفت و از آنجا به مقصد تخار حرکت کرد. هزاره جات مانند، با سرنوشت نامعلوم. شاید در شرایط فعلی نوشته هایم برای بعضی ها ناخوشایند باشد، ولی واقعیت است و واقعیت های بیشتر زمانه ما تلخ است.

نتیجه گیری

بامیان و اقتدار هزاره ها همراه پیکره های شکوهمندش به آسانی فرونریخت. دست های پنهانی پشت این شکست تلخ وجود داشت که عبارت اند از:

۱. سفرهایی که در ظاهر به مقصد ترمذ ازبکستان بود، سر از اسلام آباد پاکستان و جدّه عربستان درمی آورد.



۲. معرفی بی‌کفایت و بی‌لیاقتی مانند والی بامیان، شیخ ذکی، به فرماندهی عمومی جبهه آق رباط، در حالی که او از جابه‌جایی تسلیحات و فنون نظامی هیچ چیزی نمی‌دانست.

۳. تبعید استاد جعفری شمال، که سال‌ها تجربه جنگ و جبهه‌داری داشت، به عنوان سرلشکر عاشورای خیالی به خارج از کشور.

۴. عدم توجه به گزارش وضعیت منطقه ولسوالی سیغان، که طالبان در همه‌جایش جابه‌جاشده بودند.

۵. ساماندهی نشدن وضعیت نابسامان و در حال فروپاشی خط مقدم.

۶. عدم همکاری و ممانعت جناب جوهری به عنوان مسئول هماهنگ کننده دفتر خلبانی از ارائه به موقع گزارش‌های خط مقدم و در حال سقوط جبهات.

۷. فرار شبانه اکثر اعضای شورای مرکزی حزب وحدت، از بامیان.

۸. شهادت مظلومانه ابهت و اقتدار بامیان، سردار شفیع، در همین راستا، مدت‌ها پیش، رخ داده بود.

۹. و...

امیدوارم دوستان دیگر که در صحنه بوده‌اند، بدون محافظه‌کاری، احساس مسئولیت نمایند و گوشه‌های دیگر علل سقوط بامیان را بنویسند، تا عبرتی باشد برای نسل آینده و از یک سوراخ چند بار گزیده نشویم.

والسلام علیکم و ماعلینا الالبلاغ.

اسدالله رضایی

(عضو کمیته امنیت و اطلاعات حزب وحدت اسلامی در بامیان)



روگرد نیست ملتش باقیست رهرو که با صلواتش باقیست

گرامیداشت

هشتاد و هفتمین سالگرد شهادت شهید آزادی،

عبدالحق خالقی هزاره



جاویدان بادیار و خاطرہ شہدای مظلوم:

جنبش تبسم، روشنایی، موعود، کوثر دانش و دانشگاه کابل

